



امشارات دانشگاه تهران

۱۶۲۶

چاپ دوم

کردار نیک
من و من (و من و من)

گفتار نیک
من و من (و من و من)

اندیشه نیک
من و من (و من و من)

پسنا

بخش دوم

(بخشی از نامه مینوی اوستا)

گزارش

پورداود

بکوشش

بهرام فره‌وشی

استاد دانشگاه تهران





کتابخانه مجلس شورای ملی تهران

۱۶۲۶

جانب دوم

یسناس

بخش دوم

گزارش

:



دانشگاه آزاد اسلامی
رشته حقوق
گروه حقوق کیفری
دانشکده حقوق
تهران

پسنا
بخش دوم



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۶۲۶

شماره مسلسل ۲۰۲۳

چاپ دوم

گنجینه آثار استاد پورداود

بکوشش دکتر بهرام فره‌وشی

تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی

اسکین شد

اندیشہ نیک

من دے دے دے

گفتار نیک

ਸ੍ਰੀ ਗੁਰੂ ਗ੍ਰੰਥ ਸਾਹਿਬ

کردار نیک

من دود اقدس

پسنا

بخش دوم

(بخشی از نامهٔ مینوی اوستا)

گزارش

پورداود

بکوشش

بهرام فره‌وشی

استاد دانشگاه تهران

چاپ اول از انتشارات انجمن ایران‌شناسی

فروردین‌ماه ۲۰۱۷

ناشر

مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ و صحافی این کتاب در آذرماه ۲۰۳۶ شاهنشاهی

در چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران به پایان رسید

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

بها : ۱۲۰ ریال

نامه‌های دیگر پورداود

گزارش اوستا	
گاناها	سرودهای زرتشت با متن اوستایی- بمبئی خردادماه ۱۳۰۵ خورشیدی
گاناها	دومین گزارش، بخش نخست با متن اوستایی، بمبئی ۱۳۲۹
یشتها	بخش نخست از هرمزد یشت تا خورشید یشت با متن اوستایی بمبئی فروردین ماه ۱۳۰۷ - چاپ دوم تهران ۱۳۴۷
یشتها	بخش دوم از فروردین یشت تا زامیاد یشت، بمبئی فروردین ماه ۱۳۱۰ - چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷
خرده اوستا	هوشبام، نیایش، پنجگاه، دوسیزوه، چهارآفرینگان، بمبئی، مهرماه ۱۳۱۰
یسنا	بخش نخست: از هات یک تا هات بیست و هفت - بمبئی، بهمن ماه ۱۳۱۲ - چاپ دوم: تهران، آبان ماه ۱۳۴۰
یسنا	بخش دوم، با گفتاری درباره آتش، چیچست، سولان، سهند، آذرخش، نفت، آذرفرنبغ، آذربرزین مهر، آذرگشسپ، تخت سلیمان تهران، ۱۳۳۷
یادداشتهای گاناها	درباره واژه‌های گاناها - تهران ۱۳۳۶
ویسپرد	بخشی از اوستا با آفرین پیغمبر زرتشت، آتش، هفت کشور، سوگندنامه. تهران، تیر ماه ۱۳۴۳

ایران‌شاه	تاریخچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) بهند با ۷۰ تصویر، چاپ بمبئی ۱۳۴۴ هجری قمری
خرم‌شاه	گفتار درباره آیین و کارنامه و زبان ایران باستان، چاپ بمبئی، سال ۱۳۰۵ خورشیدی

رساله‌ایست در باره موعود مزدیسنا ، چاپ بمبئی سال ۱۳۴۶ هجری قمری	سوشیافسی
منظومه‌ایست دردویست شعر (بیادگار جشن هزارمین سال فردوسی) بمبئی ۱۹۳۳ میلادی	یزدگرد شهریار
دیوان شعر باترجمه انگلیسی دیشاه ایرانی، چاپ بمبئی، شهریورماه ۱۳۰۶ خورشیدی	پوران‌دخت‌نامه
برای دبیرستانهای هند، چاپ بمبئی، اسفندماه ۱۳۱۲	گفت و شنود پارسی
بخش نخست شامل ۱۲ گفتار در باره زبان و فرهنگ ایران، تهران ۱۳۲۶ خورشیدی	فرهنگ ایران باستان
گفتارهایی است درباره تاریخ برخی از واژه‌ها و گیاهان . تهران ، دیماه ۱۳۳۱ خورشیدی	هرمزدنامه
مجموعه پنجاه گفتار پورداود. تهران . ۳ خرداد ۱۳۴۳	اناهیتا
برگزیده‌ای از شاهنامه با مقدمه و یادداشتها، تهران ۱۳۴۴	بیژن و منیژه
برگزیده‌ای از شاهنامه ، تهران ۱۳۴۶	فریدون
درباره ابزار جنگی که در ایران کهن بکار میرفته است. (چاپ این کتاب پس از درگذشت استاد انجام یافته است). بهمن‌ماه ۱۳۴۷	زین‌ابزار

Lectures delivered by P. D., The K.R. Cama Oriental Institute publication
No. 11, Bombay 1935.

Mithra cult, Lecture delivered by P. D., Bihar and Orissa 1933.

این کتاب که در سال ۱۳۱۴ خورشیدی برای چاپ به بمبئی فرستاده شده بود، چنانکه استاد روانشاد در پیشگفتار کتاب نگاشته‌اند، در نوزده سال پیش در سال ۱۳۳۶ سرانجام در تهران بچاپ رسید.

در آن هنگام من دانشجوی جوانی بودم که در دورهٔ دکتری ادبیات فارسی در پیشگاه استاد بزرگوار، فارسی باستان و اوستا می‌آموختم.

دیدار استاد و شکوه و فری که از چهره‌اش برمی‌تافت مرا چنان شیفتهٔ وی کرد که بخدمتش کمر بستم و چون از نیمه‌کاره ماندن چاپ کتاب اوستا دلی آزرده داشت، به کار چاپ کتاب اوستا و کتاب‌های دیگر وی پرداختم.

این کار در آن روزگار، کاری سخت و توان‌فرسا بود. کتاب‌ها پراز واژه‌های اوستایی و پهلوی و آوانویسی لاتینی بود و در ایران نه حروف اوستا و پهلوی یافت می‌شد، نه حروف آوانگاری لاتینی. بناچار دست به بنیاد کردن چاپخانهٔ آتشکده نهادم و با فراهم آوردن آن چاپخانهٔ کوچک، برگ‌های زردوش و شکنندهٔ اوستا را که سالیان دراز بر آنها گذشته بود بچاپ سپردم و در ویراستاری کتاب‌های استاد بزرگوار کوشیدم و خود در این سال‌ها از نوشته‌ها و گفته‌های استاد بهره‌ها بردم. استاد برآنچه که بیست و دو سال پیش نوشته بود چیزی نیفزود. می‌گفت اگر بخواهم نوشته‌ها را دستکاری کنم، کتابی دیگر فراهم خواهد آمد و دیگر فرصتی برای کار دوباره نیست. از اینرو تنها، گفتارهای آتش، چیچست، سولان، آذرخش و شیون و مویه که از کارهای تازهٔ استاد بود به ترجمهٔ یسنا که در پنجاه سال پیش، بهنگام زندگی و دانش‌اندوزی استاد در آلمان انجام گرفته بود، افزود و گشت و بخش گفتارهای ویژهٔ این کتاب از آخرین پژوهش‌های استاد برخوردار است.

در آن هنگام، هرگاه کتابی از وی بچاپ میرسید، چنان خرسند می‌گشت که نور جوانی از چهره‌اش می‌تافت و این تنها برای چاپ آن کتاب نبود ، بلکه بیشتر از آنرو خرسند بود که نامه‌ای دربارهٔ فرهنگ پرشکوه ایران بدست جوانان ایرانی میرسید . پس از چاپ چند مجلد از کتابهای استاد ، هم بسفارش وی، من راهی دیاری دیگر شدم و دنبالهٔ کار خود را در فرهنگ و زبانهای کهن ایران بازگرفتم و هنگامی که به ایران باز آمدم ، استاد بزرگوار مرا برکشید و برکرسی خویش نشاند و این برای من افتخاری بزرگ و جاودانه است .

امروز که چاپ دوم این کتاب باز بدست من انجام می‌پذیرد . با آنکه مرا در دانشگاه تهران پایگاه استادی هست ، ولی هنوز در آستانهٔ پیرانه سری در برابر دانش بیکران آن دانشی مرد بزرگوار و بزرگ‌منش، خویشتن را شاگردی کوچک می‌بینم .

آذر ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

بهرام فره‌وشی



دینشاه ایرانی که در سوم نوامبر ۱۹۳۸ درگذشت
این عکس در ژوئن ۱۹۳۱ برداشته شده است

فهرست

۴-۷	رویه	پیشگفتار
۱۳-۸	«	فهرست نامه ها
۱۵-۱۴	«	دین دبیری
۲۴-۱۶	«	پیشوایان
۲۹-۲۵	«	هفت هات

یسنای

۳۲-۳۰	رویه	هات ۳۵
۳۴-۳۳	«	۳۶ «
۳۵	«	۳۷ «
۳۷-۳۶	«	۳۸ «
۳۹-۳۸	«	۳۹ «
۴۱-۴۰	«	۴۰ «
۴۳-۴۲	«	۴۱ «
۴۵-۴۴	«	۴۲ «

۴۸-۴۶	رویه	هات ۵۲
-------	------	--------

* * *

در باره یسنا	رویه	۴۹
هات ۵۴	«	۵۱-۵۰
« ۵۵	«	۵۴-۵۲
« ۵۶	«	۵۶-۵۵
« ۵۷	«	۶۶-۵۷
« ۵۸	«	۷۰-۶۷
« ۵۹	«	۷۳-۷۱
« ۶۰	«	۷۷-۷۴
« ۶۱	«	۸۰-۷۸
« ۶۲	«	۸۴-۸۱
« ۶۳	«	۸۶-۸۵
« ۶۴	«	۸۸-۸۷
« ۶۵	«	۹۴-۸۹
« ۶۶	«	۹۷-۹۵
« ۶۷	«	۹۹-۹۸
« ۶۸	«	۱۰۶-۱۰۰
« ۶۹	«	۱۰۷
« ۷۰	«	۱۰۹-۱۰۸
« ۷۱	«	۱۱۶-۱۱۰
« ۷۲	«	۱۱۹-۱۱۷

* * *

آتش	رویه	۱۴۳-۱۲۲
چیچست	«	۱۵۷-۱۴۴
سولان	«	۱۶۴-۱۵۷

۱۶۵-۱۶۴	رویه	سهند
۱۹۶-۱۶۵	آذرکش-نفت: (فرنبلخ-برزین مهر- آذرکشسپ-تخت سلیمان)	
۲۰۱-۱۹۷	رویه	شیون و هویه
۲۰۸-۲۰۳	«	واژه‌های اوستایی
۲۱۰-۲۰۸	«	واژه‌های پهلوی و پازند
۲۱۴-۲۱۰	«	واژه‌های پارسی و پازند
۲۲۰-۲۱۴	«	فهرست جایها
۲۲۴-۲۲۰	«	فهرست نامهای کسان

پیشگفتار

بنام هر مزد دادار دانا و توانا

خدای را سپاس که پس از بیست و چهار سال که از تاریخ بخش نخست یسنا میگذرد، بانتشار بخش دوم آن کامیاب شده، بدسترس خواستاران ارجمند میگذارم. درست است که کار گزارش نامه کهنسال اوستا، بدستکاری هر که باشد و در هر کجا و هر زبانی که انجام گیرد، سالیان بلندی فرا خواهد گرفت، بویژه اگر آن گزارش، گفتارهایی نیز از برای شناسانیدن مزدیسنا دربر داشته باشد. گزارش اوستای نگارنده با گفتارهایی که در آن گنجانیده شده، بخش بزرگی از زندگانی نگارنده را گرفته است.

پس از بیست و دو سال کوشش، باهمین نامه، هشت جلد آن بدسترس خوانندگان گذاشته شده، هنوز دو جلد دیگر، ویسپرد و وندیداد بجای مانده است. امید است بیماری مزدا، اگر آسیب اهریمنی در پی نباشد، کار آنها هم پایان پذیرد.

گذشته از کار دشوار این گزارش که بناچار بدرازا میکشد، بیش آمد های ناخوش نیز سبب گردید که بیش از بیست بدرازا اکشد

آسیبهای فراوانی که در طی سالهای گزارش اوستا روی داد، در دیباچه «فرهنگ ایران باستان» و در مقدمه و سر آغاز و پیشگفتار و دیباچه «گاتها» گزارش دوم، و در دیباچه «یادداشتهای گاتها» بر شمرده شده و آنچه درین باره باید از برای پوزش خواهی نگارنده گفته شود، نگاشته آمده، در اینجا نیازی بتکرار آنها نیست. از آنچه در آن پیشگفتارهای گوناگون آمده، خوانندگان گرامی بخوبی خواهند دریافت که نگارنده در کار خود کوتاه نیامدم و از کوشش باز نماندم و از رنجی که در روزگار جوانی بجان پذیرفتم خسته نشدم و دلسرد نگشتم، گرچه در این سالهای بلند بسا بافسردگی و آزرده گی دچار آمدم.

بناچار زمانی که درگیر و دارها، بی اینکه خود بخواهیم، از دست می‌رود، بهمان اندازه مایه امید بروزگار آینده بکاهش می‌رود. این است که امروزه به پایان رسانیدن کتابهایی که در زمینه ایران باستان کم و بیش فراهم کردم، کمتر امیدوارم.

بااین، گردش زمانه یاپیش آمد روزگار هرچه باشد، کجرفناریا سازگار، دست از کار نباید بازداشت تا آنکه آن دست آسیب پذیر، بناچار از کار بازماند. کار نیک و سودمند هرگونه کاری که باشد، خود یک نیروی ایزدی و یکی از بخشایشهای جاودانی آسمانی است، هر آنکه از آن برخوردار باشد، در زندگی کامکار باشد. این است با نومیدی از خود، امیدوارم دانش پژوهان ما در زمینه کار ایرانشناسی بهره‌ور و رستگار گردند، بکاری روی آورند که بیش از هزار سال دیو فراموشی بر آن چیر بود، بکاری دست یازند که گرد و غبار هزار ساله از روی یاد کارهای گرانهای نیاکان پارسی ما زده شود و اوستا آنچنان که درخور پایه آن است شناخته گردد.

نسخه‌همین بخش دوم بنسار که اینک بدید خوانندگان گرامی می‌رسد، در هشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱۴ (۲۹ آوریل ۱۹۳۵) از برلین برای چاپ به بمبئی فرستادم. سالها در آنجا در گوشه‌ای ماند، پس از گذشتن سیزده سال که دیدم دوستان آنجا بکاری که در آن رنجی نبرده و زبانی ندیده، نباید آویزشی داشته باشند، ناچار بادرد و دریغ نسخه خود را پس خواستم، آن نسخه در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ در تهران بدستم رسید. شاید اگر آن را پس نخواسته بودم، تا با امروز هم در آنجا بگوشه‌ای آرمیده بود یا یکسره از میان رفته بود.

هرچند از این رفتار ناستوده، سالهای گرانهای زندگی بیهوده و رایگان از دست رفت و آن از دست رفته باز نخواهد گشت، باز جای سپاس است که در هنگام بیست و سالی که در ایران هستم، توانستم تاکنون دو جلد از گزارش اوستای خود را، با آنچه دشواری که در بردارد، بدستیاری یکی از دانش پژوهان که یاد

خواهم کرد بدسترس خوانندگان ارجمند بگذارم.

واگر باز از بخشایش ایزدی برخوردار باشم، بخشهای دیگر اوستا را در همینجا بچاپ خواهم رسانید، نگفته خود پیداست که هیچ نویسنده روانمیدارد کار چندین سال پیش خود را، آنچنانکه بوده، انتشار دهد، نگارنده نیز رواندانت، گزارش بخش دوم بسنارا که در بیست و دو سال پیش در برلین انجام گرفت، بی کم و کاست بچاپ رساند و آن گزارش را با شناسایی کنونی خود سازگار نسازد. این است که کار را از سر گرفت و آن گزارش را از نو بنیاد نهاد.

یسناکه بزرگترین بخش اوستاست، رویم دارای هفتاد و دو هات (فصل) است. پنج سرود گاتهارا که از سخنان خود و خوشور زرتشت است و هفده هات در بردارد، در میان همین یسنا جای داده اند. گزارش این هفده هات، در يك جلد و یادداشتهای آن در جلد دیگر انتشار یافته است.

بیست و هفت هات از یسنا، آنچنانکه در آغاز یاد کردیم در بیست و چهار سال پیش از این انتشار یافته و بیست و هشت هات دیگر، در همین نامه است. اینچنین هفتاد و دو هات یسنادر سه جلد گنجانیده شده و درباره یسنا و گاتها و «هفت هات» از هر يك بجای خود سخن داشتیم. دو بخش دیگر اوستا که و سپرد و وندیداد است بجا مانده و باز در زمینه اوستا و آیین زرتشتی یادداشتهایی درباره سوشیانت (موجوده زدیسنّا) فراهم شده، اگر بخواست خدا، این سه جلد هم بدسترس خواستاران گذاشته شود، کاری ساخته شده که جز با بردباری و شکیمیابی انجام پذیر نیست. این نامه چنانکه «یادداشتهای گاتها» که در مهرماه ۱۳۳۶ در تهران انتشار یافته، بکوشش دوست دانش پژوه جوان و شاگرد مهربانم آقای بهرام فردوسی، پایان پذیرفته است. کامیابی این جوان نیک نهاد و پاک سرشت را از مزدا خواستارم.

در ۱۶ آبان ۱۳۰۴ (نوامبر ۱۹۲۵) که از برای گزارش اوستا به بندر بمبئی رسیدم، همینکه از کشتی فرود آمدم و نخستین بار پای زمین هند نهادم، از میان چند تن از پارسیان که به پیشواز آمده بودند، مرد بزرگواری طوق کلی بگردنم آویخت و

خوش آمدی گفت، این مرد فرشته خوی، دینشاه ایرانی بود که در ۱۲ آبان ۱۳۱۷ (۳ نوامبر ۱۹۳۸) از جهان درگذشت و نام بسیار نیکی از خود بجای گذاشت.

اینک پس از سپری شدن سالیان بلند، بیاس آن دوستی بی آلاش، و آیین وفا شناسی، این گفتار را بنام فرخنده او انجام میدهم، بشود این نامه مینوی مایه خشنودی روان پاک او گردد. از اهورا خواستارم همواره او را از بخشایش خویش در بارگاه فروغ بی پایان (انیران) برخوردار دارد.

پورداود

تهران - فروردین ماه ۲۵۷۰ مادی - فروردین ماه ۱۳۳۷ خورشیدی

(فهرست نامه‌ها)

- ۱ ابن‌الانیر تاریخ الکامل قاهره ۱۳۰۱
- ۲ ابن بطوطه رحلة قاهره ۱۹۳۳
- این کتاب بفارسی گردانیده شده : سفرنامه ابن بطوطه ، ترجمه محمد علی موحد از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳۷
- ۳ ابن‌البختی فارسنامه باهتمام کای لیسترانج و رینولد نیکلسون کبریج ۱۳۳۹
- ۴ ابن حوقل صورت الارض لیدن ۱۹۳۸
- ۵ ابن خرداذبه کتاب المسالك والممالك لیدن ۱۳۰۶
- ۶ ابن رسته اعلاق النغسه لیدن ۱۸۹۱
- ۷ ابن الفقیه کتاب البلدان لیدن ۱۳۰۲
- ۸ ابوریحان بیرونی آثار الباقیه بکوشش زاخو Sachau لپیژیک ۱۹۲۳
- این کتاب بفارسی گردانیده شده : آثار الباقیه ترجمه اکبردانا سرشت (صیرفی) تهران ۱۳۲۱
- ۹ ابوالفدا تقویم البلدان پاریس ۱۸۴۰ مسیحی
- ۱۰ ابونصر فراهی نصاب الصبیان برلین ۱۳۴۱ = ۱۹۲۳
- ۱۱ اصطخری مسالك الممالك لیدن ۱۹۲۷
- ۱۲ انجیل Diatessaron Persiano par Giuseppe Messina , Roma 1951
- ۱۳ بارتولد جغرافیای تاریخی ایران ترجمه حمزه سردادور تهران ۱۳۰۸
- ۱۴ برون از سعدی تاجامی ترجمه علی اصغر حکمت تهران ۱۳۲۷
- ۱۵ برهان قاطع باهتمام دکتر محمد معین تهران ۱۳۳۰ - ۱۳۳۵
- فرهنگ‌های دیگر که کم و بیش بکار آمده : اسدی - جهانگیری - سروری رشیدی - انجمن آرا و جزاینها
- ۱۶ تاریخ قم باهتمام جلال‌الدین تهرانی تهران ۱۳۱۳
- ۱۷ تاریخ المعجم فی آثار ملوک المعجم تالیف فضل‌الله الحسینی
- ۱۸ ترک و فرانسه لسان‌ترینک لغتی Dictionnaire Turc-Français
- par J. D. Kieffer et T. Bianchi, Paris 1835-1837
- ۱۹ غرراخبار ملوک الفرس و سیرهم بکوشش زوتنبرک
- Histoire Des Rois Des Perses par Al-Thaâlibi publié et traduit par H. Zotenberg, Paris 1900
- این کتاب بفارسی گردانیده شده : شاهنامه ثعالبی ، ترجمه محمود هدایت ، تهران ۱۳۲۷

فهرست نامه‌ها

۹

- ۲۰ حدود العالم چاپ تهران ۱۳۵۲ ترجمه همین کتاب از روی چاپ
بارتولد Barthold : Hudûd al - Alam , Translated And
Explained by V. Minorsky, London 1937
- ۲۱ حمدالله مستوفی نزهة القلوب بکوشش لیسترانج Le Strange لندن ۱۳۳۱
- ۲۲ خوارزمی مفاتیح العلوم قاهره ۱۳۴۲
- ۲۳ خواند میر تاریخ حبیب السیر تهران ۱۳۳۳
- ۲۴ دروئی مکای مدن العراق القديمة ، ترجمه یوسف یعقوب مسکونی بغداد ۱۳۷۱
- ۲۵ دهخدا لغت نامه تهران
- ۲۶ روایات داراب هرمز دیار، بکوشش موبد رستم مانک اون والا ، بمبئی ۱۹۲۲ میلادی
ترجمه و یادداشت‌هایی ازین کتاب بانگلیسی :
The Persian Rivayat of Hormazdyar Framariz , by Ervad B. N.
Dhabhar , Bombay 1932
- ۲۷ زکریا بن محمد بن محمود القزوینی آثار البلاد و اخبار العباد طبع و نشر
فردیناند وستنفلد F. Wüstenfeld گوتینگن ۱۸۴۸
- ۲۸ > > > عجایب المخلوقات در حاشیه حیات الحيوان دمیری،
مصر ۱۳۵۶
- ترجمه فارسی عجایب المخلوقات طهران ۱۲۸۳
- ۲۹ سروشیان (جمشید) فرهنگ بهدینان تهران ۱۳۳۵
- ۳۰ شهرستانی الملل والنحل بمبئی ۱۳۱۴
- این کتاب بفارسی گردانیده شده : بدستیاری افضل الدین صدر ترکه اصفهانی
تهران ۱۳۲۱
- ۳۱ صد در شر و صد در بندش، Saddar Nasr And Saddar Bundelesh,
نگاه کنید بشماره ۲۶ edited by Ervad B. N. Dhabhar , Bombay 1909
- ۳۲ طبری تاریخ الامم والملوک قاهره ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸
ترجمه فارسی این کتاب : تاریخ بلعمی چاپ کانپور (هند)
ترجمه تاریخ ساسانیان بآلمانی از روی متن عربی طبری :
Tabari übersetzt Von Th. Nöldeke , Leyden 1879
- ترجمه تاریخ طبری از ابوعلی محمد بلعمی (قسمت مربوط بایران) باهتمام دکتر
محمد جواد مشکور تهران ۱۳۳۷
- ۳۳ فردوسی شاهنامه چاپ بروخیم تهران ۱۳۱۳ - ۱۳۱۵
- ۳۴ فرهنگستان ایران واژه‌های نو تا پایان سال ۱۳۱۸
- ۳۵ کیهان (مسعود) جغرافیای ایران ، طبیعی تهران ۱۳۱۰
- ۳۶ گوهرنامه تألیف محمد بن منصور، بکوشش منوچهر ستوده (دفتر سوم از جلد
چهارم فرهنگ ایران زمین) تهران پاییز ۱۳۳۵
- ۳۷ مجمل التواریخ باهتمام بهار تهران ۱۳۱۸
- ۳۸ مسمر بن المهمل (ابودلف) الرسالة الثانية اعنی بشرها و . مینورسکی

قاهره ۱۹۵۵ :

Abû - Dulaf Mis'ar ... Travel In Iran (Circa A. D.950) Arabic Text
With an English Translation and Commentary by V. Minorsky ,
Cairo 1955

قاهره ۱۳۵۷	التنبیه والإشراف	مسعودی	۳۹
قاهره ۱۳۴۶	مروج الذهب	مسعودی	۴۰
تهران ۱۳۲۶	مزمین (دکتر محمد) مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی ،		۴۱
لیدن ۱۹۰۶	احسن التقاسیم	مقدسی	۴۲
طهران ۱۲۷۰	روضة الصفا باهتمام هدايت	هیرخواند	۴۳
برلین ۱۳۴۱	سفرنامه	ناصر خسرو	۴۴
تهران ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷	دیوان	ناصر خسرو	۴۵
بمبئی ۱۲۶۵	نظامی سکندرنامه ، جلد پنجم از خمسه نظامی		۴۶
کلکته ۱۸۶۵	ویس و رامین فخرالدین گرجانی باهتمام لیس Lees		۴۷
تهران ۱۳۳۷	ویس و رامین باهتمام محمد جعفر محجوب		
تهران ۱۳۲۲		هزاره فردوسی	۴۸
چاپ مصر	معجم البلدان	یاقوت	۴۹
نجف ۱۳۵۸	تاریخ	یعقوبی	۵۰
نجف ۱۳۳۸	کتاب البلدان	یعقوبی	۵۱

☆☆☆

- ۵۲ Ammianus Marcellinus, Römische Geschichte, Uebersetzt
Von Tross, Ulm 1898.
- ۵۳ Anklesaria (B. T.) Zand - i - Vohuman Yasn and Two Pahlavi
Fragments, Bombay 1957
زند و هو من یسن
- ۵۴ Apte (Vaman Shivram) The Practical Sanskrit - English Dicti-
onary, Bombay 1924
- ۵۵ Artâ Viraf Nâmak, Traduction par M. A. Barthelémy,
Paris 1887
ارداویرافنامه
- ۵۶ Arda - Viraf, The Pahlavi Text, prepared by Asa. Revised
and translated by Martin Haug, Bombay 1872
- ۵۷ Antia (Edalji k.) kârnâmak - I Artakhshîr کارنامک ارتخشیر بابکان
pâpakân, Bombay 1900
- ۵۸ Arrianos, Anabasis, übersetzt und erklärt Von C. Cless,
Stuttgart 1862
- ۵۹ Athar - E. Irân Tome III, paris 1938. آثار ایران
- ۶۰ Bartholomae (Christian) Altiranisches Wörterbuch, Strassburg
1904.
- ۶۱ Bartholomae Zum Sassanidischen Recht IV, Heidelberg 1922

- ۶۲ Bartholomae Zur Kenntnis der mittelperanischen Mundarten VI, Heidelberg 1925
- ۶۳ Bailey (H.W.) Zoroastrian Problem in the Ninth Century Books, Oxford 1943
- ۶۴ Benfey (Theodore) Sanskrit – Englisch Dictionary, London 1866
- ۶۵ Baunack (J.) Und Baunack (T.) Studien, Leipzig 1888
- ۶۶ Benveniste (E.) Les Infinitifs Avestiques Paris 1933
- ۶۷ Bulsara (Sohrab) Aêrpatastân And Nirangastân, Bombay 1915
هیربدستان و نیرنگستان
- ۶۸ Bezold (Carl) Babylonisch- Assyrisches Glossar, Heidelberg 1922
- ۶۹ Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaeologie June 1937
- ۷۰ Christensen (Arthur) L'Iran Sous Les Sassanides, Copenhagen 1930
- ۷۱ Christensen Le Règne Du Rois Kowâdh I et le Communisme Mazdakite, Kobenhavn 1925
- ۷۲ Curtius Rufus, Verdeutscht Von Johanes Sieblis, Stuttgart 1800
- ۷۳ Dhabhar (Ervad B. N.) Zand -i- Khurtak Avistâk, Bombay 1927
زند خورتاک اوستاک
- ۷۴ Dhabhar, Pahlavi yasna And Visperad, Bombay 1944 .
گزارش پهلوی یسنا و ویسپرد
- ۷۵ Dhalla (M. N.) The Nyaisches or Zoroastrian Litanies. New York 1908
بنج نیایش
- ۷۶ Dinkard by Sanjana
دینکرد
- ۷۷ Dinshah Irani Memorial Volume, Bombay 1948
- ۷۸ Darmesteter (James) Zend – Avesta, Paris 1892-3
- ۷۹ Darmesteter Etudes Iraniennes, Paris 1883
- ۸۰ Dastur Hoshang Memorial Volume, Bombay 1918
- ۸۱ Diodor Von Sicilien, Uebersetzt Von J. F. Wurm, Stuttgart 1838
Diodor De Sicile, Traduction Nouvelle par M. Ferd. Hoefer Paris 1851
- ۸۲ Encyclopedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings, Edinburg 1955 - 56
- ۸۳ Encyclopédie De L'Islâm, Leyde 1913 - 1934
- ۸۴ Geiger (Wilhelm) Ostiranische Kultur, Erlangen 1882
- ۸۵ Geiger (Wilhelm) Etymologie des Balûči. Muenchen 1890
- ۸۶ Geldner (Karl F.) Avesta, Die Heiligen Buecher Der Parsen Stuttgart 1893 - 1895
اوستا
- ۸۷ Geldner Studien Zum Avesta, Strassburg 1882

- ۸۸ Grundriss der Iranischen Philologie , herausgegeben Von W-Geiger und E. Kuhn , Strassburg 1895 - 1901
- ۸۹ Gutschmid (Alfred Von) Geschichte Irans, Tuebingen 1888
- ۹۰ Jackson (Williams) Zoroaster , The Prophet of Ancient Iran , New york 1901
- ۹۱ Jackson (Williams) Persian Past And Present , New york 1906
- ۹۲ Jeffery(Arthur) Foreign Vocabulary of the Qurân, baroda 1938
- ۹۳ Junianus Justinus Uebersetzt Von Ernst Schaumann , Prenzlau 1830
- ۹۴ Justi (Ferdinand) Bundelesh, uebersetzt, Leipzig 1868 بندهش
- ۹۵ Justi (Ferdinand) Geschichte des Alten Persiens, Berlin 1874
- ۹۶ Justi (Ferdinand) Iranisches Namenbuch, Marburg 1895
- ۹۷ Le Strange , The Land of Eastern Caliphate, Combridge 1930
این کتاب بفارسی گردانیده شده : جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳۷
- ۹۸ Lommel (Hermann), Die yast's des Avesta Göttingen 1927
- ۹۹ Marquart Eransahr , Berlin 1901
- ۱۰۰ Marquart Ostasiatische Streifzuege , Leipzig 1903
- ۱۰۱ Marquart Geschichte Von Eran Göttingen Heft I 1896 , Heft II 1905
- ۱۰۲ Marquart A Catalogue of the Provincial Capitals of Eransahr.
Edited by Messina , Roma 1931 شهرستانهای ایران
- ۱۰۳ Modi (Jivanji) The Religions Ceremonies and Customs of the Parsees, Bombay 1922
- ۱۰۴ Olmstead (A. T.) History of . the Persian Empire , Chicago 1948
- ۱۰۵ Rawlinson (George), Partia , London 1893
- ۱۰۶ Reichelt (Hans), Avesta Reader : Texts , Notes , Glossary and Index , Strassburg 1911
- ۱۰۷ Religionsgeschichtliches Lesebuch , herausgegeben Von Alfred Bertholet , Tuebingen 1926 - 1932
- ۱۰۸ Sacred Books of the East (SBE) Pahlavi Texts , edited by Max Mueller , Oxford .
بندهش - چیتکیهای زادسپرم - بهمن یشت - شایست نه شایست Volume V , 1880
دانستان دینیک - نامکیهای منوچهر Vol. XVIII 1882
دانای مینوخرود - شکند گمانیک و یچاره صددر Vol. XXIV 1885
دینکرد بخش هشتم و نهم - زادسپرم - دینکرد Vol: XXXVII 1892

- Vol. XLVII 1897 دینکرد بخش پنجم و هفتم - چیتکی‌های زادسپرم
- ۱۰۹ Soltau (wilhelm) Orientalische ... Geschichte, Breslau 1913-1914
- ۱۱۰ Spiegel (Friedrich) Eranische Alterthumskunde Leipzig 1871-1878
- ۱۱۱ Spiegel (Friedrich) Eran , Das Land Zwischen Dem Indus und Tigris, Berlin 1863
- ۱۱۲ Spiegel (Friedrich) Commentar ueber Das Avesta , Wien 1864 - 1868
- ۱۱۳ Spiegel (Friedrich) Heiligen schriften der Parsen , Leipzig 1853-1863
- ۱۱۴ Strabo's Erdbeschreibung, Uebersetzt Von Forbiger stuttgart 1858
Strabo , The Geography, Translated by H. C. Hamilton, London 1912-1913
- ۱۱۵ Stuttgarter Bibel - Atlas , Stuttgart
- ۱۱۶ Sykes (Sir Percy), A history of Persia Third Edition, London 1930
این کتاب بفارسی گردانیده شده : فخرداعی تهران
- ۱۱۷ Taraporewala (Irach J. S.) Selections from Avesta and Old Persian, Part I Calcutta 1922
- ۱۱۸ Taraporewala (Irach J. S.) The Divine Songs of Zarathushtra Bombay 1951
- ۱۱۹ Tavadia (Jehangir C.) šâyast - nê šâyast Hamburg 1930
شایست نه شایست
- ۱۲۰ West (E. W.) Mainyo -I- Khard Stuttgart - London 1870
مینو خرد
- ۱۲۱ Wolff (Fritz) Die Heiligen Bücher der Parsen - uebersetzt . Strassburg 1910
- ۱۲۲ Zimmern (Heinrich) Akkadische Fremdwörter, Leipzig 1917

دین دبیری

۱۳۰۳ و ۱۳۰۴

حرفهای با آوا VOWELS

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
ahura	دین دلد	a short	د
âdâ	دین د	â long	د
yazamaide	دین دین دین	e short	د
daênâ	دین دین	ê long	د
ə-verəzika	دین دین دین	ə short	د
āmavant	دین دین دین	ā long	د
gaona	دین دین	o short	د
nôit	دین دین	ô long	د
ânhan	دین دین دین	â = aw	د
asu	دین دین	a	د
idha	دین دین	i short	د
išti	دین دین دین	i long	د
urvarâ	دین دین دین	u short	د
ûtha	دین دین	û long	د

حرفهای بی آوا CONSONANTS

kar	دین د	k	د
gam	دین د	g	د
xratu	دین دین د	x = kh	د
ghzar	دین دین د	gh	د
ēithra	دین دین د	ē = ch	د
Ĵāmāspa	دین دین دین د	Ĵ	د
tafnu	دین دین د	t	د
dûra	دین دین د	d	د
âthâ	دین دین د	th	د

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
baodha	باده	dh	د=د
barat	بارت	t	ت
pəretu	پارتو	p	پ
bar	بار	b	ب
fraēšta	فرایشتا	f	ف
awra	اورا	w	و
vanhu	وانهو	n ang nasal	ن
dainhu	داینهو	n ang nasal	د
nmāna	نمانا	n	ن
Haētumant myəzda	هاتومانت میزدا	n m	ه م
yasna	یاسنا	Y	ی
nyāka	نیاکا	y	د
varəz	وارز	V	وا
hāvana	هافانا	v	و
raoxshna	راوشنا	r	ر
sarəta	سارتا	s	د
zyā	زیآ	z	ز
uštra	وشترا	š=sh	ش
shu	شو	sh	ش
šyā	شیآ	š(y)	ش
znātar	زناتار	z	ذ
hunara	هونارا	h	ه
hyaona	هیآونا	h=kh	ه
x ^v afna	خافنا	x ^v =kh ^v Y	خ

پیشوایان

در نخستین بخش یسناو در همین دومین بخش آن، در سر بسیاری از پاره‌ها واژه‌های [زوت] و [راسپی] و بسا هم [زوت و راسپی] دیده میشود. در جلد‌های دیگر گزارش اوستا، این دو پیشوای دینی و همکاران آنان را یاد کرده‌ایم^۱ در اینجا باید دگر باره یاد آور شویم: واژه‌های زوت و راسپی که در سر پاره‌ها افزوده شده، نمودار آن است که آن پاره را زوت در هنگام بجای آوردن آیین دینی بسا یزشنه کردن، بتنهایی باید بسراید و پاره دیگر را راسپی بتنهایی بسراید و گاهی زوت و راسپی با همدیگر هم آواز شده، آن پاره را میخوانند.

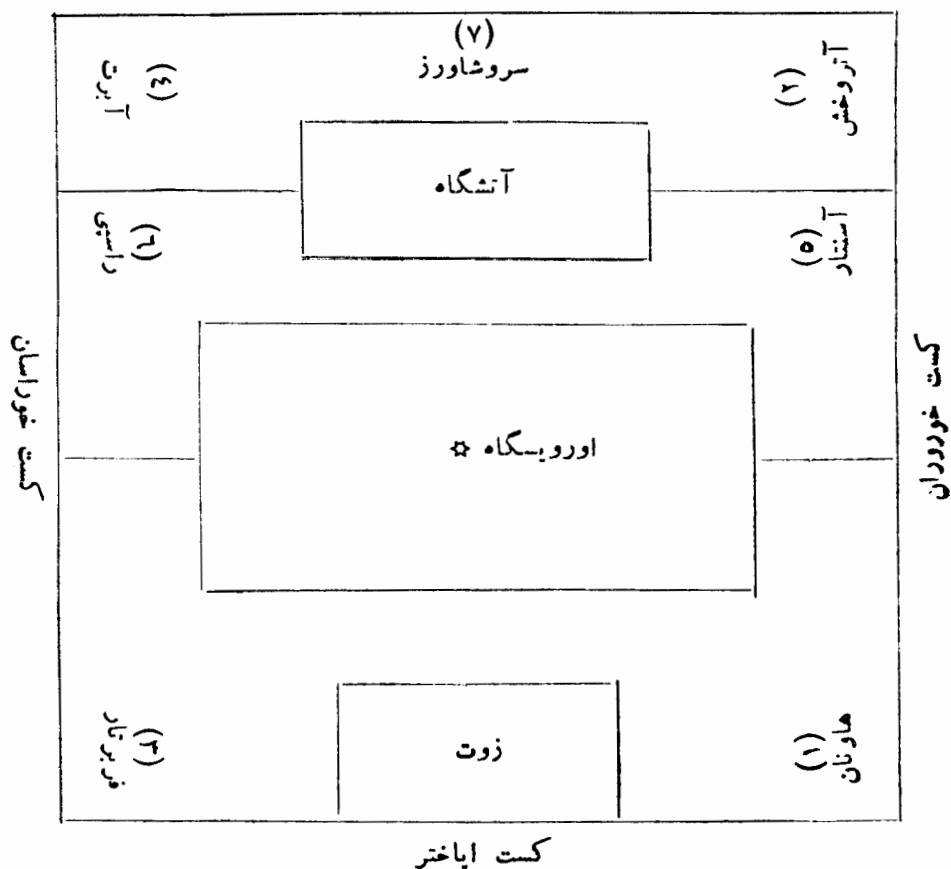
در روزگاران پیش هفت تن از پیشوایان یا موبدان باهم آیین دینی میگزاردند و در سر آنان موبد دیگری که زوت خوانده شده، جای داشت. بسا در اوستا و نامه‌های پهلوی ازین هشت پیشوا یاد گردیده است. نامهایی که باین پیشوایان داده شده، هریک گویای کاری است که در هنگام «یزشنه» کردن، از آنان برمیآید، چون فشردن هوم در هاون و افروخته داشتن آتشدان و شست و شوی ابزارهایی که در این هنگام بکار رود و جز اینها.

اینکه در پارینه هشت تن به «یزشنه» گماشته بودند و امروزه دو تن از موبدان این آیین را انجام میدهند، شاید از اینرو باشد که پس از گزندی که از تازیان بایران رسید و بناچار رفته رفته، گروه انبوه پیروان مزدیسنا در ایران زمین بزرگ روی بکاهش نهاد؛ شمار موبدان در هنگام یزشنه، از هشت تن به دو تن رسیده باشد. در ویسپرد که بخشی است از اوستا و بویژه در «یزشنه» سروده میشود، در کرده (فصل) سوم هفت تن از موبدان و در سر آنان از «زوت» یاد گردیده، امروزه «راسپی» بتنهایی کار هفت موبد دیگر را انجام میدهد، در نامه پهلوی نیرنگستان

۱- نگاه کنید جلد ۱ یشتهاص ۴۶۹؛ خرده اوستا ص ۱۶۱ - ۱۶۲، یادداشت‌های

فرگرد (فصل) ۲۷ جای هریک ازین موبدان در هنگام یزشنه چنین نگاشته شده: ۱

کست نیمروچ



نامهای این موبدان دراوستا چنین آمده: زئوتر Zaoatar - هاونان Hâvanan

Aêrpatastân And Nirangastân Translated by Sohrab Bulsara, - ۱
Bombay 1915 p. 391-397

جاهایی که امروزه در یزشنگاه از برای هشت موبدان پنداشته میشود با آنچه در نیرنگستان یاد گردیده تفاوتی دارد و آن این است که آستار سوی چپ و راسبی سوی راست جای داده شده است.

☆ اورویس دراوستا Urvâês یعنی گردش است از مصدر اوروئس urvaês گردیدن. اورویسگاه در پهلوی لفظ مترادف یزشنگاه بکار رفته: در آنجایی که یزشنه کنند یا آیین دینی بجای آورند یا جشن گزارند، آلات یا ابزارهایی که از برای مراسم دینی بکار برند، در اورویسگاه گذارند.

آتروخش ātrevaxš - فر برتر fraberotar - آبرت âberet - آسناتر âsnâtar -
رتویشکر raêthwiškara - سروشاوَرز sraošâvaroz

در گزارش پهلوی اوستا همین واژه ها با اندک تغییری بکار رفته است .
آنچنانکه گفتم زوت (زموتر) سرو بزرگ این پیشوایان است ، موبدان دیگر :
« هاون » دارای نخستین پایه و « سروشاوَرز » که کار نظم و ترتیب یز شنگاه با او است ، در
پایه هفتمین بر شمرده شده است .

دیگر از جاهایی که در اوستا این هفت پیشوا (هاونان - آتروخش -
فر برتار - آبرت - آسناتر - راووی = راسپی - سروشاوَرز) با هم یاد گردیده و
ستوده شده اند ، در آئینگاه پاره پنجم است^۱

همچنین در وندیداد فر کرد ۵ درباره های ۵۷ و ۵۸ باین پیشوایان بر میخوریم
که در سر آنان زوت یاد گردیده و پس از او هاونان تا سروشاوَرز^۲ . در اینجا گفته
شده جامه ای که به پلشتی آلوده گردد ، هر چند که آن جامه شسته شود ، نباید
که از برای این موبدان و نه هیچیک از پیشوایان دینی ورزمیان و کشاورزان بکار
رود . در گشتاسپ یشت پاره ۱۵ این موبدان از هاونان تا سروشاوَرز بر شمرده
شده اند^۳

در نامه پهلوی داتستان دینیک فر کرد ۴۸ پاره ۲۳ از یزشنه بجای آوردن
بدستاری چند تن از پیشوایان با هم یاد گردیده که برخی از آنان اوستا سرایند
و برخی دیگر آتشدان را بیارایند و برخی دیگر بخدعت آب مقدس گماشته شده
و برخی دیگر بنظم و اداره یزشنه ، پردازند^۴ .

در نامه دیگر پهلوی ، دینکرد ، در پخش نهم ، فر کرد ۲۳ پاره ۵ در سخن از
« ورشت مانسر » که دومین نسک اوستا بشمار است ، آمده : آنگاه که روز پسین

۱ - نگاه کنید بخورده اوستا ص ۱۶۱

۲ - در پاره ۱۷ از فر کرد هفتم وندیداد که پاره ۵۷ از فر کرد پنجم وندیداد
تکرار شده ، بنامهای همه این پیشوایان در آنجا بر میخوریم .

۳ - نگاه کنید به : Zend - Avesta par Darmesteter Vol. II p. 670

Sacred Books of the East Vol. XVIII p. 167

فرا رسد و تازه شدن کیتی آغاز گردد، زرتشت از خاندان «ایزم» بستایش ایستد و خود در آن «یزشنه» زوت گردد؛ و هوستی پسر سنئویه در آن یزشنه، هاونان شود و ایسونت پسر وراز، از سرزمین توران، بجای آتروخش باشد؛ سن پسر اهوم ستوت از سرزمین سائینی، بجای فربرتار باشد؛ گشتاسپ از خاندان نوذر، در آن یزشنه چون سروشا و زرباشد^۱

در بند هش فرگرد ۳۰ پاره ۳۰ از یزشنه پسین که در هنگامه رستاخیز باشد، سخن رفته و گفته شده خود اهورامزدا از برای نابود کردن اهریمن در آن یزشنه زوت گردد و ایزد سروش، بجای راسپی باشد^۲

زوت امروزه مانند پارینه در هنگام یزشنه کردن سر و بزرگ بشمار میرود و راسپی که بجای هفت موبد روزگاران پیش گماشته است، دستیار زوت است. زوت (زئوتر Zaoatar) از پیشوایان دینی روزگار آریایی است، در سانسکریت هوتر (hotar) خوانده شده است امروزه پارسیان چون در زبان گجراتی حرف «زاء» ندارند آن را «جوتی» گویند.

زرتشت خود را در گاتها (یسنا ۳۳ بند ۶) زئوتر خوانده، اینچنین «منم آن پیشوا (زئوتر = زوت) که از آیین راستین راه درست [بیاموختم] اکنون از بهتر منش خواستار آموختن برزیکری هستم و با بکار بردن آن آرزو مندم بدیدار (فرشته) راستی و منش نیک رسیدن»

همین یکبار در گاتها، زرتشت خود را پیشوا خوانده، پنج بار خود را در

Sacred books of the East Vol. XXXVII p. 261

—۱

درباره «ایزم» که نیازم و هایزم نیز خوانده شده و یازدهمین نیای زرتشت دانسته شده، نگاه کنید به «یادداشت‌های گاتها» ص ۴۱۵ - در پاره های ۹۶-۹۷ از فروردین، از هوستی Vohvasti پسر سنئویه Snaoya و از ایسونت Isvant پسر وراز Varâza و از سن Saëna پسر اهوم ستوت Ahûm - Stût یاد گردیده و فرورهای پاک این پارسیان درود فرستاده شده است، نگاه کنید جلد ۲ یشتها ص ۸۱ - ۸۲

درباره سرزمین سائینی Sâini نگاه کنید جلد ۲ یشتها ص ۵۶

درباره نوذر که گشتاسپ از آن خاندان است نگاه کنید به جلد ۲ یشتها ص ۲۷۲

Sacred Books of the East, Vol. V p. 128

—۲

گاتها ماثرن mathran خوانده است یعنی وخشور یا پیغمبر^۱
 در بخشهای دیگر اوستا بواژه زئوتر بسیار بر میخوریم^۲ از آنهاست در
 اردیبهشت یشت باره ۱-۲ که زرتشت، زوت (پیشوا) و ستاینده و سرودگوی واندرز بد
 و بارسا خوانده شده است .

این هشت تن از پیشوایان کسانی هستند که در هنگام برگزاری آیین دینی
 یا یزشنه کردن ، هریک بمناسبت وظیفه ای که دارند ، بنامی خوانده میشوند . از
 معانی لفظی این واژه ها کار هریک از آنان نیز دانسته میشود . پیشوایان دینی مزدیسنا
 در ایران باستان چنانکه امروزه نزد پیروان این آیین ، هر گروهی از آنان از روی
 پایه خود ، دستور ، موبد و هیربد خوانده میشوند . همچنین پیشوایان دینی دیویسنا
 که پیش از برانگیخته شدن زرتشت ، بر هبری پیروان گماشته بودند ، برخی اوسیج
 Usi و برخی دیگر کر پن Karapan خوانده میشدند . بگواهی سرودهای گاتها
 اینان از بدخواهان مزدا پرستان بودند^۳

دستور در پهلوی دستوار dastovar (= دستوبار dastobar) از واژه داستوا
 dastvā بمعنی داوری و از مصدر بر bara (بردن) در آمیخته است^۴ . دستوردور
 بمعنی، درست همانند واژه وزیر است که بمعنی داوری کننده یا فتوی دهنده است^۵ .
 دستور یکی از پایه و ران دادستان است . در پهلوی چنانکه در فارسی بزرگترین

۱ - نگاه کنید به یادداشتهای گاتها، یادداشت شماره ۱ ص ۱۷۶

۲ - یسنا ۳ باره ۲۵ ؛ یسنا ۶۵ باره ۹ ؛ یسنا ۶۸ باره ۱۲ ؛ ویسپرد کرده ۱۱
 باره ۱۹ ؛ آبان یشت باره ۱۲۳ ، مهریشت باره ۱۲۰ ، ارت یشت باره ۶۱ و جز اینها .
 درباره این هشت پیشوای دینی که در گزارش پهلوی اوستا (زند) زوت Zôt - هاوانان
 Hāvanān - آتروخش Atarvax - آستار Asnatār - آبرت Abart - فربرنادر Frabartātār
 سروشاووز Srōšāvarz خوانده شده، نگاه کنید به :

Zend-Avesta par Darmesteter Vol. I p. LXXI

Sacred Books of the East Vol. XXXVII p. 262 ;

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji
 J. Modi , Bombay 1922 p. 335 - 339

۳ - نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » ص ۳۸۴ - ۳۸۷

۴ - نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » ص ۲۸۴ - ۲۸۷

۵ - نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » ص ۳۸ - ۳۹

« ندرزبد یا نخستین وزیر است »^۱ :

صید کنان موکب نوشیروان دور شد از کوکبه خسروان
مونس خسرو شده دستور و بس خسرو دستور دگر هیچکس

(نظامی)

همچنین دستور بزرگترین پایه پیشوایی است. دستوران دستور مانند موبدان موبد در سر دستوران جای دارد .

موبد در اوستا مغو moghu و در فارسی باستان مگو magu و در پهلوی مغوبت گویند، موبدان یا مغان از میان قبیله ای که از سرزمین ماد بود، برگزیده میشدند. این برتری همواره با این گروه از مردم ماد بود و پیشوایان بنام آن قبیله و خاندان مغوبت خوانده میشدند و تا کنون همین نام پایدار مانده موبد گویم^۲، هر چند در اوستا پیشوای دینی آنروان athravan خوانده شده و آنرا یاد کردیم^۳

یعقوبی در تاریخ خود گوید: و کانت تسمى العالم القیم بشرائع دینهم « موبد موبدان » و معناه عالم العلماء و کانت قیم النار « الهربذ »^۴.

خوارزمی در مفاتیح العلوم آورده: الموبذ هو قاضی المجوس و موبدان موبد قاضی القضاة، الهربذ خادم النار و الجمع هربذ^۵.

مسعودی در کتاب التنبيه والاشراف آورده: « و کانت للفرس مراتب اعظمها خمس هم وسائط بين الملك و بين سائر رعیته فأولها و اعلاها « الموبذ »

۱ - نگاه کنید به: Zum Sassanidischen Recht IV Von Bartholomae

Heidelberg 1922 S. 52-54;

L'Iran Sous Les Sassanides par Christensen, Copenhagen 1936

p. 110-117

۲ - نگاه کنید به یسنا بخش ۱ گزارش نگارنده ص ۷۵-۷۹ و به یادداشت های

کاتها ص ۵۶ - ۶۱

۳ - نگاه کنید به صفحه ۱۲۷ و در باره مغ به صفحه ۱۲۵ همین نامه

۴ - یعقوبی که در سال ۲۹۲ در گذشت همچنین در سخن از ایران گوید: و کانت

تسمى الوزير « بزرگفرمذار » معناه متقلد الامور و کانت تسمى الکاتب « دبیربذ » ...

نگاه کنید به تاریخ الیعقوبی الجزء الاول چاپ نجف ص ۱۴۵

۵ - نگاه کنید به مفاتیح العلوم چاپ قاهره ص ۷۱

۶ - التنبيه والاشراف چاپ قاهره سال ۱۳۵۷

تفسیره حافظ الدین لأن الدین بلغتهم « مو » و « بد » حافظ و موبدان موبد هو رئیس الموابذة وقاضی القضاة و مرتبه عندهم عظیمه نحو من مراتب الانبیاء والهرابذة دون الموابذة فی الرئاسة. والثانی الوزير واسمه « بزر جفرمدار »^۱

هیربد آنچنانکه از نوشته یعقوبی و خوارزمی بر میآید پیوستگی خاصی با آتش ندارد، پیشوایان دینی از آثرون و دستور و موبد همه در هنگام ستایش در آتشکده با آتش سروکار دارند.

همچنین واژه هیر که در برخی از فرهنگهای فارسی بمعنی آتش گرفته شده، درست نیست.

در فرهنگ جهانگیری، « هیر کده » بمعنی آتشکده یاد گردیده و بشعر معزی گواه آورده شده:

در هیر کده گرزمدیح تو بخوانند بیزارشود هیربد از زند وز پازند
این شعر در دیوان معزی چنین آمده: در بتکده گردنتر مدح تو بخوانند^۲
هیربد که در اوستا اثر بهشتی aēthra paiti و در پهلوی ار پت ēhrpat شده و در فارسی هیربد گوئیم بمعنی آموزگار است. اثر aēthra بمعنی آموزش و جز، بهشتی همان است که در موبد و سپهربد و اندرزبد و دبیربد و جز اینها دیده میشود و بمعنی دارنده است. اثر به aēthrya یعنی آموزنده و شاگرد، این واژه ها بهمین دو معنی در اوستا بسیار بکار رفته و بسا هم با واژه هاویشت havišta که آنهم بمعنی پیرو و شاگرد است آمده چنانکه در یسنا ۶۸ پاره ۱۲ و مهر یشت پاره ۱۱۶، چون در روزگاران پیش، کار آموزش و پرورش مردم با آتربانان (پیشوایان دینی) بوده، این است که هیربدان یا استادان و آموزگاران از همان گروه پیشوایان بشمار رفتند^۳

۱- بزر جفرمدار = بزرگ فرمدار

۲- نگاه کنید به برهان قاطع چاپ تهران باهتمام دکتر محمد معین

۳- هاویشت havišta در پهلوی هاویشت و در فرهنگهای فارسی از لغات زند و پازند یاد شده و بمعنی امت گرفته شده است، نگاه کنید بگزارش اوستای نگارنده: یشتها بخش ۲ ص ۲۷۷ - ۲۸۱؛ خرده اوستا ص ۲۳۸ - ۲۳۹؛ یادداشتهای گاتها ص ۴۰۲

ناصر خسرو که از همه مردم روزگار خود ناخشنود است، از هیربدان بیچاره زمان ❀

از آنچه گذشت گروه پیشوایان دینی را از روی پایه آنان دستور - موبد - هیربد خوانند و همه زرتشتیان را به دین نامند^۱

چنانکه میدانیم نزد ایرانیان و نزد هندوان^۲ مردم سه گروه بخش شده : نخست پیشوایان با آتریانان (âthravan = athaurvan) دوم رزمیان (rathaestar) سوم کشاورزان (vâstrya)^۳، در فروردین یشت پاره ۸۸ خود پیغمبر زرتشت نخستین پیشوا و نخستین رزمازما و نخستین بزرگتر خوانده شده است. در سنت آنچنانکه در بند هشت آمده، هر یک از این سه گروه بیکی از سه پسران زرتشت باز خوانده شده اند. ایسدراستر Isat-Vâstra پسر مهتر، موبدان موبد بود؛ اُروتد نر Urvatat.Nara پسر میانکی، بزرگ بزرگتران بود، خورشید چهر (Hvarə - eithra) پسر کهتر زرتشت، در سر سپاهیان بود.^۴

پیشوایی ارثی بود، از پدر به پسر میرسید چنانکه داوری و برخی دیگر از منصبهای ایران باستان چنین بود. تا کنون هم موبدی، ارثی است، موبد یا هیربد زرتشتیان ایران و پارسیان هند باید از خاندان پیشوایان باشند^۵ پسری از خاندان خودش نیز دلتنگ است، یا اینکه دریغ داشت که قافیه هیربد در ردیف خرد - دد - وزد و جزاینها از دست رود :

بدی مارگرزه است ازو دور باش که بد بدتر از مارگرزه کرد
اگر هیربد بد بود بد مکن که گر بد کنی خود تویی هیربد

۱- نگاه کنید به « پیشگفتار » نگارنده در فرهنگ به دینان کرد آورده جمشید سروشیان ص شانزده - هجده. درباره پیشوایان دینی ایران، نگاه کنید به :

Encyclopedia of Religion and Ethics edited by James Hastings
Volume X Edinburgh p. 319 - 322

۲- گروه سه گانه نزد هندوان: براهمنه Brâhmana؛ کشتریه Ksatriya؛ وِسیه

Vaisya

۳- نگاه کنید به دومین گزارش گاتها، « بگفتار » پیشه وران» ص یم - بت

Sacred Books of the East Vol. V. p. 142

- ۴

و نگاه کنید به یشتها بخش ۲ گزارش نگارنده ص ۸۳

۵- نگاه کنید به: Ostîrânische Kultur Von W. Geiger, Erlangen

1882 S. 463 - 76

Erânische Alterthumskunde Von Fr. Spiegel III Band Leipzig 1878

S. 559 - 596

موبد پس از بجای آوردن آیین مخصوصی که ناور (Nāvar) (نابر Nābar) خوانندپیایه پیشوایی میرسد و میتواند خود آیین دینی بجای آورد و باید سن او کمتر از پانزده سال نباشد^۱

آنچنانکه پیشوایان دینی زرتشتی از پشت زرتشت دانسته شده اند ، ربانیهای یهود نیز از پشت هارون ، برادر موسی دانسته شده اند^۲ ، آنچنانکه مغان از خاندانی از ماد بودند ، نزد بنی اسرائیل هم ربانیها از قبیله لوی بودند .

در اوستا ، ایزدی که بنگهبانی گروه پیشوایان گماشته است ، زرتشتروتمه Zarathustrōtōma خوانده شده ، این واژه که در پهلوی زرتشتوم zaratuštum شده ، یعنی زرتشت سان ، یا کسی که بزرتشت همیمانند ، در یسنا ۱ باره ۶ و یسنا ۲ باره ۶ و در اویسروتریمگاه پاره های ۶ و ۹ بآن بر میخوریم .

در وندیداد فرگرد ۱۸ در پاره های ۱-۶ گفته شده که چه کسانی را میتوان آترو ن امید و از چه کسانی که خود رامانند پیشوایان ساخته اند ، باید دوری کرد

۱- J. J. Modi, The Religious Ceremonies and customs of the Parsees by J. J. Modi, Bombay, 1922 p. 197-209

۲- The Dastur Hoshang Memorial Volume, Bombay 1918 p. 16-23

هفت هات

در جلد اول یشتها ، ص ۱۱۰-۱۳۰ از هفت هات سخن داشتیم و فصلهای آن را تفسیر کردیم، در آنجا بمناسبت اینکه هفت هات نظر با سمش هفتن یشت بزرگ خوانده شده ، در مقابل هفتن یشت خرد (کوچک) آن را در جزء یشتها آوردیم اما هفت هات با هفت امشاسپندان پیوستگی خاصی ندارد و بخشی از یسنا شمرده میشود نه یشت . اینک در این دومین جلد یسنا ، دیگر باره از هفت هات سخن میداریم و بگزارش فصلهای آن میپردازیم تا ترتیب فصلهای یسنار ارایت کرده باشیم . این دومین گزارش هفت هات با نخستین گزارش آن که در جلد اول یشتها آمده و بیست و هفت سال از انتشار آن میگذرد ، فرقی دارد ، چه در برخی ازواژه ها و چه در ساختمان جمله ها اما مفهوم آنها تفاوت زیادی باهمدیگر ندارند .

در نخستین جلد یسناص ۲۷-۲۸ گفتیم که هَپْتَنگْ هائیتی سَم دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ دِ مِ D هپتان‌هائیتی Haptanhâiti یا هفت هات ، جزء یسنا و در میان نخستین گات که اهنود باشد و دومین گات که اُشتود باشد ، جای داده شده و فصلهای ۳۵-۴۲ این پنخس از اوستا را « هفت هات » نامیده اند. چنانکه دیده میشود هفت هات بر خلاف اسمش دارای هشت هات یا فصل میباشد ، اما هات ۴۲ متمم فصلهای پیش است ، خود فصل مستقلی شمرده نمیشود ، آن را بعدها افزوده اند و از حیث انشاء و مفهوم با فصلهای هفتگانه بسیار فرق دارد . از زمان بشی نیز هات ۴۲ از هفت هات جدا دانسته شده است :

درنامهٔ پهلوی شایسته نه‌شایسته (چم‌گاسانیك) از هفت هات سخن رفته ، مندرجات هریك از فصل‌های آن و شمار فقره های هریك فصل آن معین گردیده و سبب تکرار پاره‌ای از فقرات آن نیز بیان شده است . آغاز هریك از هفت فصل هفت هات با ذکر کلمه و با کلمات اولیه همان فصل، معین گردیده است ، در ضمن این تشریح

آغاز و انجام هفت هات چنین محدود شده است : « هفت هات با واژه هومتنام
 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎 humatanam آغاز شده و با همین واژه انجام یافته است »^۱
 چنانکه در متن هفت هات میبینیم پاره دومی از یسنا ۳۵ با واژه هومتنام شروع شده
 و در پاره ۷ از یسنا ۴۱ باز به همین واژه بر میخوریم ، باین معنی که پاره دوم از یسنا ۳۵
 در پایان هفت هات تکرار شده است . بنا بر این سنت کهن که در این نوشته پهلوی
 بجای مانده ، هات ۴۲ جزء هفت هات نیست و نه پاره نخستین از هات ۳۵ که بعد ها
 افزوده شده است. گلدنر Geldner گمان کرده که هفت هات از پاره سوم یسنا ۳۵ آغاز
 میگردد و با یسنا ۴۱ پایان می پذیرد^۲ ، بوناک Baunack بر این است که آغاز هات
 ۳۵ از پاره دوم آن باشد زیرا همین پاره است که در انجام هفت هات (پاره ۸ از یسنا ۴۱)
 دوبار تکرار میگردد چنانکه در انجام فصلهای هریک از پنج گاتها نخستین بندی که
 آن گات با آن آغاز یافته دوبار تکرار میگردد ، از این گذشته بجاست که نظر بزبان
 نیز پاره دوم از هات ۳۵ جزء هفت هات قدیم شمرده شود نه از اضافات نسبتاً نو^۳

هریک از فصلهای هفت هات گویای مطلب خاصی است ، اینچنین : در نخستین
 فصل (هات ۳۵) از تکلیف دینداران سخن رفته ، در هات ۳۶ از آذر یاد شده بویژه
 آذری که در آزمایش روز پسین افروخته گردد ، هات ۳۷ در ستایش و سپاسگزاری
 از اهورامزداست ، از برای آفرینش نیک وی ؛ هات ۳۸ در نیایش و ستایش زمین و آب

۱ - نگاه کنید به : Sacred Books of the East, Edited by M. Müller -

Pahlavi Texts, Translated by E.W. West Vol. V. p. 360-362

(شایست نه شایست فصل ۱۳ فقر ۱۶-۲۶-چم کاسانیک)

۲ - AVESTA Die Heiligen Bücher Der Parsen Herausgegeben von

K. F. Geldner, Stuttgart 1895 S. 128

۳ - Studien Von J. Baunack Und T. Baunack . Leipzig 1888 S. 342 -

شده است، هر چند تحقیقات مفصل بوناك بسیار سودمند است اما عقیده او در باره قدمت هفت هات نزد اوستا شناسان دیگر پذیرفته نشده است.

در هفت هات درست نشانهای نفوذ آیین و آموزش زرتشتی هویدا است و باید زمان انشاء آن را پس از زرتشت، از نخستین پیروان پیغمبر یا در روزگار خود پیغمبر دانست. دوست است آنچهنانکه بوناك گفته در هیچ جای هفت هات از زرتشت نام برده نشده، اما این را باید اتفاقی پنداشت، باز قطعاً امری از اوستا در دست داریم که در آنها پیغمبر ایران یاد نگردیده و هیچ تردیدی هم نداریم که پس از زرتشت، بسا قرن‌ها پس از روزگار وی انشاء شده است. گذشته ازین هیچ شك در این نیست که باره ۹ از هات ۳۵ اشاره بزرتشت است^۱.

۱ - Avesta, Die Heiligen Bücher Der Parsen, übersetzt Von Fritz Wolff, Strassburg 1910 S. 67

هفت هات، یسنا، هات ۳۵*

- ۱ [زوت] اهورا مزداى پاك (و) رد پاكي را ميستاييم ، امشاسپندان ،
شهر يازان نيکخواه را ميستاييم ، سراسر هستي پاك مينوي و جهاني را
ميستاييم ، بدستور راستي نيک ، بدستور دين نيک مزد يسنا
[راسي] اهورا مزداى پاك (و) رد پاكي را ميستاييم ۲ .
- ۲ [زوت] ، هومتنام ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ، باندیش نيک ، گفتار نيک ، کردار
نيک که در اینجا و در جاهای ديگر کرده شده و کرده خواهد شد ، درود
گويم ، همچنان (خود) بجان از برای نيکی هميکوشيم ۳ .
- ۳ اين را از برای خود بر ميگزينيم اي اهورا مزدا اي راستي (اشا) زيبا :
آن اندیشه و گفتار و کرداري را بجای آوريم که درميان کنشها ، در هر دو
جهان بهترين هستند .
- ۴ از پی پاداش پسین ، از برای بهترين کنش ، هميگوييم بدانايان و بنادانان ،
شهان و فرمانبران که بچار با رامش بخشند و خورش دهند ۴ .

☆ از برای گزارش هفت هات به بوناك Baunack كه از او در صفحهٔ پيش نام
مرديم نگاه كنيد .

پاره‌های ۳- ۱۰ از یسنا ۳۵ را Geldner گلدنر نیز پآلمانی گردانیده‌است:

Grundriss Der Iranischen philologie B. II S. 32

- ۱ - دستور، رسم (دستور) bərəja نگاه کنید به :
Altiranisches Wörterb. Sp. 957 , bərəg
۲ - راسپی همان نخستین پاره را که زوت خوانده ، میسراید .
۳ - هومتنام درپاره ۱۷ از هات ۴۱ و در پاره ۲۰ از هات ۶۸ و در پایان هریک
از آفرینگان تکرار میشود .
۴ - نخستین بخش این پاره در یسنا ، هات ۷۱ پاره ۲۵ همچنین درفرگرد
یازدهم و نبدیداد پاره ۶ و در کرده بیست و دوم و بسرد پاره ۱ نیز دیده میشود .

۹ این گفتار وحی شده را ای اهورا مزدا با بهترین منش فرا گستریم ، آنگاه ترا (ای زرتشت) گوینده و آموزگار آن دانیم .:

۱۰ واز برای اشا و وهومن و شهریورنیک ، ای اهورا ، بیش از پیش ، سرود بر سرودها ، بیش از پیش درود بر درودها ، بیش از پیش ، ستایش بر ستایشها [فرستیم] ۱ .

« ینگه هاتام » مزدا اهورا آگاه است از آن کسی که [چه مرد و چه زن] در میان جهانیان ، ستایشش از روی راستی ستوده ت راست و اینچنین مردان و اینچنین زنان را میستاییم (دوبار) ۲ .:

۱ - بجای بیش از پیش در متن تهوات 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . Thwāt آمده و در گزارش پهلوی (زند) به «تو» گردانیده شده و نزد چند تن از اوستا داناها همین معنی تکرار گردیده است .

نگاه کنید به بارتولومه : Altiranisches Wörterb. Sp. 793
۲ - « ینگه هاتام » در انجام هریک از فصل هفت هات می آید و در اینجا دوبار تکرار میشود . آنچه آنکه در شایست نه شایست آمده : یکبار از برای درود به هر مزد و امشاسپندان و بار دیگر از برای شکست اهریمن و زادگاه ناپاک وی گفته میشود . درباره ینگه هاتام نگاه کنید بجلد خرده اوستا بگفتار « اشم وهو » و « یشا اهو » و بجلد نخست یسنا ص ۲۰۲ و ۱۱۵

یسنّا، هات ۳۶ *

- ۱ بمیانجی کُش این آذر، نخست بتونزدیک شویم، ای مزدا اهورا، بتو، بدستیاری خرد پاکت. آن آذر بکسی آسیب رساند که تو آسیب او خواسته باشی^۱.
- ۲ بخوشترین روش بسوی ما آی، ای آذر مزدا اهورا، بارامش دهنده ترین شادمانی، باشایسته ترین درود، در هنگام دادستان بزرگ بماروی آرا^۲.
- ۳ توهستی ای آذر، خوشی مزدا اهورا، مانند سپندمینو (خردمینوی) تو خوشی اوهستی، با آن کار سازترین نام تو، ای آذر مزدا اهورا، بتونزدیک شویم.
- ۴ بتو با اندیشه نیک، بتو با آیین درست، بتو با کردار و گفتار دانایی نیک نزدیک شویم.
- ۵ ترا نماز بریم [و] [سپاسگزاریم، ای مزدا اهورا، بتو با همه اندیشه نیک، با همه گفتار نیک، با همه کردار نیک نزدیک شویم].

✽ از برای گزارش یسنّا ۳۶ به کلدنر و ریختل نیز نگاه کنید :

I Die zoroastrische Religion Von K. Geldner, im Religionsgeschichtliches Lesebuch. herausgegeben Von Bertholet Tübingen 1926 S.15; Avesta Reader : Texts, Notes, Glossary and Index by Hans Reichelt ; Strassburg 1911 p. 207-208

۱ - واژه ای که به «آسیب» گردانیده شده، در متن اختی **𐬀𐬎𐬎𐬀** آمده و

چندین بار در اوستا (مهریشت پاره ۵۰، فرگرد ۲ و ندیداد پاره ۵ و جزاینها) بمعنی درد ورنج و گزند و آسیب و ناخوشی و بیماری بکار رفته است. در زبان ارمنی واژه اخت **axt** از واژه های عاریت ایرانی است.

۲ - اشاره است بآزمایش روزپسین در دادستان بزرگ ایزدی که بمیانجی خرد پاک خداوندگار مزدا و آذر مینوی انجام خواهد گرفت. نگاه کنید بگاتها : یسنّا ۳۱ بند ۳ و یسنّا ۴۷ بند ۶

۶ زیبا ترین پیکر را در میان پیکرها از آن تو دانیم ، ای مزدا اهورا : این روشنی
و آن [فروغ] بلند ترین [جهان] زبرین را که خورشید خوانند .
« ینکبه ها تمام ... »^۱

۱- نگاه کنید بانجام باره دهم از هات ۳۵

یسنا، هات ۳۷ *

- ۱ ایدر، ما میستایم اهورا مزدا را که جانور و راستی بیافرید، آبها و گیاههای نیک بیافرید، روشنایی و زمین (بوم) و همه چیزهای نیک بیافرید. ∴
- ۲ از برای شهریاری و بزرگواری و خوبکرداری [وی] او را اینچنین باستایش برگزیده کسانی که باچار پایان [سودمند] آسایند، میستایم^۱. ∴
- ۳ ایدون اورا بنامهای پاك اهورایی و پسندیده مزدایی میستایم؛ او را بادل و جان خویش، خواستار ستاییدنیم، اورا [و] فروورهای مردان و زنان پاکدین را. ∴
- ۴ ایدون اردیبهشت را میستایم، آن زیباترین امشاسپند را، آن فروغمند، آن سراسر بهی را. ∴
- ۵ بهمن را میستایم و شهریور نیک را و دین نیک را و پاداش نیک را سپندارمذ نیک را
« ینکبه‌ها تام . . . » ∴

✽ یسناه از یسنا ۳۷ برداشته شده است چون گزارش آن در نخستین بخش یسنا گذشت از برای توضیح برخی از واژه‌ها نگاه کنید بجلد ۱ یسنا صفحه ۱۴۵

۱ - مقصود از کسانی که باچار پایان آسایند یا باگاوزیست کنند، آنچنانکه در متن آمده و از آن مطلق چارپایان سودمند خانگی اراده میشود، کسانی هستند که پیروش گله و رمه بردازند. چنانکه میدانیم پرستاری چارپایان سودمند، چه خرد و چه بزرگ آنها مانند میش (گوسفند) و بز و شتر و اسب، درمزدیسنا از کردار نیک و درخور پاداش ایزدی شمرده شده است.

یسنہ ، ہات ۳۸

۱ ابدون این زمین، زمینی را که ما را در بر گرفته و این زنان را نیز میستاییم و آن
زنانی را که از آن تو بشمارند، ای اهورامزدا و از راستی بر گزیده برخوردارند،
ما میستاییم ۱ ٪

۲ و باشور دینی، چالاکی، هشیاری، نهاد پاك [و] با همه اینها پاداش نيك، آرزوی نيك، فراوانی نيك، نام نيك، بخشایش نيك را میستاییم.:

۳ ایدون آبها را میستاییم [آن آبهای] فرو چکیده و گردهم آمده و روان شده و خوب کنش اهورایی را و شمارا [ای آبها] که بخوبی روان و بخوبی درخور شناوری و بخوبی از برای شست و شو [و] بخشایش در جهان [هستید ما میستاییم] ۲۰۰

۱- در اینجا یاد کردن زن با زمین ازین رو است که هر دو در باروری مانند هم دیگرند، بسا در اوستا از سپندارمذ که یکی از امشاسپندان و مادیته دانسته شده، زمین اراده کرده اند.

۲ - پاره‌های ۶ - ۸ از یسنا ۶۷ از پاره‌های ۳ - ۵ یسنا ۳۸ (هفت‌ها) برداشته شده است. در گزارش پهلوی (زند) در این پاره همان واژه های اوستایی در پهلوی بکار رفته، همین واژه هاست که چندی پس از آن، نامهای چند گونه آب بنداشته شده است. در فصل ۲۱ نامه پهلوی بندهش هفده گونه آب یاد کرده در جزء آنهاست واژه های

مشکت م د ن و د س ی م . maēkant «م د س ی م» هیونت hābvant :

فروزنگه **فرزدی** fravazanh که نگارنده آنها را ، صفتهای
آب گرفته ، معنی : فروچکیده ، گرد هم آمده ، روان . نگاه کنید به :

Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 991u.1807 u.1104

چنانکه بارتولومه نوشته‌واژه‌های مکیدن و مزیدن در فارسی به واژه‌مشکنت اوستایی پیوستگی دارد. دربارهٔ هفده گونه آب که در بندهش بزرگ آمده نگاه کنید به :

Zend-Avesta par Darmesteter Vol. I p.265-266

Commentar über Das Avesta Von Spiegel B. II S. 308; : گاه گنده;

Baunack Studien S.335 and 378

۴ اینچنین با نامهایی که اهورا مزدای خوشی بخش بشما آبهای نیک داده ، با آن [نامها] شمارا میستایم ، با آنها [از شما] دوستی خواهیم ، با آن نامها ، نمازگزاریم ، با آن نامها سپاسگزاریم .

۵ و شما را ای آبهای بارور بیاری خوانیم و شما را که مانند مادری [هستید] ، شما را که مانند گاو شیرده ، پرستار بینوایان و از همه آشامها بهتر و خوشترید .

شما نیکان را با رادی بلند بازو باینجا [همیخوانیم] تا اینکه در تنگنا (نیاز) پاداش دهید ، یاری کنید ، شما ای مادران زیونده (زنده)^۱ «ینکبه ها تام . . .» .

۱- در اینجا صفت بلند بازو یا دراز دست که در متن درغو بازو daraghô-bâzu

و فراوان ، آنچنان رساست که گویی دست بلندش بآستان کردگار تواند رسیدن .
و (سکد) - (سکد) آمده ، باین معنی است که رادی یا بخشش و نثار و تقدیمی بزرگ

یسنّا، هات ۳۹

۱ اینچنین ما میستایم گوشورون و گوش تشن را^۱، روانهای خودمان و چارپایان را که مایه زندگی ما هستند، آنهایی که ما از برای آنها [هستیم] و آنهایی که از برای ما هستند^۲ ۰۰

۲ و روانهای جانوران سودمند دشتی را میستایم. اینک روانهای مردان و زنان پاك را، در هر جایی زاییده شده باشند. آنانی که نهادشان از برای پیروزی [راستی] میکوشد و خواهد کوشید و کوشیده است^۳ ۰۰

۳ پس اینچنین ما میستایم نیکان (نر) و نیکان (ماده)، امشاسپندان جاودان زنده، جاودان سودمند را که باهنش نيك زيند و همچنین مادگان آنان را^۴ ۰۰

۴ آنچنانکه توای اهورا مزدا بنیکی اندیشیدی و گفتی و کردی و ورزیدی، همچنان ما آنها را بیشگاه تو فراز آوریم، همچنان ترا ستایش کنیم و نیایش بجای آریم، همچنان نماز آوریم و سپاسگزاریم، ای مزدا اهورا (دوبار)^۵ ۰۰

۱ - درباره گوشورون و گوش تشن بیادداشت پاره ۱۴ از سیروزه کوچک در جلد خرده اوستا صفحه ۱۹۴ نگاه کنید.

۲ - یعنی مردم از برای نگاهداری چارپایان سودمند آفریده شده اند و چارپایان سودمند از برای زندگی مردم

۳ - درباره ۱۵۴ فروردین یشت، نیز بهمین پاره برمیخوریم.

۴ - چنانکه میدانیم در میان امشاسپندان یا مهین فرشتگان سه تن نر: بهمن - اردیبهشت - شهریور و سه تن مادینه: سپندارمذ - خرداد - امرداد، هستند.

۵ - درباره های ۵ - ۶ از یسنا ۱۳ نیز، پاره های ۴ - ۵ از یسنا ۳۹ آمده است،

نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۹۰ بیادداشت شماره ۱

۵ بدستیاری، پیوند نیک [ها] باراستی، با پاداش نیک، با پرهیزکاری نیک،
 بسوی تو آییم.^۱
 «ینکبه ها تام...» ۵۵

۱ - در اینجا میان بندگان و آفریدگار، راستی و باکی ایمان، میانجی دانسته شده است.

یسنّا، هات ۴۰

۱ این پاداش را اینک ای مزدا اهورا بیاد آر و بجای آر آنچه را که آرزوی ماست.
این بخشایشی را که تو مزد دینداری مانند من کسی پیمان دادی، ای مزدا
اهورا^۱ ۰۰

۲ این [مزد] را تو بما ارزانی داشتی، در زندگی اینجا و [جهان] مینوی تا
اینکه ما پیشگاه تو و اشا (راستی) رسیم، هماره، جاودان^۲ ۰۰

۳ ای مزدا اهورا چنان ساز که مردان (رزمیان) براستی بگردند [و] راستی
جویند [و] کشاورزان کوشا را یسکانگی دیر پایا، پر شور استوار دار. از
برای ما (پیشوایان) که آنان (رزمیان - کشاورزان) با ما رام باشند^۳ ۰۰

۴ بکند اینچنین آزادگان، اینچنین برزیگران، اینچنین پیشوایان، با آنانی

۱- جمله اخیر این پاره، درباره ۵ از هات ۴۱ نیز آمده است.

۲- پاره ۲۵ از هات ۷ از پاره ۲ از همین هات ۴۰ میباشد.

۳- در این پاره و پاره ۴ از گروه مردم: رزمیان و کشاورزان و آترپانان (پیشوایان)
یاد گردیده است، نگاه کنید بگفتار «پیشه‌وران» در بخش نخست گاتها صفحه یم - یت

بجای واژه برشور در متن ایژا **یژا** **یژا** آمده، همان است که
در پاره ۲ از هات ۳۸ بآن برخوردیم و بمعنی شوردینی گرفتیم و در گات سپنتم، هات
۴۹ بند ۱۰ و هات ۵۰ بند ۸ و وهوخشترگات، هات ۵۱ بند ۱، همچنین در یسنّا، هات ۷۰
پاره ۴ آمده است. در یسنّا، هات ۴۰ پاره ۳ و هات ۴۱ پاره ۳ و و سپرد کرده ۱۲ پاره ۴

ایژییه **یژا** **یژا** آمده که صفت است، بارتولومه (379) ترجمه کرده
erfolgreich و واژه **یژا** را ترجمه کرده Eifer, Streben بویژه غیرت دینی.

یژا بسا با واژه **yaostay** آمده چنانکه در هات ۳۸ پاره ۲ بمعنی رستکاری
و بغت است.

که ما یگانه هستیم، از شما بشمارروند و اینچنین ما، ای مزدا اهورا، از پاکان
و راستکردارانی باشیم که بآنچه آرزوی ماست، بما ارزانی دارید.
ینکبه هاتام ... ۱ ::

۱- نگاه کنید ببیان پاره دهم از هات ۳۵

یسنّا، هات ۴۱

- ۱ سرود های درود [و] نیایشهای [خود را] فراز آوریم پیشگاه اهورا مزدا و اردیبهشت و بدانها سزاوار و شایسته دانیم ۰۰
- ۲ باشد که از کشور نیک تو ، ای مزدا اهورا ، همواره بهره ورشویم. باشد که بما مرد و زن شهریار نیکی در هر دو جهان شهریاری کند ، ای در میان باشندگان خوب کنش ترین ۰۰
- ۳ ترا همایون [و] کاهیب [و] ایزد از راستی برخوردار دانیم . بشود که تو در هر دو جهان [مانند] جان و تن ما باشی ، ای در میان باشندگان خوب کنش ترین (دوبار) ۰۰
- ۴ باشد که بخود ارزانی داریم و دریابیم ای مزدا ، پناه دیر پایای ترا . بدستکاری تو کاهروا ونیر و مند گردیم و آنچنان که آرزوی ماست ، دیر گاهی ما را در پناه خود گیری ، ای در میان باشندگان خوب کنش ترین ۰۰
- ۵ سرودگران و پیامبران تو، ای اهورا مزدا ، خوانده شدیم و پذیرفتیم [آن را] و خورسندیم بآن مُزدی که از برای دین مانند من کسانی پیمان دادی ، ای مزدا اهورا (دوبار)^۱ ۰۰
- ۶ این [مُزد] را تو بما دادی چه در زندگی اینجا و چه در [جهان] مینوی تا

۱- پاره های ۵ - ۶ از هات ۴۱ درباره های ۲۴-۲۵ از هات ۷ نیز آمده است.

در شایسته نه شایست فصل ۱۳ پاره ۲۵ آمده : پاره ۵ از هات ۴۱ دوبار گفته شود : یکبار از برای درود و یزشنه و یکبار از برای میزد

پسنا، هات ۴۲ *

- ۱ (زوت وراسپی) ما میستاییم ، ای امشاسپندان پاره های^۱ هفت هات را ، آبهای چشمه را میستاییم و آبهای گذرها را میستاییم بهم پیوستگیهای راه را میستاییم و بهم آمدنهای راه را میستاییم .:
- ۲ کوههای آبریزان را میستاییم ، دریاچه های آب زا را میستاییم و کشتزار های سود بخش گندم را میستاییم نکهدار و آفریدگار را میستاییم ، مزدا و زرتشت را میستاییم .:
- ۳ زمین و آسمان را میستاییم و باد جالاک مزدا آفریده را میستاییم و سره کوه البرز را میستاییم ، زمین و همه چیزهای نیک را میستاییم .:
- ۴ منش نیک و روانهای پادشایان را میستاییم [ماهی] واسی : آن پنچا سد ورا را میستاییم وخر ، آن پاك را میستاییم آنکه در میان دریای فراخکرت ایستاده است . دریای فراخکرت را میستاییم^۲ .:

☆ در پیشگفت هفت هات یاد کردیم که هات ۴۲ نسبت بهفت فصل دیگر، نو و افزوده بهفت هات شمرده میشود.

- ۱- **منه دیوید** **handāta** . بمعنی پاره یا جزء و قطعه است و از آن پاره ای از اوستا و بویژه گاتها اراده میشود در ویسپرد کرده ۱ پاره ۳ و کرده ۱۴ پاره ۴ و کرده ۲۴ پاره ۲ نیز بآن بر میخوریم .
- ۲- در نخستین جلد یشتها درس ۱۳۱-۱۳۵ از واژه های **وادی** **vādi** و پنجا **سدورا** **vāsi** **سدورا** **دودید** **pančā - sadvarā** و خر **منه دیوید** **xara** جانوران شکفت انکیز و کسوه البرز و دریای فراخکرت که باید دریای کرکان (دریای آبسکون = دریای کیلان = دریای مازندران = دریای خزر) باشد سخن داشتیم .

۵ و هوم زرین (زرد رنگ) بر زمین را میستاییم، هوم کیتی افزا را میستاییم هوم دور دارندۀ مرک را میستاییم .:

۶ آب روان و مرغ پران را میستاییم و باز گشت آتربانان را میستاییم، آنانی که بجاهای دور رفته، بکشورهای دیگر، که دین راستی خواستارند^۱ همه امشاسپندان را میستاییم
ینکبه هاتام:

۱- درباره آتربانان (پیشوایان دینی) که از برای گسترش مزدیسنا در گردش بودند، بیادداشت پاره ۸ اویسروتیرمگام در جلد خردۀ اوستا ص ۱۶۸ نگاه کنید، پاره ۳ از کرده سوم و سپرد در همین جلد نیز نگاه کنید.



پایان هفت هات

یسنا، هات ۵۲

آنچنانکه هفت هات در میان نخستین گات اهنود و دومین گات اشتود فاصله است ، هات ۵۲ در میان چهارمین گات و هوشتر (هات ۵۱) و پنجمین گات و هیشتواشت (هات ۵۳) فاصله است^۱

در باره دوم از کرده بیستم و سپرد آمده : « این پیروزی را میستایم که در میان [گاتها] و هوشتر و هیشتواشت ، گویای اندیشه نیک و گفتار و کردار نیک است » ازین جمله ، هات ۵۲ اراده شده است .



۱ (زوت وراسپی) « ینا اهو وئیریو . . . » مانند سرور بر گزیده، اینچنین سرور مینوی است [زرتشت] هم، از روی راستی ، کسی که منش نیک کردار جهانی را بنزد مزدا آورد و شهر یاری اهورا از برای کسی است که نگهبان بینوایان است (دوبار)^۲

(زوت) [آنچه] به و [آنچه] بهتر است خواستارم از برای سراسر آفرینش پاك كه هست و بوده و خواهد بود^۳

۱- نگاه کنید بجلد نخست یسناص ۲۷- ۲۸ و نگاه کنید بگاتها دومین گزارش نگارنده ص یب - یز.

۲- معنی بخش دوم « ینا اهو وئیریو » که اخیراً بنظر نگارنده رسیده چنین است : « . . . و شهر یاری از آن اهوراست آنکه (بزرشت) نگاهبانی بینوایان داد » بیادداشت پاره ۷ از هات ۴۱ در همین جلد و بجلد نخست یسناص ۲۰۲ نیز نگاه کنید.

۳- از پاره های ۱ - ۴ از هات ۵۲، رویهم ، پاره ۴ هوشبام ، نمازی که در بامداد خوانند ، ساخته شده است ، نگاه کنید بخرده اوستا ص ۱۰۱

- ۵۔ جملہ اخیر ازگاتھا، یسنا ۴۵ بند ۶ میباشند.

بخواست خویش بهمه بهان راست نژاد پیرو راستی شهریاری (توانایی)
دهید [و] پیرو دروغ ناتوانی ۱ ۰:

۶ کامروا باد پیرو راستی ، ناکام باد پیرو دروغ ، سپری شده ، بر انداخته
شده ، زدوده ، برده [و] ناکام [باد] در آفرینش سپند مینو [پیرو
دروغ]

۷ برانگیزانم ، من زرتشت ، اینک سران خان ومانها و دهها و شهرها و کشورها
را که بروش دین اهورایی زرتشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار
کنند ۰:

۸ (زوت و راسپی) فراخی و آسانی آرزو مندم از برای سراسر آفرینش
راستی، تنگی و دشواری خواستارم از برای همه آفرینش دروغ ۰:

۱- پاره های ۵ - ۸ این هات مانند پاره های ۵ - ۸ از هات ۸ میباشد همچنین
پاره های ۵-۷ این هات مانند پاره های ۸-۱۰ از هات ۶ و مانند پاره های ۲۶-۲۸ از
هات ۷۱ میباشد و پاره های ۵ - ۸ این هات مانند پاره های ۱۲ - ۱۵ از هات ۱۱
و مانند پاره های ۱۶-۱۹ از هات ۶۸ میباشد .

یسنا

گفتیم پنج گاتها که رویهم هفده هات (= فصل) است، در میان هفتاد و دو هات یسنا جای داده شده است. نخستین گات که اهنود باشد، از هات بیست و هشت آغاز میشود و با پنجمین گات که وهیشتواشت باشد پایان میپذیرد. وهیشتواشت، پنجاه و سومین هات از یسنا بشماراست. در میان نخستین گات و پنجمین گات چندین هات فاصله است که آنها را از پنج سرود یا از گاتها نباید شمرد: هشت هات از یسنا که رویهمرفته «هفت هات» خوانند، فاصله است میان نخستین گات و دومین؛ هات پنجاه و دوم فاصله است میان چهارمین گات (وهوخشر) و پنجمین گات. گرچه چندین بار فصلهای یسنا و ترتیب آنها را یاد کردیم^۱ برای اینکه اشتباهی روی ندهد دیگر باره ترتیب هفتاد و دو هات یسنا را و در میان آنها جای هفده هات گاتها را مینگاریم:

یسنا از نخستین هات تا آغاز گاتها	۲۷ هات
نخستین گات (اهنود) از هات ۲۸ تا خود هات ۳۴	۸
فاصله: هفت هات از هات ۳۵ تا خود هات ۴۲	۸
دومین گات (اُشتود) از هات ۴۳ تا خود هات ۴۶	۴
سومین گات (سپنتمد) از هات ۴۷ تا خود هات ۵۰	۴
چهارمین گات (وهوخشر) هات ۵۱	۱
فاصله: هات ۵۲	۱
پنجمین گات (وهیشتواشت) هات ۵۳	۱
هاتهای دیگر یسنا: هات ۵۴ تا انجام	۱۸

۷۲ هات

پسنا، هات ۵۴ *

ہات ۵۴ امرِ یمن ایشیہ مدد دلا دے۔ { دیکھو دے۔ } Airyaman ishya

از این دعای کوچک در جلد خرده اوستا ص ۱۵۴ - ۱۵۵ سخن داشتیم . در کرده ۲۴ از ویسپرد ، از ائیریمین ایشیه یاد شده است.

در نامهٔ پهلوی: چینگیهای زاد سپرم آمده، ائیریم ایشیه پنجاه و هفت
واژه در بر دارد^۱



(زوت و راسپی) باینجا آی، ای امیرِمن گرامی، برای یاری مردان و زنان زرتشتی، برای یاری منش نیک، برای آن دینی که درخور مزدگرانِ بهاست. بخشایش آرزو شده راستی را که اهورا مزدا ارزانی خواهد داشت، خواستارم (چهار بار)^۲

«اشم و هو . . .» (سه بار) ☉

۴ [نماز] ائیریمین ایشیه را میستاییم ، [آن نماز] توانای پیروزگر دشمن شکن را ، که در میان کماتار های راستی بزرگترین است.

☆ تفسیر اثیر یمن ایشیه در تفسیر اوستای خاورشناسان که در طی این تفسیر فارسی از آنها یاد کردیم دیده میشود. از برای گزارش هات ۵۴ بخصوصه کتابهای ذیل شایان

Selections from Avesta and Old Persian by Irach : توجہ است :
J. S. Taraporewala Part I, Calcutta 1922 p. 206-213 ;

ایرج تارا پور والا در ۱۵ ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۳۴ در بمبی از جهان درگذشت .

Avesta Reader by. **Hans Reichelt**, **Strassburg** 1911 p. 177 ;

Studien Zum Avesta Von Karl Geldner, Strassburg 1882 S. 33

S B E vol . XXXVII by west p. 405

۲ - دربارهٔ ۵ از هات ۲۷ نیز بهمین باره برمیخوریم .

کاتهای پاك ، ردان شهریار پاك را میستاییم : ستوت یسن را میستاییم^۱ ، که
نخستین آیین (داد) جهان است^۲
» یشکه ها تام . . . « .:

- ۱ - از ستوت یسنیه (ستوت یسن) که در هات آینه (یسنا ۵۵) با گاتها ستوده شده ،
در جلد اول یسنا بتفصیل سخن داشتیم ص ۳۰ - ۳۱
- ۲ - جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۳۳ بند ۱ میباشد.

یسنا، هات ۵۵ *

هات ۵۵ ستوت یسنیه دد مد ۳۵ دد ۳۵ دد ۳۵ Stauta-yasnya خوانده شده، از آن در جلد نخست یسنا ص ۳۰-۳۱ سخن داشتیم. در این هات کاتها و بخشی از یسنا که ستوت یسنیه نامیده شده، ستوده گردیده است.

۱ (زوت) سراسر هستی [خویش] از تن و استخوان و جان و پیکر و توش و بوی (دراکه) و روان و فرورد فراز آوریم و در خور پیشگاه دانیم. اینچنین ما اینها را در خور پیشگاه کاتها ی پاك، ردان فرمانروای پاك [دانیم] ۱.

☆ از برای گزارش هات ۵۵ کتابهای زیر درخور یادآوری است:

Die zoroastrische Religion Von Geldner, im Religionsgeschichtliches Lesebuch herausgegeben Von Bertholet, Tübingen 1926 I S. 17;

Avesta Reader by Reichelt p. 171-172

۱- واژه هایی که در این پاره به تن و استخوان و جان و پیکر و توش و بوی (دراکه) و روان و فرورد گردانیده شده از روی ترتیب در متن تنو دد مد ۳۵. tanu، ازدی دد ۳۵، azdi، اوشتان دد ۳۵، uštana، کهرپ و ۳۵، Kəhrp، تویشی ۳۵ دد ۳۵، təvishī، بتوذ دد ۳۵. fravashī، اورون دد ۳۵، urvan، فروشی دد ۳۵ دد ۳۵. آمده است چنانکه دیده میشود همه این واژه ها را جز اوشتان در فارسی داریم. واژه ازدی azdi هیأت دیگری است از است دد ۳۵. ast (استی دد ۳۵) است، هسته، استخوان که در اوستا بسیار آمده. در باره واژه هایی که به فراز آوردن (یا تقدیم کردن و پیشکش کردن) و در خور پیشگاه دانستن (یا شایسته نذر کردن و در راه ایزدی بخشودن) گردانیدیم نگاه کنید بیادداشت پاره ۱ از یسنا

۲ کاتها پناه و نکهدار ما هستند و خورش مینوی هستند . از برای روان ما خورش و پوشاك اند، این کاتها هستند که بما پناه و پایداری بخشند و خورش مینوی سازند ، اینانند از برای روان ما خورش و پوشاك ، باشد که اینان بما مزد (پاداش) خوب، مزد بزرگ ، مزد راستی دهند ، در جهان دیگر پس از جدایی تن و نیروی بوی (دراکه) [از همدیگر] .:

۳ بکند آنان بنزد ما آیند با نیرو ، آنان با پیروزی ، آنان با تندرستی ، آنان با درمان ، آنان با فراوانی ، آنان با بالندگی (پرورش) ، آنان با آمرزش ، آنان با یآوری ، آنان با نیکخواهی ، آنان با راستی ، آنان با رادی ، آنان با دهش : آن ستوت یسنیه ها، آنچه آنکه آنها را مزدای تواناترین پیروزمند جهان آرا بیافرید ، از برای نکهداری جهان راستی ، از برای پاسبانی جهان راستی ، از برای سود برندگان و از برای سود رسانندگان و از برای سراسر آفرینش راستی .:

۴ هر آن پاکدینی که با این نماز خشنودیِ ردان ، از برای خود آمرزش خواهان ، اندر آید ، تو او را به هومت و هوخت و هورشت رسانی .:

۵ راستی (اشا) و منش خوب (وهومن) را میستاییم.

۴ در جلد نخست یسنا ص ۱۳۸ . بجای رد فرمانروا در متن آمده رتوخشتر (رتوخشتره) رتوخشتره . ratuxshathra صفت است و بهمین واژه در پاره ۲ از یسنا ۵۴ برخوردیم و در آنجا رد شهریار آوردیم یعنی شهریاری که برتری دارد و از ردی و بزرگی و سروری برخوردار است.

۱- هومت - هوخت - هورشت = پندار نیک - گفتار نیک - کردار نیک ، در اینجا نام سه پایگاه بهشت است. پیش از آنکه روان نیکوکار بگرزمان، یا بیارگاه اهورا مزدا رسد باید این سه پایگاه را در نوردد آنچه آنک روان گناهکار پیش از رسیدن بدوزخ از سه پایگاه دژمت - دژوخت - دژورشت = پندار بد - گفتار بد - کردار بد باید بگذرد، نگاه کنید بجلد دوم یسنا ص ۱۷۰

کاتهای پاک ، ردان فرمانگزار پاک را میستاییم .:

۶ ستوت یسنیه را میستاییم که نخستین آیین جهان (است)^۱ آنکه برشمرده شده ، دو چندان گفته شده ، آموخته شده ، آموزانیده گردیده ، استوار داشته شده ، ورزیده شده ، بیاد سپرده شده ، از برخوانده شده ، ستاییده گردیده ، جهان هستی بخواست خویش نو کنند^۲ .:

۷ بهره (بخش) ستوت یسنیه را میستاییم ما میستاییم ستوت یسنیه از برخوانده شده و باز گرفته شده و سروده شده و ستاییده شده را^۳
 « ینکبه ها تام . . . » .:

۱- نگاه کنید بیادداشت پاره ۲ از هات ۵۴

۲- یعنی اگر « ستوت یسنیه » را باز گیرند (زمزمه کنند) با بلند بسراهند و از بر بخوانند و از یاد خویش بگذرانند . . . مایه تازگی و خرمی و خوشی گیتی و زندگی است .

۳- در باره فعلهای خواندن و زمزمه کردن (باز گرفتن) و سرودن و ستاییدن بیادداشت پاره ۷ از کرده سوم و سپرد نگاه کنید.

واژه ای که در سر پاره ۷ به « بهره » گردانیده شده در متن بڬ **bagha** آمده و در اینجا بمعنی بهره یا سرخ و بخش است، چنانکه میدانیم بڬ نام پروردگار هم میباشد لفظاً یعنی بخشاینده یا بخشایشگر، نگاه کنید بجلد نخست

یسنا، هات ۵۶

هات ۵۶ و هات ۵۷ از یسنا، هردو از آنِ سروش و در نیایش این ایزداست^۱ در نخستین جلد یسنا (ص ۳۱) نقل از مدی Modi کرده نوشتیم: هات ۵۶، سروش هادخت نامیده شده، چه گمان کرده اند که این هات، از هادخت نسك که یستمین نسك اوستا و از دست رفته است، بجای مانده باشد^۲

در نخستین جلد یشتها دیدیم که یازدهمین یشت، سروش یشت هادخت خوانده شده است و هات ۵۷ از یسنا را نیز در ردیف یشتها، دومین سروش یشت برشمرده اند و از برای باز شناختن از سروش یشت هادخت، آن را سروش یشت سر شب نامیده اند، زیرا همیشه در سر شب، پیش از بخواب رفتن خوانند. آنچنانکه گفتیم پاسبانی آفریدگان نیک اهورا مزدا، در شب هنگام، با ایزد سروش است.

دارمستتر Darmesteter آن را باشتباه، سروش یشت سه شبه، نامیده است^۳



۱ بشود فرمانبرداری (شنوایی) در اینجا باشد، از برای ستایش اهورا مزدا، تواناترین پاکی که پرستیده هاست، در آغاز همچنانکه در انجام. ایدون

۱ - در نخستین جلد یشتها و در خرده اوستا بتفصیل از سروش سخن داشتیم، نگاه کنید به یشتها جلد ۱ ص ۵۱۶ - ۵۵۵ و خرده اوستا ص ۸۲ - ۹۰

۲ - The Religions Ceremonies and Customs of the parsees by J.J. Modi : Bombay 1922 p . 327

جیوانجی مدی در ماه مارس ۱۹۳۳ از جهان درگذشت.
۳ - Zend-Avesta par Darmesteter Vol . I p . 358 et Vol . II p . 481
دارمستتر در سال ۱۸۹۴ درگذشت.

ونگاه کنید به: Zand-i-khurtak Avistak , edited by Ervad B . N .
Dhabhar : Bombay 1927 p . 24

هیربد دها بر در ماه دسامبر ۱۹۵۲ از جهان درگذشت.

بشود فرمانبرداری در اینجا باشد از برای ستایش اهورا مزدا ، تواناترین
پاکی که پرستیده ماست^۱ ۵۵

۲ بشود فرمانبرداری در اینجا باشد ، از برای ستایش آبهای نیک و فروردهای
پارسایان که ستوده روانهای ما هستند ، در آغاز همچنانکه در انجام .
ایدون بشود فرمانبرداری در اینجا باشد از برای ستایش آبهای نیک و
فروردهای (فروهر های) پارسایان که ستوده روانهای ما هستند ۵۵

۳ بشود فرمانبرداری نیک در اینجا باشد از برای ستایش آبهای نیک ، آن نیکان و
آن امشاسپندان نیک ، آن شهریاران خوب و نیکخواه و از برای ستایش پاداش
نیکی که درخور پاکدینی است بما ارزانی خواهد شد . و بشود فروش نیک
پاداش بخش در اینجا باشد ، از برای ستایش آبهای نیک ، در آغاز همچنانکه در انجام ۵۵

۴ ایدون بشود فرمانبرداری نیک در اینجا باشد ، از برای ستایش آبهای نیک ، آن
نیکان و آن امشاسپندان نیک ، آن شهریاران خوب و نیکخواه و از برای ستایش
پاداش نیکی که درخور پاکدینی است ، بما ارزانی خواهد شد و بشود فروش
نیک پاداش بخش در اینجا باشد ، از برای ستایش آبهای نیک^۲ ۵۵

۵ (زوت وراسپی) « یثا اهو و میریو . . . » (چهار بار)

« اشم وهو . . . » (سه بار)

فروش پاک خوب بالای پیروزمندگیتی افزای پاک [و] رد پاکی را میستایم
« ینکبه هانام . . . » ۵۵

۱- واژه ای که بفرامانبرداری یا شنوایی گردانیدیم بجای سرموش *سروش* ۵۵

sraosha یا سرموش *سروش* ۵۵ *sraosha* آمده است .

سروش (= سروش) لفظا یعنی فرمانبرداری و شنوایی در برابر آسروشتی

asrušti نافرمانبرداری ، ناشنوایی یا خود سری ، پاره ۱ از هات ۵۶
وباره ۳ از هات ۱۵ یکی است

۲- پاره های ۳ - ۴ از هات ۵۶ = پاره های ۱۷ - ۱۸ از هات ۶۵

یسنا ، هات ۵۷ *

گفتیم پنجاه و هفتمین هات از یسنا « سروش یشت سر شب » خوانده شده است .

گزارش این هات که در جلد نخست یشتها ص ۵۴۱ - ۵۵۵ گذشت ، نسبتاً آزاد است و ترتیب فقرات در آنجا مطابق ترتیب فقرات متن اوستای گلدنر Geldner نیست . در اینجا ترتیب پاره ها (فقرات) آنچنانکه در متن اوستای گلدنر میباشد رعایت میشود .

- ۱ (زوت وراسپی) « اشم وهو ... » (سه بار)
بخشنودی سروش پاک دلیر تن فرمان شکفت زین ^۱ اهورایی ، ستاییدن و نیایش کردن و خشنود ساختن (راسپی) و آفرین گفتن .
(زوت) « یثا اهو وئیریو ... » که زوت بمن بگوید .
(راسپی) « یثا اهو وئیریو ... » که او زوت بمن بگوید .
(زوت) « انا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید ^۲

* از برای گزارش هات ۵۷ بکتابهای زیر نگاه کنید :

Selections from Avesta and Old Persian by I.J.S. Taraporewala ; Calcutta 1922 p.52-88 ; Die yast's des Avesta Von Hermann Lommel, Göttingen 1927 S. 85-95 .

۱- درباره تن فرمان یا کسی که سراسر وجود وی گویای شنوایی و فرمانبری از آیین ایزدی است و در باره شکفت زین یا کسی که از ابزارهای نیرومند جنگ برخوردار است ، نگاه کنید بجلد نخست یسنا بیادداشت پاره ۲۰ از یسنا ، هات ۳ بصفحه ۱۳۶

۲- نگاه کنید بخرده اوستا ص ۸۶ بیادداشت پاره ۱ سروش باز و بجلد نخست یسنا ص ۱۳۷ بیادداشت پاره ۲۵ از یسنا ۳ .

کرده ۸

۱۹ سروش پاك خوب بالای پیروز مند گیتی افزای پاك ورد پاکی را میستایم
کسی را که هوم . . . ۱ درمان بخش، شهریار زیبای زرین چشم (زرد دیدگان)
بر زبر بلند ترین سره کوه هرا بستود ۲ .

۲۰ کسی که خوشگو، در سخن پناه بخش، بهنگام گویا [و] از هر گونه
دانش آگاه و پیشوایی گفتار آسمانی (بهن دد) را دریافته، دارای
آن است ۳

« اهریه » از برای فروغ و فرش، از برای نیرو . . . ۴ .

کرده ۹

۲۱ سروش پاك خوب بالای پیروزمند گیتی افزای پاك ورد پاکی را میستایم،
خانه صد ستون پیروزمندش بر زبر بلند ترین سره کوه هرا ساخته شده،
[خانه ای که] در اندرون بخود روشن و از بیرون بستارگان، آراسته
است .

۲۲ کسی که « اهورن وئیریه » زین ابزار پیروزمندش بکار رفته و یسنا هفت
هات و فشوشوما نثر پیروزمند و سراسر یسنو کرتی ۵

۱- بجای نقطه ها فراشی 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 ۶۰ د . ۲

۲- هریتی 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 = haraiti هرا 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 harā
کوه البرز.

۳- معنی این پاره تقریبی است .

۴- پاره های ۳-۴ در اینجا تکرار میشود .

۵- یعنی که این دعاها بجای ابزار های جنگ یا اسلحه سروش است . « اهورن
وئیریه » همان « یثا اهو وئیریه » میباشد . فشوشوما نثر نام هات ۵۸ میباشد .

در پاره ۳۳ از هات ۵۹ آمده که فشوشوما نثر پاره ای از هادخت نسا (بیستمین نسا)
میباشد . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۳۱ و بجلد خرده اوستا ص ۱۵۸ - یسنو کرتی
𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 yasno karati نامی است که به « ینگه هاتام » داده
شده است .

«اه، ربه» از برای فروغ و فرش، از برای نیرو ... ::

کرده ۱۰

۲۳ سروش پاك خوب بالای بیروزمند گیتی افزای پاك ورد پاکی را میستاییم، از نیرو و پیروزی و فرزاندگی و دانایی وی امشاسپندان بروی هفت کشور زمین آمدند، کسی که از برای دین، آموزگار دینی است ^۱ ::

۲۴ او مانند شهریار کامروا بسوی جهان خاکی فرا رود.
باین دین خستوشد (باورکرد = اعتراف کرد) اهورا مزدا ی پاك، چنانك بهمین، چنانك اردیبهشت، چنانك شهریور، چنانك سپندارمذ، چنانك خرداد، چنانك امرداد، چنانك پرسش اهورایی، چنانك کیش اهورایی ^۲ ::

۲۵ بشود، اینك که تو در هر دو جهان، ای سروش پاك خوب بالا، در هر دو جهان، بما پناه بخشی، در این جهان خاکی و [جهان] مینوی: در برابر ناپاك زیانکار، در برابر خشم ناپاك، در برابر لشکریان ناپاکان که درفش خونین برافرازند، در برابر تاخت و تازهای خشم که [دیو] خشم بدکنش با ویداتو دیو آفریده، برانگیزاند ^۳ ::

۱- از برای ترجمه باره‌های ۱۰ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۳ از هات ۵۷ نگاه کنید

به گلدنر:

Geldner Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Bertholet I Tübingen 1926 S. 20-21

۲- در اینجا از هفت امشاسپندان یاد شده و از واژه‌های پرسش اهورایی و کیش اهورایی، پرسشهایی که از اهورا مزدا در باره دین شده و پاسخهایی که اهورا مزدا داده، اراده شده است. نگاه کنید به:

Heiligen Schriften der Parsen Von Spiegel Band II; Leipzig 1859 S.181 N.5

۳- ویداتو پاك سده د. Vidhātu. در فرگرد چهارم و نندیداد باره ۴۹ و فرگرد پنجم باره‌های ۸ و ۹ است و ویداتو سده د. پاك پاك سده د. Astō.vīdhōtu آمده نام دیومرک و نیستی است. نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۱۲ و ۴۷ و ۵۱۱ و جلد ۲ یشتها ص ۱۱۶ و ۱۳۷

کرده ۱۲

۴۰ سروش پاك خوب بالای پیروز مند گیتی افزای پاك و رد پاکی را میستایم ،
آن بزرگوار را که کمر بند بمیان بسته از برای آفرینش مرزا نشسته است ^۱ .

۴۱ کسی که سه بار در هر روز و در هر شب باین کشور خونیرس بامی (درخشان)
بدر آید ، زین ایزاری برنده ، تیز ، خوب زنش در دست گرفته از برای سر
[کوبی] دیوها ^۲ .

۴۲ از برای زدن اهریمن ناپاك ، از برای زدن [دیو] خشم خونین زین ایزار ^۳
از برای زدن دیوهای مازندران ، از برای زدن همه دیوها .
« ایه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو ... ^۴ .

کرده ۱۳

۴۳ سروش پاك خوب بالای پیروز مند گیتی افزای پاك و رد پاکی را میستایم ،
اینجا و در جای دیگر و در همه جای روی زمین ما میستایم ، سراسر
پیروزی پاك پیروز گر دلیر تن فرمان ^۵ ، یل جنگاور توانا ، بازوان رزم آزمارا
که دیوها سر بکوبد ، آن پاك پیروز گر ، در پیروزی پیروز مند را و آن
برتری پیروز مند سروش پاك و ایزد ارشستی را ^۶ .

-
- ۱- یعنی سروش از برای خدمت بآفریدگان نیک مرزا کمر بسته ، آماده است .
 - ۲- خونیرس کشور میانکی است در میان هفت کشور ، ایرانشهر در آن است . نگاه کنید بجلد ۱ یسنّا ص ۵۸ و جلد ۱ یشتها ص ۴۳۳ . بجای واژه زین ایزار = سازجنگ در متن سنّی تیش دد {ددن دد} آمده . snaithis آمده .
 - ۳- بجای خونین زین ایزار خرویم در توش یل « ۶۰۰ » و یل « ۶۰۰ » . xrvim.draos آمده . نگاه کنید بجلد ۱ یسنّا ص ۱۳۶ بیادداشت شماره ۴
 - ۴- پاره های ۳ - ۴ در اینجا تکرار میشود .
 - ۵- از برای صفت تن فرمان نگاه کنید بجلد ۱ یسنّا ص ۱۳۶ بیادداشت شماره ۳
 - ۶- در باره ارشستی بدل « ۶۰۰ » که همان ارشتات بدل « ۶۰۰ » است . Arštāt میباشد و در فارسی ارشتاد و اشتاد شده ، یکی از ایزدان یا فرشتگان

۳۴ همه خان و مانی که بنگاهداری سروش [درآمده] است ما میستاییم ،
 آن خان و مانی را که سروش گرامی را ، گرامی داشته و خوب پذیرفته ،
 و همچنین مرد بسیار نیک اندیش ، بسیار نیک گفتار ، بسیار نیک کردار را
 [ما میستاییم]^۱
 « ااهه ریه » از برای فروغ و فرش ، از برای نیرو ...^۲ .:

مزدیسناست . نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۲۰۱-۲۰۳ .
 پاره ۳۳ از هات ۵۷ (جز چند جمله آغاز آن) مانند پاره ۱۹ سروش یشت
 هادخت است.

۱- مانند پاره ۲۰ سروش هادخت است .
 ۲- پاره های ۳ - ۴ در اینجا تکرار میشود .

یسنّا ، هات ۵۸

هات پنجاه و هشتم از پخشهای بسیار دشوار اوستاست . در سر معنی بسیاری از جمله های آن ، گزارشندگان اروپایی اوستا با همدیگر سازش ندارند . چون در این هات از پاره ۴ به پس از آن ، از چار پایان خانگی و پرورش کله و رمه سخن رفته ، آنرا فشوشو مائثر (Fshûshô mathra) خوانده اند یعنی « گفتار در چارپایان سودمند خانگی » . در پاره ۲۲ از هات ۵۷ که یاد کردیم ، از فشوشو مائثر نام برده شده و در پاره ۲۳ از هات ۵۹ که یاد خواهیم کرد ، فشوشو مائثر ، یعنی هات ۵۸ ، جزء هادخت که بیستمین نِسک اوستای روزگار ساسانیان بوده ، بشمار رفته است . نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۱۵۸ و بجلد ۱ یشتها ص ۳۱ .



۱ این را ، زین ابزار ، این را ، پیروزی ، دانیم : این نماز نیک بنیاد به اشیا پیوسته [و] به آرمیتی پیوسته را ، نمازی که بنیادش ، اندیش نیک و گفتار نیک و کردار نیک [است] ۱ .

۲ باشد که این نماز ما را از ستیزگی دیوان و مردمان پناه بخشد . باین نماز بسیاریم ، دارایی و هستی خود را از برای پناه دادن و پرستاری کردن و

۱- واژه ای که در سر پاره ۱ به زین ابزار (سلاح ، سازجنگ) گردانیده شده از روی ترجمه بارتولومه میباشد :

Altiran. Wörterb. sp. 1577 ; Commentar über Das Avesta von Spiegel, Band II S. 438

واژه نامبرده در متن سوتیدیش سویدیس soidhiš آمده است. بنا بمعنی سنتی که باین واژه در گزارش پهلوی (زند) داده شده ، خاور شناسان اوستا دان همان را پیروی کرده بمعنی سود گرفته اند.

پاسبانی کردن و نگاهداشتن^۱ .

۳ ای اهورامزدا ، ما در نماز [تو] شادمانیم ، ما خواستاریم که نماز گزار باشیم ،
ما آماده ایم از برای ستاییدن . بنماز سپاریم دارایی و هستی خود را ، از
برای پناه دادن و پرستاری کردن و پاسبانی کردن و نگاهداشتن .
• نماز ، آن نمازی که از برای مانند شما کسانی است ، چگونه [باید
باشد] ؟^۲ .

۴ شبان پیرو راستی ، پیروزمند است . بهترین شبان را بزرگ میداریم . اوست
پدر جانداران و اشا (آیین ایزدی) و هر آنچه از آفرینش اشاست ، چه مرد
و چه زن . بدرستی نیک کنش است او ، این بزرگ و نیک و زیبا را یاد کرده ،
بزرگ همیداریم .

آن کسی که چاربايان پرورد ، با راستی و فراوانی و رادی و دهش و مهربانی
با دستیاری آذر اهورامزدا سرپرست و نگاهدار ماست .

۱- واژه هایی که به پرستاری کردن و پاسبانی کردن گردانیدیم در متن
نیشکرته { دنددنی مدد } مددندنی nišanharətayaē و هرثرائی
مددندنی harəthrāi آمده و هر دو در گزارش پهلوی به « سرداری »
گردانیده شده است . این دو واژه هر دو (infinitif) از ریشه هر مددند
har که بمعنی نگاهداشتن است میباشد . هرتر مددندنی harətar
یعنی نگاهدار ، از همین واژه است ، هر دار که نام یکی از نیاکان زرتشت است و در
بندهش و مروج الذهب مسعودی یاد گردیده ، نگاه کنید به :

Zoroaster The Prophet of Ancient Iran by Jackson, New york
1901 p. 19

در باره ۱۵ از هات ۵۷ . بوژه هرتر و ائویاخشر مددکل مددندنی مددندنی .
= نگاهدار ، نگاهبان برخورداریم . نگاه کنید به :

Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste, Paris 1935 p. 44
et 45 et 54

۲- جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۴۴ بند ۱ میباشد .

۵ آنچه‌ان که ما را بیافریدید ، ای امشاسپندان ، آنچه‌ان ما را در پناه خود گیرید .

پناه دهید ما را ای نیکان ، پناه دهید ما را ای نیکان^۱ ، پناه ما باشید ای امشاسپندان ، ای شهریاران نیکِ خوب‌کنش .
 « من جز از شما دیگری را نشناسم ، پس تو ای راستی (اشا) بـمـا پناه بخش^۲ » .

۶ اندیشه ، گفتار ، کردار ، چارپایان ، مردمان را از آن سپند مینو (خرد پاک ایزدی) دانیم .
 [از اوست] که چارپایان رسا ، زندگی درست ، چارپایان درست ، مردان درست داریم .

تندرستی و رسایی و برخورداری ما از پاکی [از اوست]
 بکند که ما در آفرینش دادار اهورا مزدا ، آن فروغ آفریدگار را توانیم دیدن .

۷ نماز بتو ای آذر اهورامزدا . در هنگام بزرگترین آزمایش ایزدی ، بسوی ما آی ، آن بخشایش بزرگ ، آن شادمانی بزرگ خرداد و امرداد را بـمـا بخش^۳ .

۸ سراسر ستوت یسنیه را با برترین بند های آن میستاییم^۴

۱- نیکان دوم بهیئت تأنیث آمده ، ناگزیر از برای امشاسپندانی که ماده دانسته شده چون سپندارمذ و خرداد و امرداد . نگاه کنید بیادداشت باره ۳ از هات ۳۹ (هفت هات) .

۲- جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۳۴ بند ۷ میباشد .

۳- شاید در این باره از دو امشاسپند : خرداد و امرداد ، معانی لفظی آنان که درستی و رسایی = بمرگی و جاودانی است ، اراده شده باشد .

۴- از برای ستوت یسنیه به هات ۵۵ نگاه کنید .

زیبا ترین پیکر را در میان پیکرها از آن تو دانیم ، ای مزدا اهورا : این
روشنی ، آن بلند ترین روشنی [جهان] زبرین را که خورشید نسامیده
میشود .^۱ ::

۹ ستوت یسنیه را میستاییم « که نخستین آیین (داد) جهان است »^۲ ::

۱- درباره ۸ جمله های : زیباترین پیکر . . . از پاره ششم از هات ۳۶ (هفت
هات) برداشته شده است .

۲- جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۳۳ بند ۱ میباشد .

یسنا، هات ۵۹

بسیاری از پاره های این هات، با پاره های هاتهای دیگر یسنا، یکی است،
اینچنین: پاره های ۱-۱۷ = پاره های ۱-۱۷ هات ۱۷؛ پاره های ۱۸-۲۷ = پاره های
۱-۱۰ هات ۲۶؛ پاره ۲۹ = پاره ۱۹ هات ۱۷.

چون در نخستین جلد یسنا، گزارش این هاتها (فصلها) آمده، در اینجا
فقط آغاز و ترتیب پاره ها را نشان میدهیم. از برای تکمیل کردن آنها به نخستین
جلد یسنا نگاه کنید.



۱۷-۱ اهورامزداي پاك [و] ردِ پاكي را ميستاييم؛ امشاسپندان... ۱. ∴

۱۸-۲۷ فروهرهای (فروردهای) نيك تواناي پاك پاكدينان را [زوت]
ميستاييم... ۲. ∴

۲۸ بهرام اهورا آفریده را ميستاييم؛ سوشیانت پیروزگرا ميستاييم.
[زوت و راسپی] اين برسم از روی راستی گسترده شده را با زور
[و] با کستی (برسم) ميستاييم، روان خود را ميستاييم؛ فروهر خود
را ميستاييم ∴

۲۹ همه ايزدان پاك را ميستاييم؛ همه ردان پاكي را ميستاييم: هنگام
ردی (سروری) هاونی، هنگام ردی ساونکهی و ویسیه، هنگام ردی

۱- پاره های ۱-۱۷ = پاره های ۱-۱۷ از هات ۱۷. نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص
۱۹۶-۱۹۹.

۲- پاره های ۱۸-۲۷ = ۱-۱۰ از هات ۲۶. نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص
۲۲۷-۲۲۹.

همه ردان بزرک

« ینکه هاتام . . . ۱ » .:

۳۰ (راسپی) خوب [و] آنچه بهتر از خوب است از آن توباد ، از برای خودت [و] از برای زوت ؛ بشود بتو ارزانی گردد آن مزدی که ینک زوت ارزانی گردیده است ، [بآن زوت] در اندیشه ینک سرآمد ، در گفتار ینک سرآمد ، در کردار ینک سرآمد^۲ .:

۳۱ (زوت) بشود بسوی شما آید آنچه بهتر از به است ؛ هبادا بسوی شما آید آنچه بتر از بد است ؛ هبادا بسوی من آید آنچه از بد بتر است .:

۳۲ (زوت و راسپی) « یشا اهو وئیریو . . . » (ده بار)
« اشم وهو . . . » (ده بار)^۳ .:

۳۳ اهو وئیریو را میستاییم ؛ اردیبهشت زیبا ترین امشاسپند را میستاییم ؛ فشوشو مانثر از هادخت نسک را میستاییم ؛ سراسر پاره ستوت یسنیه را میستاییم^۴ ستوت یسنیه را میستاییم که نخستین آیین جهان [است]^۵

۱- نگاه کنید بانجام پاره دهم از هات ۳۵ و به پاره نوزدهم از هات ۱۷ در جلد ۱ یسنا ص ۱۹۹ .

۲- از زوت که در اوستا زئوتر کیستارمدا zaotar آمده و نامی است که به بزرگترین پیشوای دینی مزدیسنا داده اند ، چندین بار در گزارش اوستا ، سخن داشتیم ، همچنین از راسپی و پیشوایان دیگر . نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۱۰۳ و ۱۳۹ و ۴۶۹ و بجلد خرده اوستا ص ۱۶

۳- درباره « یشا اهو وئیریو . . . » و « اشم وهو . . . » که هر کدام ده بار در اینجا خوانده میشود ، بیادداشت پاره ۷ از هات ۴۲ نگاه کنید .

۴- « اهو وئیریو » همان « یشا اهو وئیریو » میباشد .

از برای « فشوشو مانثر » و « ستوت یسنیه » بیادداشت پاره ۲۲ از هات ۵۷ و بخود هات ۵۸ و بجلد ۱ یسنا ص ۳۰-۳۱ نگاه کنید .

۵- جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۳۳ بند ۱ میباشد .

« ینکه هاتام ... »

« ینا اهو وئیریو ... » (دو بار) ∴

۳۴ (زوت) « ینا اهو وئیریو » که زوت بمن بگوید .

(راسپی) « ینا اهو وئیریو » که او زوت بمن بگوید .

(زوت) « انا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید ^۱ ∴

یسنا، هات ۶۰ ❖

هات شصتم، دَهم آفریتی ویدم ۶۰ د . سد ۱۵۰ ص د . dahma-âfriti
خوانده شده است .

در نخستین پاره از هات ۶۱ چنین نامیده شده : دَهم ونکوهی آفریتی
ویدم ۶۰ د . واند ۳۰ ص د . سد ۱۵۰ ص د dahma. vanuhi. âfriti
هات شصتم را پارسیان « تندرستی » هم نامیده اند ، از اینرو که در این هات
بخاندان بهدین و پارسا درود فرستاده شده و خوشی درخواست شده است .
پاره‌های ۲-۷ از آفرینندگان دَهمان ، از همین هات است . نگاه کنید بجلد
خرده اوستا ص ۲۳۱ .



۱ (زوت وراسپی) باشد ، آن کس به بهتر از به برخوردار گردد ، آن کس
که به راه سودمند راستی بنمود ، در این زندگی جهانی چنانک [در
زندگی] مینوی ، بآن جهان پاکی که بارگاه اهورامزداست - آن پارسایی که
مانند تو دانا و پاک است ، ای مزدا ۱ :

۲ باشد ، باین خان و مان برسد ، خشنودی ، پاکدینی و درود و دهش و

❖ از برای گزارش هات ۶۰ نگاه کنید به :

Studien Zum Avesta von karl Geldner , Strassburg 1882 S. 137
-138 ; Selections from Avesta and Old Persian, Part I by Taraporewala
Calcutta 1922 p. 106 - 122.

۱- نخستین پاره این هات ، از گاتها ، یسنا ۴۳ بند ۳ برداشته شده است .
در این پاره از آن کس که راهنمای راه راست است و در دانایی و پاکی چون اهورا
مزداست ، خود زرتشت اراده شده است .

پذیرش^۱ ، باشد که اینک باین جایگاه فرارسد ، راستی و توانایی و سود و فر و خوشی و پیشوایی دیر پایای این دین اهورایی زرتشت ☞

۳ مباد ، اینک از این جایگاه کله و رمه گسسته شود (از کله و رمه تهی ماند) ، راستی نکسلد ، نیروی مرد پاك نکسلد ، کیش اهورایی نکسلد ☞

۴ باشد ، باین جا (خان و مان) رسند ، فرورهای پارسای نیک پاکن ، بهمرامی درمان اشی [که] پهنای زمین و درازای رود ها و بلندی خورشید [است] ^۲ تا اینکه بآن [جا] بهتری فرارسد و در برابر بدخواه پایداری توان کردن تا اینکه فروغ و فر برافزاید ☞

۵ باشد ، در این خان و مان ، شنوایی بناشنوایی (نا فرمانبری) چیره شود ، آشتی بنا سازگاری ، رادی بنارادی ، فروتنی به برتنی (خود پسندی) ، گفتار راست گفته شده ، بگفتار نادرست گفته شده ، راستی بدروغ [چیره گردد] ☞

۶ آنچنان که در اینجا ، امشاسپندان ، شنوایی ، پاکدینی ، ستایشها و نیایشهای نیک ، توانند دریافت [و] دهش خوب و دهش آرزو شده و دهش دوستانه تا هنگام پاداش جاودانی^۳ ☞

۱- پاره های ۲ - ۷ از این هات با پاره های ۲ - ۷ از آفرینگان دهمان یکی است . نگاه کنید بخورده اوستا ص ۲۳۱ - ۲۳۲ ، گزارش نگارنده .

۲- اشی ، فرشته گنج و توانگری است ، خوشی و آسایش خاندان از اوست ، چاره و درمانی که از او آید ، پهنای زمین و درازای رود و بلندی خورشید است ، یعنی که سود و بهره و بخشایش ایزد خواسته و توانگری بسیار بزرگ و رسا و فراوان است . بیادداشت پاره ۳ از هات ۵۷ نیز نگاه کنید .

۳- یعنی تا روز پسین در آن هنگامی که نیکوکاران پاداش یابند .

۷ مباد که هرگز این خانه تهی گردد از خوشی فره ، نه از خوشی هستی (زندگی) ، نه از خوشی فرزندان برازنده ، با همراهی دیر پایای آنکه بخوشی رهنمون گردد و با اشی نیک^۱ .:

۸ (زوت) باشد ، بکام و بخواست [خود] تو ای اهورا مزدا بآفریدگان خود شهریاری کنی، بخواست خود بآبها ، بخواست خود بگیاهها ، بخواست خود بهمه بهان راستی نژاد. براست، شهریاری (توانایی) دهید [و] بدروغ، ناتوانی^۲ .:

۹ کاهروا باد راست ، ناکام باد دروغ ، سپری شده ، برانداخته ، زدوده [باد] از آفرینش سپند مینو ، برده [و] ناکام [باد دروغ] .:

۱۰ برانگیزانم من زرتشت ، اینک سران خان وهانها و دهها و شهرها و کشورها را تا بروش دین اهورایی زرتشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند .:

۱۱ تا اینکه منش (نهاد) ما شاد شود [و] روان ما کامیاب [و] تن [ما] خرسند باشد که به بهشت رسیم ، همچنان پس از آشکار شدن [کردارها] بیارگاه اهورایی [کراییم] ، ای مزدا^۳ .:

۱۲ ای راستی (اشا) بهتر ، ای راستی زیبا تر ، بشود بدیدار تو رسیم ، بشود

۱- آن کس که بخوشی و آسایش و گشایش راهنمایی کند ، خود اشی ، ایزد توانگری است .

۲- پاره های ۸ - ۱۰ = پاره های ۵-۷ از هات ۸ = پاره های ۱۲-۱۴ از هات ۱۱ = پاره های ۵-۷ از هات ۵۲ = پاره های ۱۶-۱۸ از هات ۶۸ = پاره های ۲۶-۲۸ از هات ۷۱ .

نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۵۷ بیادداشت شماره ۲ .

۳- اشاره است بروز پسین ، روزی که کردار نیک و بد جهانی مردمان ، آشکار گردد .

بتو نزدیک کردیم ، بشود هماده با تو در آمیزیم .
 « اشم و هو . . . » (سه بار) .

۹۳ « یسا اهو . . . » (چهار بار)

« اشم و هو . . . » (سه بار)

اهون وئیره را میستاییم ؛ اددیهشت زیباترین امشاسپند را میستاییم .
 « ینکبه هاتام . . . » .

یسنّا ، هات ۶۱

درهات شصت و یکم از تأثیر « یثا آهو » و « آشم و هو » و « ینکبه هاتام » و « دهم آفریتی » (یسنّا ۶۰) سخن رفته که چگونه با این سرود ها در برابر ستیزه و آزار اهریمن و نا پاکان و پلیدان دیگر ، پایداری توان کردن .



۱ (زوت) « آهون وئیریه » را همیخوانیم ، اندر زمین و اندر آسمان ؛ و اش و هیش (اردیبهشت) را همیخوانیم ، اندر زمین و اندر آسمان ؛ و « ینکبه هاتام » خوب ستاییده شده را همیخوانیم ، اندر زمین و اندر آسمان ؛ و « آفرینگان دهمان » نیک مردان پارسای پاک را همیخوانیم ، اندر زمین و اندر آسمان : ۲ .

۴ از برای بر انداختن و راندن اهریمن ، با آفرینش بد آفریده پُر مرکش (برگزندش) ؛ و از برای بر انداختن و راندن مردان کخوارِ د و زنِ کخوارِ میزی ، و از برای بر انداختن مرد کخوارِ د و زن کخوارِ میزی ؛ ۳

۱- بجای همیخوانیم در متن fraēšyāmahi آمده و در گزارش پهلوی به « فرماییم » گردانیده شده است . این واژه از فر (۱) سه و اش (۲) سه .

$$fra + aeš =$$
 آمیزش یافته (بارتولومه ستون ۳۱) .
 از جمله « اندرمیان زمین و اندرمیان آسمان » همه جای جهان زیرین و زیرین اراده شده ، چه در همه جا ، از پایین و بالا پراست از تأثیر این سرود ها و فرشتگان نماینده آنها .

۲- آهون وئیریه = یثا آهو وئیریه ؛ اش و هیش = آشم و هو ؛ آفرینگان دهمان = دهم آفریتی (هات ۶۰ از یسنّا) .

۳- کخوارِ د و دهمانِ د $kax^{varədha}$ مساده آن کخوارِ میزی و دهمانِ د $kax^{varəidhi}$ همین یکبار در اوستا آمده و کخوارِ میزینیه و دهمانِ د $kax^{varədhainya}$ صفتی که از آن ساخته شده ،

۳ و از برای برانداختن مردان کید و زنان کیئیزی^۱ از برای برانداختن و راندن مرد کید و زن کیئیزی ، از برای برانداختن و راندن دزد و راهزن ، از برای برانداختن و راندن زندیق و جادوگر^۲ و از برای برانداختن و راندن پیمان شکن و پیمان شناس .:

۴ از برای برانداختن و راندن کشتگان مرد پاك و دشمنان مرد پاك ؛ از برای برانداختن و راندن آشموغ^۳ و فرمانگزار نا پاك پر آسیب ، از برای

در پاره های ۹ و ۱۲ و ۱۶ اردیبهشت یشت بکار رفته و از کخوارذ زن بدکاری اراده شده است . در گزارش پهلوی اوستا به فره کاستار گردانیده شده ، یعنی کسی که فره بکاهد . شاید کخوارذ نام قبیله ای بوده که بکردار های زشت و پست شناخته شده بود . نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۱۴۵ و به :

Altiran. Wörterb. Von Bartholomae Sp. 462

۱- کید ویددیدی kayadha ماده آن کیئیزی ویددیدی ویددیدی . kayeidhī ، بیادداشت پاره ۱۵ از هات ۵۷ نگاه کنید .

۲- واژه ای که به زندیق گردانیدیم در متن زند کیددیدی . Zanda آمده ، در وندیداد فرگرد ۱۸ پاره ۵۵ نیز بآن برمیخوریم و در آنجا هم زند با جادوگر (یاتومننت ۳۵ ص ۶۶ کیددیدی) سروکاری دارد . در نامه پازند ، مینو خرد فصل ۳۰ از مینو خرد پرسیده شده : گناهان گران کدامند ؟ در پاسخ ، سی گناه بر شمرده شده ، در میان این گناهان بزرگ و سنگین در پاره های ۱۶ - ۱۷ آمده : « و سیزدهم که زندیکی zandikī کند و چهاردهم جادویی کند » . زندیکی یا زندیقی گمراهی و بیدینی است . زند Zanda در پهلوی زندیک کیددیدی zandik بکسی گفته میشد که بدین مزدیسنا نباشد یا از آن آیین برگشته باشد . ایرانیان در روزگار ساسانیان مانی و پیروان او را زندیک خوانده اند . مانی که در آغاز پادشاهی شاپور نخست (۲۴۲ - ۲۷۲ میلادی) برخاست نزد ایرانیان زرتشتی ، گمراه و از دین برگشته دانسته شده است .

زندیق باید معرب از زندیک بهمین معنی باشد نه از زند بمعنی تفسیر آچنانکه مسعودی در مروج الذهب (چاپ مصر ج ۲ ص ۱۵۵) و گروهی از دانشمندان نوشته اند .

۳- در پاره آشموغ = گمراه کننده نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۷۳ .

برانداختن و راندن هر آن دروند^۱ نادرست اندیش، نادرست گفتار، نادرست کردار، ای سپیتمان زرتشت .:

۵ « چگونه دروغ را از خود توانیم راند » ؟^۲ مانند سوشیاتها ما دروغ را از خود خواهیم راند^۳

چگونه آن را راندن - آنچه آن که توانایی ناتوانی را در همه هفت کشور ، بر افکند (بزند) از برای برانداختن و راندن سراسر هستی دروند ، [اهورا را] سرودگویان ، آنکه نیکخواه آفریدگان است ، ای اشا^۴ .:

۱- دروند = دروغزن یا پیرو کیش دروغین . نگاه کنید بخبرده اوستا ص ۷۳.

۲- این جمله از گاتها یسنا ۴۴ بند ۱۳ برداشته شده است .

۳- در اینجا سوشیات بمعنی مطلق راهنمای دین و پیشواست .

۴- پاره های ۱ - ۵ از هات ۶۱ = پاره های ۱ - ۵ از هات ۷۲ .

یسنّا، هات ۶۲ *

هات شصت و دوم در نیایش آذر است . پاره های ۷ - ۱۶ آتش نیایش از پاره های ۱-۱۰ همین هات است.^۱



۱ (زوت وراسپی) « یتا هو وئیریو... » (دوبار) .

ستایش و نیایش ، پیشکش خوب و پیشکش آرزوشده و پیشکشی که از روی دوستی است ، آرزو مندم از برای تو ای پور اهورامزدا ، تویی برازنده ستایش [و] برازنده نیایش . باشد که تو بستایش برازنده [و] بنیایش برازنده شوی درین خان و مان . خوشا بآن مردی که ترا از روی راستی بستاید ، هیزم در دست ، برسم در دست ، شیر در دست ، هاون در دست^۲ .

۲ آن هیزم که شاید ، ترا باد ؛ آن بوی خوش (بخور) که شاید ، ترا باد ؛

☆ از برای گزارش پاره های ۱ - ۱۰ از هات ۶۲ نگاه کنید به :

The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla , New York 1908 p. 155 - 181 ; Avesta Reader by Reichelt p. 173 ; Die Zoroastrische Religion Von K. Geldner , im Religionsgeschichtliches Lesebuch , herausgegeben Von Bertholet S. 28 .

۱- چون پاره های ۱ - ۱۰ از هات ۶۲ درست همان پاره های ۷ - ۱۶ آتش نیایش است و گزارش آتش بهرام نیایش در جلد خرده اوستا ، گذشت . بیادداشتی . آن در ص ۱۳۳ - ۱۳۶ نگاه کنید .

۲- لوازم مراسم دینی در اینجا با هم یاد شده : هیزم از برای افروختن آتشدان ، شاخه های برسم از برای بدست گرفتن در هنگام برستش ، شیر از برای آمیختن با فشرده هوم و هاون از برای کوبیدن هوم . درباره هریک از این ابزارها و لوازم ، بهمرست واژه ها در جلد های دیگر تفسیر اوستای نگارنده نگاه کنید .

آن خورش که شاید ، ترا باد ؛ آن اندوخته که شاید ، ترا باد ^۱ ؛ برنایی
بنگهبانی تو کماشته باد ؛ [دین] آگاهی بنگهبانی تو کماشته باد ، ای آذر
پور اهورامزدا ۰۰

۳ تا اینکه درین خان ومان سوزان ^۲ بوی ، تا که هماره درین خان ومان سوزان
^۳ بوی ، تا که درین خان و مان روشن ^۴ بوی ، در روزگارانی دیرپایا ، تا
رستاخیز توانا ، همچنان در هنگامه رستاخیز توانا و نیک ۰۰

۴ بده بمن ، ای آذر پور اهورامزدا ، بزودی گشایش ، بزودی پناه ، بزودی زندگی
پر گشایش (آسانی) ، پر پناه ، پر زندگی ، دانایی ، پاکی ، زبان شیوا ،
روان هوشیار ، پس آنگاه خرد بزرگ فراگیرنده نابود نشدنی ۰۰

۵ پس آنگاه دلیری مردانه ، همیشه بسربا ایستاده ، بیخواب ، در آرامگاه [نیز]
بیدار ، فرزندان رسا و کاردان ، آیین گستر ، کشور [و] انجمن آرا ، باهم
بالنده ، نیک اندیش ، از تنگنا رهاانده ، خوب هوش که از برای من افزایش
دهند خان ومان را ، دیه را ، شهر را ، کشور را و نام و آوازه کشور را ۰۰

۶ بده بمن ، ای آذر پور اهورامزدا ، آنچه را که کامروا سازد ، اکنون و از
برای همیشه بهشت پاکان ، روشنایی و همه گونه آسانی تا اینکه من بمزد
نیک و نام نیک رسم و زیست خوش از برای ردان ۰۰

۷ بهمه آواز دهد آذر اهورامزدا : بآن کسانی که او از برای آنان میزد شام
وسور (چاشت بامداد) ، از همگان خواستار است پیشکش خوب ، پیشکش
آرزو شده (دلخواه) و پیشکشی که از روی دوستی است ، ای سپیتمان ۰۰

۱- اندوخته یا ذخیره هیزم در انبار برای برافروختن آتش ، مراد است .

۸ آذر مینگرد بدستهای همه روندگان : چه میآورد دوستی از برای دوستی ،
آن فرازرونده از برای آن آرامش برگزیده .

۹ و اگر او (از راه رسنده) از روی راستی پیشکش هیزم آورد ، از روی
راستی برسم گسترده با گیاه هَذاثِیَتا ، پس درخواست کند از برای او آذر
مزدا اهورا [آن آذر] خشنود و نیاززده ، کامیابی .

۱۰ باشد که رمه ای از چارپایان از آن تو شود و گروهی از مردان ، باشد که
منشی ورزیده از آن تو شود و یک زندگی ورزیده ، باشد با زندگی شاد
بسر بری شبهایی که زیست خواهی کردن . این است آفرین (درود) آذر
از برای کسی که از برای او آورد هیزم خشک روشنی نگریسته ، از روی
راستی پاک شده .

۱۱ « اشم وهو ... » (سه بار)
به فراز رفتن و واپس کشیدن آبهای نیک روی آوریم و پذیرفتن آنها را ؟ .

۱۲ « فرورانه » من خستو شدم (اقرار دارم) که مزدا پرست زرتشتی ، دشمن
دیوها [و] اهورایی کیشم به هاونی پاک [و] رد پاکی ستایش و نیایش و
خشنودی و آفرین ، به ساونگهی و به و یسیه پاک [و] رد پاکی ستایش و
نیایش و خشنودی و آفرین ؛ به ردان روز و گاهها و ماه و کهنبارها و سال ،
ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین .

۱- ازواژه ایبیی جرتیچه aibiġarətimča که به پذیرفتن گردانیده شده، و در گزارش
پهلوی (زند) گردانیده شده به «ا پر گیریشنی» شاید مقصود این باشد: آب فرشته آسا
ندوراتی را که بدو تقدیم میشود ، میپذیرد . این جمله در پاره ۶ از هات ۷۰ و در
پاره ۶ از هات ۷۱ نیز آمده ، مقصود آنچنان که باید روشن نیست .

- ۱۳ (زوت) « یثا اهو وئیریو » که زوت بمن بگوید .
 (راسپی) « یثا اهو وئیریو » که او ، زوت بمن بگوید .
 (زوت) « انا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید ^۱ ::

۱- پیاره های ۱۲ - ۱۳ از هات ۶۲ ، در پیاره های ۲۴ - ۲۵ از هات ۳
 برخورداریم . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۳۷ .

یسنا ، هات ۶۳

در جلد ۱ یسنا در صفحه ۳۲ گفتیم که فصلهای ۶۳ - ۶۹ یسنا را آب زور نامیده اند.

۱ (زوت وراسپی) کسی که از برای من ، از روی راستی ستایشش بهتراست ، میشناسد مزدا اهورا ، اینان را که بوده وهستند بنام خودشان میستایم و با درود [بآنان] نزدیک میشوم^۱
• کشورنیک برگزیده شده ، بهره شایان تر^۲ .

۲ باشد ، شنوایی در اینجا باشد ، از برای ستایش آبهای نیک و فرورهای پارسایان که ستوده روانهای ماهستند ، در آغاز همچنان که در انجام ، ایدون بشود که شنوایی در اینجا باشد ، از برای ستایش آبهای نیک و فرورهای پارسایان که ستوده روانهای ماهستند^۳ .

۳ اهورامزدا ی پاک [و] ردباکی رامیستایم؛ اهشاسپندان ، شهریاران نیک خوب

۱- پاره ۱ از هات ۶۳ ، از گاتها ، یسنا ۵۱ بند ۲۲ برداشته شده است . نگاه کنید بیادداشت پاره ۱ از هات ۶۹ .

۲- جمله اخیر از گاتها ، یسنا ۵۱ بند ۱ میباشد - کشورباخشر (شهر) برگزیده شده و آرزوگردیده ، پاداش برازنده و شایان دین راستین است ، پاداشی که بروز پسین بنیکوکاران بخشیده خواهد شد ، در اینجا بهشت مراد است .

پاره ۱ از هات ۶۳ در پاره ۲ از هات ۱۵ و در پاره ۱۶ از هات ۶۵ و در پاره ۳ از هات ۶۹ نیز دیده میشود - نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ، بیادداشت ص ۱۹۲
۳- پاره ۳ از هات ۶۳ = پاره ۲ از هات ۵۶ .

کنش را میستاییم ، آبها را میستاییم ؛ روانها و فرودهای پارسایان را میستاییم .
 « ینکبه ها تام ... »
 « ینا اهو و میریو . . . » (چهار بار) ∴

یسنا، هات ۶۴

سراسر هات شصت و چهارم از گاتها برداشته شده است : پاره ۱، فرد شعری است از گاتها، یسنا ۴۶ بند ۳ ؛ پاره های ۲-۷ از گاتها ، یسنا ۵۰ بندهای ۶-۱۱ میباشد^۱



- ۱ (زوت) « چون آنان فرا رسند ، جهان براستی گراید »^۲
- ۲ پیغمبر نماز گزار آواز برداشته ، ای مزدا ، آن دوست راستی ، زرتشت ، بکند دادارِ خرد ، بمیانجی منش نیک ، آیین خویش بیاموزاند تا اینکه زبانم را راه [راست] بُود .:
- ۳ ایدون از برای شما با انگیزش نیایش تان ، چست تر تکاوران پنا نورد و چیر برانگیزم ، ای مزدا ، ای اردیبهشت ، ای بهمن ، با آنها فراز آید ، بکند که از برای یاری من باشید .:
- ۴ با سرود های شناخته شده که از کوشش [من است] بشما روی کنم ، ای مزدا ، با دستهای بلند شده ، و بشما ای اردیبهشت ، با نماز پارسایان ، و بشما

۱- یسنا ۵۰ که از سرود های گاتهاست ، بسیاری از اوستا شناسان اروپایی بزبان های خود گردانیده اند و در گزارش خود از آنها یاد کردیم . از اینان گذشته ، گلدنر Geldner نیز در کتاب تاریخ ادیان باهتمام بر توله Bertholet آن را بزبان آلمانی در آورده است :

Religionsgeschichtliches Lesebuch (I Die Zoroastrische Religion Das Avesta -) Tübingen 1926 S.14-15

- ۲- جزء نخست آن فرد شعر گاتها ، یسنا ۴۶ بند ۳ این است :
- کی ای مزدا ، بامداد روز فراز آید، جهان دین راستین (اشا) فرا گیرد ؛

با آنچه از هنر منش نیک است .:

۵ با این پرستش ستایش کنان بسوی شما آیم ، ای مزدا ، ای اردیبهشت ، با کردار های منش نیک ، آنگاه که بدخواه ، پیاداش خود دست یافتم ، پس از آن کوشا [شوم] تا نیک اندیش [نیز] از آن برگیرد .:

۶ و آن کردار هایی که من خواهم ورزید و آن [کردار های] بیش ، و آنچه ، ای منش نیک ، بچشم ارزش دارد [چون] روشنایی خورشید [و] سپیده بامداد روز [همه] از برای نیایش شماست ، ای راستی ، ای مزدا اهورا .:

۷ و ستایشگر شما ، ای مزدا ، خواهم خوانده شوم و [چنین] باشم تا چند که توش و توان دارم ، ای راستی ، دادار جهان از منش نیک [چنان] سازد که او درست بجای آورد آنچه را که بخواست وی سازگار تر است ^۱ .:

۱ - پاره های ۲-۷ چنانکه گفتیم بی کم و بیش همان بند های ۶-۱۱ یسنا ۵۰ ، سپتمدگات است . نگاه کنید به دومین گزارش گاتهای نگارنده ص ۱۳۰-۱۳۲ چاپ بمبئی و بجلد یادداشت های گاتها (بخش ۲) ص ۳۲۷ - ۳۴۳ چاپ تهران .

یسنّا، هات ۶۵ *

هات شصت و پنجم از یسنّا در ستایش آب است. آردوی سورا اناهیتا
 مدلا، و... دوم، لاس. مد {سرس} و مد. Arədvīsurā Anāhitā ایزد
 آب است، از او در جلد ۱ یشتها سخن داشتیم - پنجمین یشت از اوستا که آبان یشت
 خوانده شده در ستایش و درود آب و فرشته نگهبان آن است^۱. همچنین آبان نیایش
 که « اردویسور بانو نیایش » هم خوانده شده، از آن اناهیتا = ناهید است^۲



۱ آب اردویسور ناهید را میستایم که همه جا کشیده شده، درمان بخش، دشمن
 دیوها، اهورایی کیش، برازنده ستایش در جهان خاکی، برازنده نیایش
 در جهان خاکی [است]، پاکی که افزاینده جان، پاکی که افزاینده گله ورمه،
 پاکی که افزاینده گیتی، پاکی که افزاینده خواسته، پاکی که افزاینده
 کشور است. ☸

☆ از برای گزارش پاره های ۱ - ۵ از هات ۶۵ نگاه کنید به :

The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by Dhalla p. 115-127

Avesta Reader by Reichelt p. 100

Die Zoroastrische Religion im Religionsgeschichte. Lesebuch von
 Bertholet S. 21

Die Yast's des Avesta von Lommel S. 32

۱ - نگاه کنید بگفتار « ناهید » در جلد ۱ یشتها ص ۱۵۸ - ۱۷۶ و از برای
 گزارش آبان یشت بصفحه ۲۳۳ - ۳۰۳ از همان کتاب.

۲ - نگاه کنید بجلد خرده اوستا، گزارش آبان نیایش ص ۱۵۶ - ۱۷۹

۲ کسی که شوسر^۱ همه مردان را پاك كند ، کسی که زهدان همه زنان را از برای زایش پاك كند ، کسی که زایش همه زنان را آسان گرداند ، کسی که بهمه زنان ، چندان که باید ، بهنگام ، شیر بخشد .:

۳ [آن] بزرگوار در همه جا ناموری که در بزرگی باندازه همه آبایی است که درروی این زمین روان است ، آن زور مندی که فروریزد از کوه هُکربدریای فراخکرت^۲ .:

۴ سراسر کرانه‌های دریای فراخکرت بشورش افتد^۳ ، سراسر [پخش] میانکی بالا برآید ، در آن هنگامی که بسوی آن فراتازد ، در آن هنگامی که بسوی آن فرو ریزد ، آن اردویسور ناهید هزار دریاچه ، هزار آبشار [دارنده] . هریک ازین دریاچه ها و هریک ازین آبشارها [به بلندی] چهل روز راه يك مرد خوب اسب (چابك سوار) است .:

۵ و هریک ازین آبشارهای من ، بهمه هفت کشور ، پراکنده گردد و این آبشار من همواره یکسان روان است ، چه تابستان و چه زمستان . او پاك كند از برای من آبهارا ، و شوسر مردان ، زهدان زنان [و] شیر زنان را^۴ .:

۱ - شوسر در بهلوی 𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 بجای واژه اوستایی خشودر 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 . xshudra یا خشودر 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 . xshudhra آورده شده است ، در سانسکریت خشودر kṣudra گویند و آن آب مردی ، آب پشت است که در تازی منی و در یونانی sperma گویند .

۲ - هُکَر : هو کثیری 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 . hukairya نام بلندترین سره کوه البرز است ، فراخکرت نیز در بهلوی بجای و مورو کش 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 . Vourukasha آمده و آن دریای گرگان (خزر) است .

۳ - یتوز 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 . yaoz در پارسی باستان یودا yaudra بشورش افتادن ، بجنبش در آمدن ، بجوشش افتادن .

۴ - پاره های ۱ - ۵ از هات ۶۵ برابر است با پاره های ۱ - ۵ آبان یشت و پاره های ۲ - ۶ آبان نیایش و پاره های ۴ - ۸ فروردین یشت .

۶ بشود باینجا آیند فرورهای پاکانی که هستند و بودند : آنانی که زاییده شدند و آنانی که هنوز زاییده نشدند ، آنانی که پادیاب نزدیک آورند^۱

۷ آب از آن کسی که از [میان ما] بد اندیش است مباد ، آب از آن کسی که از ما بد گفتار است مباد ، آب از آن کسی که از ما بد کردار است مباد ، نه از آن بد دین ، نه از آن دوست آزار ، نه از آن مُغ آزار ، نه از آن هم برزن (همسایه) آزار ، نه از آن خانواده آزار^۲ ، نه از آن کسانی از ما ، ای آبهای نیک ، ای بهترین آفریدگان مزدا ، که پیاکان زبان رسانند ، کسانی که بتن ما آسیب آورند ، بما کسانی که از برای کسی آسیب نه پسندیم .:

۸ کسی که دزد ، کسی که غارتگر ، کسی که راهزن ، کسی که پارساگش ، کسی که جادوگر ، کسی که لاشه بھاك كند ، کسی که آشموغ (گمراه کننده) ناپاك ، آن که مرد دروغگوی ستمکار [است] ، ستیزگی اینان بخودشان برگردد . گرندهایی که کسی برانگیخت ، همان گرندها بآن کسی که آنها را برانگیخت ، برگردند .:

۹ ای آبها ، رامش گزینید درین جایگاه ، تا هنگامیکه زوت ستایش بجای میآورد .

چگونه زوت با گفتار آزموده ، آبهای نیک را ستایش تواند کردن ؟
چگونه زبانش بسته شود ، هر آنگاه که ستایش ناشایست بجای آورد ؟

۱ - معنی جمله اخیر روشن نیست ، واژه پادیاب که در فرهنگهای فارسی معنی شست و شو و پاکیزگی و غسل گرفته شده در پهلوی پاتیاپ pātyāp یا پادیاو آمده بجای پیتیپاپ (عبدد صددد صددد) . paityāpa ، نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۲۲۶

۲ - دوست آزار - مغ آزار - هم برزن آزار - خانواده آزار در متن آمده:

مردد دد . مردد دد - ۶۲۳۶ - مردد دد - واندل ، سد { . مردد دد }
{ سد دد } . مردد دد .

چگونه گفتارها (واچ = باژ) که آموزگار آموزد ، بسامان رسد ؛
چگونه بُود آفرین ، چگونه بُود وام ، چگونه بُود رادی که اهورا مزدا
بزرشت فراگفت و زرتشت بجهان خاکی رسانید ؟^۱ .:

۱۰ نخست از آباها آرزوی خود بخواه ، ای زرتشت ، پس آنگاه آبزور پاکی را
که پاکدینی برگزیده باشد ، پیش آر [و] این باژ برخوان :

۱۱ ای آباها ، يك خواهش بزرگ از شما دارم ، آن را بمن ارزانی دارید ، آن
بخشایش بزرگی که از پرتو آن از چیرگی و فریب برکنار توان بودن .
ای آباها از شما چند گونه بخشایش آرزومندم : نیرو و فرزندان نيك ،
آنچنانکه بسیاری از کسان آرزوی آنان را دارند و کسی جویای زیان
رسانیدن بآنان نیست ، نه بزدن آنان ، نه کشتن ، نه ستم کردن ، نه بهربودن
[آنان] .:

۱۲ (زوت وراسپی) این را از شما ، ای آباها ، آرزومندم ؛ این را ، ای زمینها ؛
این را ای گیاهها ؛ این را ، ای امشاسپندان ، شهریاران نيك [و] خوب
کنش ، ای بهان (نر) و ای بهان (ماده) ، ای داداران نيك ؛ این را ،
ای فروهای نيك زورمند در همه جا پیروزگر پاکدینان ؛ این را ، ای مهر
دارنده دشتهای فراخ ؛ این را ، ای سروش پاك خوب بالا ؛ این را ، ای رشن
راست ترین ؛ این را ، ای آذر پسر اهورا مزدا ؛ این را ، ای اهام نپات بزرگوار ،
سرور ، شهریار تیز اسب ؛ این را از همه [شما] ایزدان ، بهتر بخشندگان ،
ای پاکان .:

۱ - یعنی ستایش و نماز و ادای قرض و تکلیف دینی و پاداش ایزدی ، آنچنان
که مزدا به پیغمبرش آموخت چگونه باید باشد ؟ در پاره های بعد بیان شده که چگونه
باید ستایش کردن .

۱۳ این را بمن ارزانی دارید، ای آبها؛ این را، ای زمینها؛ این را، ای گیاهها، این را، ای امشاسپندان، شهریاران نیک [و] خوب کنش، ای بهان (نر) و ای بهان (ماده)، ای داداران نیک؛ این را، ای فروورهای نیک زورمند، درهمه جا پیروزگر پاکدینان؛ این را، ای مهر دارنده دشتهای فراخ؛ این را، ای سروش پاک، خوب بالا؛ این را، ای رشن راست ترین؛ این را، ای آذر پسر اهورا مزدا؛ این را، ای ابام نپات بزرگوار، سرور شهریار تیز اسب؛ این را از همه [شما] ایزدان، بهتر بخشندگان، ای پاکان (دوبار) ^۱ .

۱۴ (زوت) و آنچه بزرگتر از این است؛ و آنچه بهتر از این است؛ و آنچه زیباتر از این است؛ و آنچه پر ارزش تر از این است، آن را بما بدهید، ای ایزدان پاک، ای کسانی که توانا هستید بآنچه خواستارید، تند تر و تیز تر از باژ این گاتها: «آنچه را که بخواست وی (اهورا) سازگارتر است» ^۲ .

۱۵ ببخشای بمن توای کسی که جانور و آبها و گیاهها آفریدی، بدستیاری پاکتر خردت، جاودانی و رسایی، ای مزدا، توش و پایداری، بمیانجی منش نیک در داوری [پسین] ^۳ .

۱۶ کسی که از برای من از روی راستی ستایشش بهتر است، میشناسد مزدا اهورا اینان را که بوده و هستند بنام خودشان میستایم و با درود [بآنان] نزدیک میشوم ^۴

۱ - باره ۱۳ همان باره ۱۲ میباشد که دوبار خوانده میشود .

۲ - این جمله اخیر از گاتها، یسنا ۵۰ بند ۱۱ میباشد .

۳ - باره ۱۵ از یسنا ۶۵، از گاتها، یسنا ۵۱ بند ۷ برداشته شده است

۴ - این باره، از گاتها، یسنا ۵۱ بند ۲۲ برداشته شده، نگاه کنید بیاورقی

آن بند از گاتها، دومین گزارش نگارنده صفحه ۱۴۸ و پیادداشت باره ۱ از هات ۶۹ و پیادداشت باره ۱ از یسنا ۶۳ در همین جلد.

کشور نیک برگزیده شده ، بهره شایان تر^۱ .:

۱۷-۱۸ بشود شنوایی نیک در اینجا باشد از برای ستایش آبهای نیک ...^۲ .:

۱۹ [راسپی] «ینا اهو و ئیریو» که زوت بمن بگوید

[زوت] «انا رتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید .:

۱ - این جمله اخیر، از کاتها . یسنا ۵۱ بند ۱ میباشد . نگاه کنید بیادداشت پاره ۱ از هات ۶۳

۲ - پاره های ۱۷ و ۱۸ از هات ۶۵ = پاره های ۳ - ۴ از هات ۵۶، نگاه کنید بآنجا

یسنہا، ہات ۶۶

۱ (زوت و راسپی) «اشم وهو...» (سه بار)

از روی راستی میدهم این زور آمیخته بهوم ، آمیخته بشیر ، آمیخته به
 هذا ثبثا^۱ ، از روی راستی گذاشته شده را از برای تو [ای آب] اهورایی^۲
 اهورا ، از برای خشنودی اهورا مزدا ، امشا سپندان ، سروش پاك ، آذر
 اهورا مزدا ، رد بزرگوار راستی ::

۱۶-۲ از روی راستی میدهم به [ایزدان] گاهها ، ردان پاکی ؛ از روی راستی میدهم به هاوونی پاك ، ردپاکی ؛ از روی راستی میدهم به ساونگهی و ویسیه پاك ، ردپاکی ؛ از روی راستی میدهم به مهر دارنده دشتهای فراخ ، هزار گوش ، ده هزار چشم ، ایزدی که بنام خوانده شده و رام چراگاه خوب بخشنده ۳ .:

۱۷ (زوت وراسپی) از روی راستی میدهم این زور آمیخته بهوم، آمیخته بشر، آمیخته به هذا نمیتا، از روی راستی گذاشته شده را از برای تو

۱ - هذا نشیئا ۲۵ مد ۳۵ مد { مد ۴۵ مد ۵۵ مد } . hadhânaêpatâ گیاهی
 است. نگاه کنید مجلد خرده اوستا ص ۱۳۸

۲ - واژه‌ای که به اهورایی گردانیده شده در متن اهورانی **دسردل** و **دسره**.
ahurāni آمده و آن هیئت مؤنث واژهٔ اهورا (**دسردل**) می باشد که بمعنی سرور
و بزرگ است، اهورا مزدا که نام خدای یگانه زرتشتی است یعنی سرور دانا و
بزرگ بخرد. در هات ۶۸ نیز چندین بار بواژه اهورانی برمیخوریم.

۳- باره‌های ۲ - ۱۶ از هات ۶۶ برابر باره‌های ۵ - ۱۹ از هات ۷ می‌باشد، نگاه

کتید بجلد ۱ یسنا ص ۱۵۱ - ۱۵۴

[ای آب] اهورایی اهورا * از برای خشنود ساختن اهورا مزدای رایومند
خرهمند ، امشاسپندان ، مهر دارنده دشتهای فراخ ورام چراگاه خوب
بخشنده .

۱۸ خورشید بیمرگ (جاودانی) شکوهنده نیزاسب ؛ اندروای^۱ دربالا کارگر ،
که دیدبان آفریدگان دیگر است . آنچه از تو ای اندروای که از سپندمینو
است . راست ترین دانش مزدا داده پاک ، دین نیک مزدیسنا ، هاراسپندپاک^۲
کارگر ، آیین دشمن دیوها ؛ آیین زرتشتی ، روش کهن^۳ ، دین نیک مزدیسنا ؛

* از اینجا تا انجام هات ۶۶ برابر پاره های ۲۳ - ۲۷ از هات ۲۲ میباشد
اینچنین : نیمه ای از پاره ۱۷ از هات ۶۶ همانند پاره ۲۳ از هات ۲۲ میباشد و پاره ۱۸ از
پاره های ۲۴ - ۲۶ (رویهمرفته) از هات ۲۲ برداشته شده است و پاره ۱۹ از هات
۶۶ برابر است با پاره ۲۷ از هات ۲۲ . نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۲۱۹ و از برای
برخی از واژه ها به سیروزه خرد در جلد خرده اوستا ص ۱۹۶

۱- اندروای = سپهر = دلا . وامدادد Antaro vayu ایزدهوا است ،
در پهلوی و فارسی اندروای یا دروا بهمین معنی است ، باشتباه بمعنی آویخته
و معلق گرفته شده است ، در جای دیگر از آن سخن خواهیم داشت . نگاه کنید بجلد ۲
یشتها ص ۱۳۴

۲- مارا سپند یا مهراسپند = مانتر سپنت = منتر سپند Mathra sponta
۶۶ (دلا) (دلا) (دلا) . گفتار ایزدی ، گئوش آسمانی . نگاه کنید به جلد
خرده اوستا ص ۳۰ و نگاه کنید به یادداشتهای گاتها صفحه ۱۴ شماره ۶

۳- روش کهن در متن آمده اوینا دلا دلا دلا دلا . upayanā
مرکب است از جزء اوپ دلا دلا upa که معنی بالا ، بر ، از آن برمیاآید و آینه
دلا دلا دلا layana از مصدرای دلا دلا که در اوستا و پارسی باستان بمعنی
رفتن است و با صفت دیر و یا درنگ و بلند آمده (darəgha)
در گزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به دیر ابرروشنیه der apar ravišnih ،
در اوستا چندین بار باین واژه مرکب و صفتش برمیخوریم چنانکه در یسنا ۱
پاره ۱۳ و یسنا ۲ پاره ۱۳ و یسنا ۷۱ پاره ۵ و سروش هادخت یشت پاره ۱۱ و
بمعنی سنت (traditio) بکار رفته است . چون این واژه آنچنانکه دیدیم از مصدر
رفتن درآمده و در گزارش پهلوی نیز به روشنی گردانیده شده در گزارش فارسی
خود ، آن را به روش کهن گردانیدیم و بمعنی سنت قدیم گرفتیم .

گروش به مار اسپند^۱ ، هوش دریافتن مزدیسنا ، آگاهی از مار اسپند ،
خرد مادر زادی مزدا داده ، خرد باگوش فرا گرفته مزدا داده^۲ ، آذر پسر
اهورا مزدا ، ترا ای آذر پسر اهورا مزدا با همه آتشها ، کوه اوشیدرن^۳
مزدا داده [و] آسانی راستی بخشنده .:

۱۹ همه ایزدان پاک مینوی [و] جهانی ، فرور های نیرومند بسیار پیروزگر
پاکدیشان ، فرورهای نخستین آموزگاران کیش ، فرور های نیاکان^۴ [و]
ایزدبنام خوانده شده [میستاییم] .:

۱- واژه ای که به گروش گردانیده شده در متن زرزداتی *zardasrōd* آمده
zarasdāti آمده لفظاً بمعنی دلدادگی است ، نگاه کنید به یادداشت های گاتها ص ۲۱۹
بشماره ۵

۲- خرد : خرتو *srōd* در اینجا بمعنی دانایی گرفته شده است .
دانش یا دانایی مادرزادی : *asna* صفت است یعنی طبیعی یا فطری از
مصدر زن *zan* زاییدن ؛ گئوشو سروت *gaoshō . srūta* .
gaoshō . srūta صفت است یعنی باگوش شنیده شده یا دانش اکتسابی .

۳- اوشیدرن *Ushi.darēna* کوهی است در میان دریایچه
هامون در سیستان ، امروزه کوه خواجه خوانند ، از آنجاست که سوشیانت ظهور خواهد
کرد ، در کتاب سوشیانت از این کوه سخن خواهیم داشت .

۴- درباره نخستین آموزگاران کیش : *nabānazdišta* .
paoiryō tkaēsha و نیاکان *nabānazdišta* نگاه
کنید بجلد ۲ یشتها ص ۵۹

یسنّا، هات ۶۷ *

۱ (زوت) از روی راستی میدهم بفروورهای کسانى که پیش ازین درین خان و مانها و دهها و شهرها و کشورها بودند ، آنانی که آسمان را نگهداری کردند که آب را نگهداری کردند که زمین را نگهداری کردند و چار پا را نگهداری کردند که بچه را در شکم مادر نگهداری کردند [که] نمر د .

۲ از روی راستی میدهم بفروور اهورا مزدا [و] امشاسپندان ، بفروورهای پاك همه ایزدان مینوی ، از روی راستی میدهم بفروور کیومرث ، زرتشت سپیتمان ، کی شتاسپ ، و ایست و استر ، پسر زرتشت ، با فروورهای پاك همه نخستین آموزگاران کیش .

۳ از روی راستی میدهم بفروورهای هریک از پاكان ، هر آن روزگاری که در روی این زمین مرده باشد [فروور] زن پارسا ، برنا ، کنیزك که در کار و کوشش بسر بردند [و] ازین خانه در گذشتند [اکنون] بستایش نیک و نیایش امیدوارند .

۴ از روی راستی میدهم بفروورهای چیر پیروزگر پاکدینان ، فروورهای نخستین آموزگاران کیش ، فروورهای نیاگان ، فروور روان خودم . از روی راستی

✽ پاره های ۱-۴ از هات ۶۷ برابر است با پاره های ۱-۴ از هات ۲۳ با این تفاوت که در پاره های ۱-۴ از هات ۲۳ در آغاز هریک از جمله ها سه دد ۲۵ دد ۲۵ دد ۲۵ دد . آمده که بمعنی «خواستار ستاییدنم» میباشد ، اما در آغاز هریک از جمله های پاره های ۱-۴ از هات ۶۷ بجای دو واژه نامبرده آمده : دد ۲۵ دد ۲۵ دد ۲۵ دد ۲۵ دد . یعنی «از روی راستی میدهم» ، چنانکه دیده میشود در این پاره ها ، فروورها (= فروورها) ستوده شده اند . نگاه کنید بجلد ۱ پشتهاس ۵۸۲

میدهم بهمه ردان پاکي ، از روی راستی میدهم بهمه نیکی دهندگان ،
با یزدان مینوی و جهانی که در خور ستایش و نیایش اند ، از روی بهترین
راستی ^۱ .:

۵ باشد که از روی راستی او بسوی ما آید ^۲ .:

۶ (زوت وراسپی) آبها را میستاییم ،
(زوت) [آبهای] اهورایی فرو چکیده و گرد هم آمده و روان شده و
خوب کنش اهورا را و شما را که بخوبی روان و در خور شناوری و بخوبی
از برای شست و شو [و] بخشایش دوجهان هستید ^۳ .:

۷ اینچنین با نامهایی که اهورا مزدای خوشی بخش بشما آبهای نیک داده ،
با آن [نامها] شما را میستاییم ، با آنها [از شما] دوستی خواهانیم ، با آن
نامها ، نماز گزاریم ، با آن نامها سپاسگزاریم .:

۸ شما را ای آبهای بارور بیاری خوانیم و شما را که مانند مادری [هستید] ،
شما را که مانند گاو شیرده ، پرستار بینوایان و از همه آشامها بهتر و
خوشترید . شما نیکان را بارادی بلند بازو باینجا [همیخوانیم] تا اینکه
در تنگنا پاداش دهید ، یاری کنید ، شما ، ای مادران زیونده .
« ینکبه ها تام . . . » .:

۱ - از برای توضیح نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۲۲۰

۲ - این يك پاره کوتاه ، جمله ایست از پاره ۲۴ از هات ۷

۳ - پاره های ۶-۸ از هات ۶۷ که در نیایش آب است ، از هات ، یسنا ۳۸۱ ،

پاره های ۳-۵ برداشته شده ، در آنجا ص ۳۶ پاره ۳ درسرواژه « فرو چکیده » واژه

« اهورایی » افتاده است و در سطر پایین تر باید « اهورا » باشد نه اهورایی

یسنا، هات ۶۸

۱ اینک این را از برای تو بجای میآوریم ، ای [آب] اهورایی اهورا^۱ از برای اینکه از توروی برتافته ترا آذر دیم . باشد که این زور آمیخته بهوم ، [و] شیر [و] هذاشتا پذیرفته شود ، ای [آب] اهورایی اهورا .:

۲ بشود که تو بمن ، زوت ، روی آوری از برای شیر و چربی ، از پی تند رستی و درمان ، از پی گشایش و بالش ، از پی زندگی خوش و کراییدن برآستی ، از پی نیکنامی و آسایش روان ، از برای پیروزی و افزایش گیتی .:

۳ میستایم ترا ای [آب] اهورایی اهورا باز و راندیشه نیک ، میستایم ترا ای [آب] اهورایی اهورا با زور گفتار نیک ، میستایم ترا ، ای [آب] اهورایی اهورا با زور کردار نیک .:

۴ از برای روشنی اندیشه ، از برای روشنی گفتار ، از برای روشنی کردار ، از برای زندگی خوش روان ، از برای افزایش گیتی ، از برای زندگی خوش کسی که برآستی گراید .:

۵ بده بمن ای [آب] اهورایی اهورا بهترین سرای (بهشت) پاکان ، روشنایی همه گونه خوشی دهنده ، بده بمن ، ای [آب] اهورایی اهورا فرزندان نر (منشی) کارگر که از برای من بخان و مان افزایش دهند و بده و بشهر و بکشور و بنامو آوازه کشور .:

۱- واژه ای که در این هات به اهورایی گردانیده شده در متن اهورانی ahurāni آمده ، نگاه کنید بیادداشت پاره ۱۱ از هات ۶۶

- ٦ ترا، ای [آب] اهورایی میستاییم ؛ دریای فراخکرت را میستاییم و همه آبهای روی این زمین رامیستاییم : [چه] آرامیده (ایستاده) و فرازرونده [چه] چشمه [و آب] روان رود [و چه آب] برف ؟ و باران ::
- ٧ باچنین ستایش و نیایش که شایسته ترین ستایش و نیایش است ، از برای شما ، از روی راستی، آبهای نیک بهترین مزدا آفریده پاک را میستاییم . آب نیک را میستاییم ::
- ٨ شیروچربی ، آب روان ، درخت بالنده را میستاییم از برای ایستادگی کردن [در برابر] آزدیو آفریده، از برای پایداری کردن بدشمنی و درهم شکستن موش پری^۱ و از برای چیر شدن و برگردانیدن دشمن آشموغ ناپاک و ستمکار پُر مرگ ؛ از برای پایداری کردن بدشمنی دیوها و مردمان^۲ ::
- ٩ بستایش ما گوش فراده ، ای [آب] اهورایی اهورا ، بستایش ما خشنود باش ای [آب] اهورایی اهورا . :
- [زوت] بستایش ما جای گزین ، بیاری ما آی ، در هنگام ستایش بسیار ستایش خوب و پیشکش زور نیک ::
- ۱۰ کسی که شمارا ، ای آبهای نیک اهورایی اهورا بستاید ، با بهترین زور ، با زیبا ترین زور ، با زوری که فراهم شده پارسایی باشد ::
- ۱۱ « اهامایی رَمِشچه . . . »^۴ از برای او فروغ وفر ، از برای او تندرستی ، از برای

1 - למעלה מ-1000

۲ - موش . mūsh باوازه پیری موشدودوسه . pairikā
آمده ، شاید از آن يك گونه آزار ریمنی اراده شده باشد، نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۹۵
بیادداشت شماره ۲

۳- پاره ۸ (جز جمله آخر آن) برابر است با پاره ۸ از هات ۱۶، نگاه کنید بجلد ۱ یسنا
 ۴- «اهمائی رنجه . . .» درباره ۹ از هات ۷۲ نیز آمده، درباره آن نگاه
 کنید به خرده اوستا ص ۸۸

او پایداری تن ، از برای او پیروزی تن ، از برای او خواسته بسیار آسایش
بخشنده ، از برای او فرزندان کارگر ، از برای او زندگی دیر پایا و
بلند ، از برای او بهترین هستی (بهشت) پاکان و روشنایی همه گونه آسانی
بخشنده .

۱۲ بدهید ، ای آبهای نیک ، بمن زوت ستاینده و بما مزدیسنان نیایشگر و بدوستان
و پیروان (شاکردان) و پیشوایان (استادان) و به آموزندگان و مردان
وزنان و نابرنایان ، پسر و دختر و برزیگران .

۱۳ آنائیکه بجای خود پایداری توانند کردن ، از برای چیر شدن بنیاز و تنگی
که با پیش آمدن لشکر دشمن و ستیزه کینه وری روی کند . [چنان ساز که
آنان] بگویند و یابند راست ترین راه را ، آن [راهی] که راست ترین است
بسوی اشا (آیین ایزدی) و بسوی بهترین هستی (بهشت) پاکان و بسوی
روشنایی همه گونه آسانی بخشنده
« یثا ه و ئیریو . . . » . (دوبار)

۱۴ (زوت) زیستگاه خوب ، زیستگاه آرام ، زیستگاه پایدار درخواست میکنم
از برای آن خاندانی که در آنجا این زورها درآیند ؛ زیستگاه خوب ،
زیستگاه آرام ، زیستگاه پایدار درخواست میکنم از برای همه خاندان
مزدیسنان . بایشکش خوب ، با پیشکش آرزو شده ، با پیشکش بر گزیده
[ترا] ای آذر آفرین خوانم ؛ باستایش خوب ، ترا ای [آب] اهورایی
آفرین خوانم ^۱ .

۱ - درباره واژه آفرینامی ۳۵۱-۳۵۶ د که چهار بار درباره ۱۴ و باره
۱۵ تکرار شده ، بمناسبت جمله به «درخواست میکنم» یا «آفرین خوانم» گردانیده
شده است ، نگاه کنید به خرده اوستا ص ۲۲۵

۱۵ رامش درخواست میکنم از برای این سرزمین دارای چراگاه خوب ، درستی
[و] درمان درخواست میکنم از برای شما مردان پارسای پاك ، هر آنچه
اندر زمین و آسمان خوب و پاك است از برای [شما] درخواست میکنم :
هزار درمان ، ده هزار درمان .:

۱۶-۱۸ بشود بكام و بخواهش [خود] تو ای اهورا مزدا بآفریدگان خود شهریاری
کنی :

۱۹ (راسپی) گشایش و آسانی آرزومندم از برای سراسر آفرینش راست ،
تنگی و دشواری آرزومندم از برای سراسر آفرینش نپاك (دروغ)
« اث جمیات . . . » بشود چنان پیش آید ، آنچنان که من آرزو مندم .:

۲۰ (زوت) باندیش نيك ، گفتار نيك ، کردار نيك که در اینجا و در جاهای
دیگر کرده شده و کرده خواهد شد ، درود گوئیم ، همچنان [خود] بجان
از برای نیکی همیکوشیم^۲ .:

۲۱ [ایزد] نيك آدا [و] ارت نيك را باینجا فرود همیخوانیم^۳
باشور دینی ، چالاکی . . .

۱ - پاره‌های ۱۶-۱۸ از هات ۶۸ = پاره‌های ۵ - ۷ از هات ۸ ، پاره‌های ۵-۷
از هات ۵۲ = پاره های ۸-۱۰ از هات ۶۰ = پاره‌های ۲۶-۲۸ از هات ۷۱ ، نگاه
کنید پاره های ۸-۱۰ از هات ۶۰

پاره‌های ۱۶ - ۱۹ از هات ۶۸ جز جمله «اث جمیات» برابر است با پاره‌های ۵-۸
از هات ۸ و پاره های ۱۲-۱۵ از هات ۱۱ . درباره «اث جمیات» به‌خنده اوستا ص ۸۸
نگاه کنید .

۲ - این پاره : « هومتنام » که در پیشگفتار « هفت هات » یاد کردیم ، از هفت
هات ، یسنا ۳۵ پاره ۲ میباشد و در پایان هفت هات ، یسنا ۴۱ پاره ۷ تکرار شده است
همچنین در پایان هریک از چهار آفرینگان تکرار گردیده است .

۳ - درباره آدا سه سه . Adâ و ارت (= اشی سه سه . ashî)
ایزدان توانگری نگاه کنید به یشتها جلد ۲ ص ۱۷۹ و ۱۸۳

ایدون آبها را میستایم . . .

اینچنین بانامهایی که . . .

و شمارا ای آبها . . . (سه بار) ۱ .:

[اینک] آنچه خواهش شده ، ارزانی دارید بما ، ای کسانی که آن را
توانید بر آورد :

فروغ و فر ، شما ای آبها ببخشاید بما ، آن نیکی را که پیش ازین از شما
دریافتند .:

۲۲ [زوت و راسپی] نماز باهورا مزدا ، نماز بامشاسپندان ، نماز بمهر دارنده
دشتهای فراخ ، نماز بخورشید تیز اسب ، نماز باین دیدگان اهورامزدا ، نماز
به گوش^۲ نماز به گیه^۳ نماز به فروز زرتشت سپیتمان پاك ، نماز بهمه آفرینش
پاك که هست و بوده و خواهد بود .:

۲۳ بدستاری و هومنه (بهمن) . خشر (شهریور) و اشا (اردیبهشت) به بالان
تن را ، بکام [و آرزو] (سه بار)
این روشنی بلندترین درمیان [روشنیهای] بلند ها (سه بار)

۱ - این واژه ها از نخستین واژه های چهار پاره از هفت هات ، یسنا ۳۸ میباشد
اینچنین : از پاره دوم . ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵

در آن سرانجامی که تو [ای مزدا] باخرد مینوی فرا خواهی رسید (سه بار)
 « اشم و هو . . . » (سه بار) ^۱

« فرورانه » من خستو شدم که مزدا پرست زرتشتی ، دشمن دیوها [و]
 اهورایی کیشم .

به هاونی پاك ، ردپاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین ، به ساونگهی
 و به ویسیه پاك ، ردپاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین . به ردان
 روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین .
 (راسپی) « یشاهو وئیریو » که زوت بمن بگوید .

(زوت) « انا رتوش اشان چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید ^۲ .

۲۴ (زوت و راسپی) نماز بشما ای گاتهای پاك

☆ به سپند مینو و به دین راستین بهتر اندیشه [و] کردار [و] گفتار
 [در پاداش] رسایی و جاودانی بما خواهد بخشید مزدا اهورا

آری بسا کسان این را خواستار شنیدن اند از برای گرویدن .

(زوت و راسپی) به سپند مینو و به دین راستین بهتر اندیشه [و] کردار
 [و] گفتار [در پاداش] رسایی و جاودانی بما خواهد بخشید مزدا

۱ - پاره های ۲۲ - ۲۳ تا اینجا برابر است با پاره ۵ خورشید نیایش . جمله های
 آن از گاتها و از هفت هات برداشته شده است ، نگاه کنید به خرده اوستا ص ۱۰۸ - ۱۰۹
 ۲ - از « فرورانه » تا پایان پاره ۲۳ برابر است با پاره های ۲۴ - ۲۵ از هات ۳
 و پاره های ۱۲ - ۱۳ از هات ۶۲ یسنّا

☆ از « به سپند مینو » تا « از برای گرویدن » از گاتها ، سپتند (یسنّا ۴۷) میباشد .
 همه شش بند از یسنّا ۴۷ ، از آغاز تا انجام در اینجا می آید . از همین شش بند از سپتند گات
 (یسنّا ۴۷) نیز پاره های ۲ - ۷ از هات ۱۸ ساخته شده است . نگاه کنید به گاتها ،
 دومین گزارش نگارنده و بجلد یاد داشت های گاتها ص ۳۰۲ - ۳۰۵ و بجلد ۱ یسنّا
 ص ۲۰۰ - ۲۰۱

اهورا . . . (دوبار) ۱

”اشم و هو ...“ (سہ بار)

سپنتمدکات باینجا درآینده را ما میستاییم

” ینگہ ہا تام . . . “

۱ - < به‌سپندمینو > دد(۴) سوس ۶ دد(۴) . Spentâ . mainyû
که همان شش بند از سپت‌م‌دگات (بسنا ۴۷) میباشد ، دو بار تکرار میشود .

یسنا، هات ۶۹

۱ (زوت وراسپی) کسی که از برای من از روی راستی ستایشش بهتر است ،
میشناسد مزدا اهورا . اینان را که بوده و هستند ، بنام خودشان میستایم و
با درود [بآنان] نزدیک میشوم^۱
اندیشه نیک بهترین [چیز است] .

۲ کسی که از برای من از روی راستی ستایشش بهتر است ، میشناسد
مزدا اهورا . . .
« اشم و هو . . . »^۲ . (دوبار)

۳ کسی که از برای من از روی راستی ستایشش بهتر است ، میشناسد
مزدا اهورا . . .
« کشور نیک برگزیده شده ، بهره شایان تر »^۳ . (سه بار)

۱ - این پاره، از گاتها، یسنا ۵۱ بند ۲۲ برداشته شده جز اینکه دو واژه نخستین آن از املاء گاتها تغییر یافته، باملاء بخشهای دیگر اوستا درآمده است .
درپاره دوم از هات ۱۵ و درپاره ۱ از هات ۶۳ و درپاره ۱۶ از هات ۶۵ نیز بآن برمیخوریم. درپاره ۲ از هات ۱۵ درجاء ۱ یسنا صفحه ۱۹۲ اشتباهی روی داده « میشناسم » چاپ شده ، باید « میشناسد » باشد.
۲ - پاره دوم که دوبار گفته میشود و پاره سوم که سه بار بزبان رانده میشود همان نخستین پاره از هات ۶۹ میباشد.
۳ - این جمله، از گاتها، یسنا ۵۱ بند ۱ میباشد . بیادداشت پاره ۱ از هات ۶۳ نگاه کنید .

یسنّا، هات ۷۰

۱ [زوت] آنان را خواستار ستاییدم ، بنزد آنان بادرود خواستار در آمدنم :
آن امشاسپندان ، شهریاران خوب کنش . آن بغ^۱ ، آن رد را میستایم :
آن اهورا مزدا ، دادار پناه دهنده ، سازنده همه نیکیها را . آن رد را
میستایم : آن زرتشت سپیتمان را .

۲ آنچه بما داده شده ، از آن بدرستی بیاگاهانیم و [همه را] آگاه سازیم ،
آنچه از اهورا مزدا ، آنچه از بهمن ، آنچه از اردیبهشت ، آنچه از شهریور ،
آنچه از سپندارمذ ، آنچه از خرداد [و] اورداد ، آنچه از گوش تشن ، از
گوشورون [و] آنچه از آذر اهورا مزدا [است] ^۲ .

۳ آنچه از سروش پاك ، آنچه از رشن راست ترین ، آنچه از مهر دارنده
دشتهای فراخ ، آنچه از باد پاك ، آنچه از دین به مزدیسنا ، آنچه از
آفرین پارسایی نيك ، آنچه از پیمانشناسی پارسایی نيك ، آنچه از بی آزاری
پارسایی نيك [است] : ^۳ .

۴ تا اینکه ما فزون گفتار ایزدی بگسترانیم ، تا که سوشیانتهاى کشورها از بی
سود مردم ، آواز برآورند^۴
بکند که سوشیانتها شویم ، بکند که پیروزمند گردیم ، بکند که ازدوستان

۱ - بغ Bagha در اوستا این واژه بمعنی خداوندگار بسیار کم
آمده . نگاه کنید بجلد ۲ یسنا ص ۱۴۵ و جلد ۱ یسنا ص ۱۷۲

۲ - درباره گوش تشن و گوشورون به خرده اوستا ص ۱۹۴ نگاه کنید

۳ - واژه ای که به «بی آزاری» گردانیده شده: $\text{medd} \text{medd} \text{medd} \text{medd} \text{medd}$

^۴ anavauruxtois

۴ - از سوشیانتها در اینجا کسانی اراده شده که از آنان سودی برآید مانند
پیشوایان و رهبران دین.

ارجمند اهورا مزدا شویم ، ما مردان پاکی کسه باندیشه نیک اندیشیم ،
بگفتار نیک سخن گوئیم ، بکردار نیک رفتار کنیم ، ۵۵

۵ « تا اینکه منش نیک نزد ما فرود آید ،^۱ آنگاه [روانم] بیخشایش شادی
انگیز خواهد رسید چگونه روان من بیخشایش شادی انگیز خواهد رسید؟^۲ ۵۶

۶ ما میستایم فرا رفتن و واپس کشیدن آبهای نیک را و پذیرفتن آنها را؛^۳
سرور بزرگوار ، شهریار شیدور اَپام نبات تیز اسب را میستایم .
سراسر آفرینش پاک از برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی ،
شنوا شوند^۴ ۵۷

۷ سروش پاک را میستایم ، رد بزرگوار ، آن اهورا مزدا را میستایم ، آنکه
در پاکی برترین ، آنکه در پاکی سرآمد ترین [است] ، همه سروردهای
زرتشتی را میستایم و سراسر کردار های نیک کرده شده را میستایم ،
آنچه شده و آنچه خواهد شد^۵
« ینگه هاتام . . . » ۵۸

۱ - نخستین جمله این پاره از پسین جمله یسنا ۴۴ (گاتها) بند ۱ میباشد

۲ - پسین جمله این بند از بند ۸ یسنا ۴۴ میباشد

۳ - درباره این جمله پیچیده که در پاره ۶ از هات ۷۱ نیز بآن برمیخوریم
بیادداشت پاره ۱۱ از هات ۶۲ نگاه کنید

۴ - یعنی سراسر جهان بشنود

۵ - پاره ۷ از هات ۷۰ = پاره ۴ از هات ۵۷ و در پاره ۲ از کرده چهارم

و سپرد نیز بآن برمیخوریم .

یسنا، هات ۷۱

۱ (زوت وراسپی) پرسید فروشتر پاك^۱ از زرتشت پاك : نخست پاسخ گوی،
ای زرتشت ، کدام است برشمردن ردان ، کدام پایان گاتها؟^۲ .:

۲ آنگاه گفت زرتشت : اهورا مزدا ی پاك ، رد پاکی را میستایم ، زرتشت
پاك ، رد پاکی را میستایم ، فرورد زرتشت پاك را میستایم ، امشاسپندان پاك
را میستایم .:

۳ فرورد های نيك توانای پاك پارسایان را میستایم [چه] جهانی و [چه]
مینوی را،

کارگر ترین رد ، چالاک ترین ایزد را که در میان ردان پاکی [بستایش]
سزاوار تر و فرا رسنده تر است میستایم ، خشنودی رد ورد پاکی را که
کامکار تراست میستایم .:

۴ اهورا مزدا ی پاك [و] رد پاکی را میستایم ، و همه پیکر (۱۹، ۱۸، ۱۷)

۱- فروشتر Frashaostra پدرزن زرتشت و
برادر جاماسپ و وزیر کی گشتاسپ است. در گاتها، پیغمبر ایران چهار بار از او نام میبرد:
یسنا ۲۸ بند ۸ ، یسنا ۴۶ بند ۱۶ ، یسنا ۴۹ بند ۸ ، یسنا ۵۱ بند ۱۷. در بخش نهم
دینکرد در فصل ۲۴ باره ۱۷ فروشتر و برادرش جاماسپ و کی گشتاسپ و مدیوماه
و پرشت گئو و سئن از نخستین پیروان زرتشت برشمرده شده اند. نگاه کنید بجلد ۱ یشتها
ص ۲۲۷-۲۳۰ و جلد ۲ یشتها ص ۸۰ و ۸۲ و ۸۸ و بجلد ۲ گاتها (یادداشتها) خاندان هوگو
۲- باره های ۲-۳ از هات ۷۱ = باره های ۳-۴ هاونگاه. نگاه کنید به خرده
اوستا ص ۱۵۳، باین دوباره در سرآغاز کرده ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۳
و ۲۴ و یسپرد نیز برمیخوریم .

اهورا مزدا را میستاییم و همه امشاسپندان را میستاییم و همه ردان پاکِی را میستاییم ، و همه دین مزدیسنا را میستاییم ، و همه سرودها را میستاییم^۱ .

۵ و همه گفتار ایزدی (سپند منتر) را میستاییم و همه داد های (قانونهای) دشمن دیوها را میستاییم ، و روش کهن را میستاییم ، و همه ایزدان پاکِ مینوی و جهانی را میستاییم ، و همه فرورد های نیک توانای پاکِ پارسایان را میستاییم .

۶ همه آفرینش مزدا آفریده پاکِ را میستاییم که پاکِ آفریده شدند ، پاکِ ساخته شدند ، پاکِ کیش اند ، ستوده پاکانند ، نزد پاکان ، پاکِ بشمارند و در نزد پاکان درخور نیایش اند ، و همه پنج گات پاکِ را میستاییم ، و همه یسنا و فرافتن و واپس کشیدن [آبهرا] و پذیرفتن آنها را میستاییم^۲ .

۷ و همه ستوت یسنیه را میستاییم^۳ ، و همه سخنی که مزدا فرو فرستاده ، میستاییم: آنها هستند پندار بد را زنده تر ، آنها هستند گفتار بد را زنده تر ، آنها هستند کردار بد را زنده تر ، آنها پندار بد بنگرند ، آنها بگفتار بد بنگرند ، آنها بکردار بد بنگرند .

۸ آنها از هم بگسلند (بپرند) همه پندار بد را ، آنها از هم بگسلند همه گفتار بد را ، آنها از هم بگسلند همه کردار بد را ، آنچنانکه بدرستی توان پنداشت که آتش هیزم خشک پاکِ شده و خوب برگزیده شده را از هم

۱ - افسمن مد (دودمد) . afsman ابیات گاتها مراد است که بجای آن

سرود آوردیم .

۲ - بیادداشت پاره ۱۱ از هات ۶۲ نگاه کنید، در پاره ۱۶ از هات ۷۰ نیز

بآن برخوردیم .

۳ - درباره ستوت یسنیه بجلد ۱ یسنا ص ۳۰-۳۱ نگاه کنید .

و نیرو و پیروزی و فروز و زور همه این باژها را میستاییم ☺

۴ - نگاه کنید به یار: ۲ از هات ۵۸

سرداری و یاسبانی و نگاهداری [خودمان] ::

۱۲ خرداد پاك ، ردپاكي را ميستاييم ، امرداد پاك ، ردپاكي را ميستاييم ؛ پرشش پاك اهورايي ، ردپاكي را ميستاييم ؛ كيش پاك اهورايي ، ردپاكي را ميستاييم ؛ بسنا ، هفت هات تواناي پاك ، ردپاكي را ميستاييم .:

۱۳ او، زرتشت پاك، آرزو مند است كه دوست پناه بخشد؛ پاك دینی از پاك دین دیگر، دوستی از دوست دیگر، دستگیری کند. این است بقو گویم كه این بهتر است. چه دروغ پرست نیکخواه دروغ پرست است، راستی پرست آن کسی است كه دوست بك راستی پرست است. ۲۰

۱۴ آری ، این بهترین سخن را اهورامزدا گفت بزرشت: آری این را ای زرتشت در پسین گردش زندگی از برخوان^۳ .:

۱۵ زیرا، اگر توای زرتشت این سخن را در پسین گردش زندگی ازبر بخوانی،
من اهورامزدا، روانت را از بدترین زندگانی دور بدارم^۴، باندازه درازا و پهنای
این زمین من دور بدارم. و این زمین را بهمان اندازه که دراز است، بهمان
اندازه بهناست. ☉

۱۶ اگر تو خواستاری، ای پاکدین، در اینجا از اشا بهره ور شوی (و) روان
تو از زهر جینودُ بل^۵ بگذرد [و] با برخورداری از اشا به بهترین هستی

۱- برش = فرشن (فردین) : مقصود پرشی است که پیغمبر از اهورامزدا کرده و در پاسخ کیش مزدیسنا بدو نموده شده، در گزارش پهلوی نیز این واژه به برش گردانیده شده و در توضیح آورده : « اوستا وزند »

۲- جملهٔ پسین ازگاتها ، یسنا ۴۶ میباشد .

۳- گردش یا دورہ اور ورس **دورہ**۔ urvaêsa بمعنی انجام و پایان
و مقصد ہم آمده است از اور ورس **دورہ**۔ urvaêsa گردیدن ۔

۴- بترین زندگی یا هستی، دوزخ و بهترین هستی، بهشت است.

۵۔ جنوت پل = پل صراط . نگاہ کنید بدومین گزارش گاتھا «چینود پل»

(بهشت) گرابی ، اشتوت گات را برای کامروایی (اوستا تات) فرو خوان^۱
 (زوت وراسپی) « اوشتا اهمایی » بکام دل خواستارم از برای هریک ، آنچه
 را که او خواستار است ، که مزدا اهورای کامفرما ، بدو ارزانی دارد ، بنیروی
 پایدار رسیدن و راستی داشتن - این را بمن ببخشای ای سپندار هذ - شکوه
 پاداش [و] زندگی منش نیک (دوبار) ۰۰

۱۷ کار و منش خوب را میستاییم ، منش خوب و کار را میستاییم از برای پایداری
 کردن در برابر تاریکی ، از برای پایداری کردن در شیون و مویه^۲ (سه بار)
 (زوت) درستی و درمان را میستاییم ، پرورش و بالش را میستاییم ، از برای
 پایداری کردن در برابر دردها و بیماریها ۰۰

۱- اشتوت گات «نص مد» «مد مد» - uštavaiti (یسنا ، هات ۴۳-۴۶)
 « کامروایی » رایجای اوستا تات «نص مد مد» uštātāt آوردیم یعنی جمله ای
 که واژه اوست را در بر دارد و این همان بند ۱ از یسنا ۴۳ میباشد که با واژه های اوشتا اهمایی
 «نص مد» «مد مد» - uštā ahmāi آغاز میگردد . ترجمه نخستین نیمه
 این بند بواسطه صنعت شعری که در آن بکار رفته و واژه اوشتا در آن تکرار شده ،
 دشوار است . اوست «نص مد» - ušta اسم مفعول است از مصدر وس «نص مد» -
 vas (خواستن و آرزو کردن) یعنی خواهش شده و درخواست گردیده و آرزو شده در جزء
 واژه های مرکب نیز بسیار آمده از آنهاست . اوست برتی «نص مد» «نص مد» -
 ušta baroti که در پاره ۷ از هات ۶۲ و در پاره ۱۴ از هات ۴۸ آمده یعنی تقدیمی
 آرزو شده یا تقدیمی و ندی شایسته و برازنده آنچنانکه دل بخواهد . در گزارش
 پهلوی به نوك بر شنبه nēvak barišnīh یعنی پیشکش نیکو . اوست نیز بمعنی نیکی و
 سعادت و عافیت است . اوشتی «نص مد» - ušti یعنی خواهش ، آرزو ، در پهلوی کامك
 و «نص مد» (کام) آورده اند . وس «نص مد» - vasatha خواهش ، آرزو ،
 کام ؛ و سوخشر «نص مد» «نص مد» - یعنی شهریار کامروا ، آزاد ،
 مطلق ، باراده و خواهش و کام خویش فرمانگزار .

۲- این پاره تا اینجا سه بار خوانده میشود - تار یکی بجای تمنگه tēmanh
 در فارسی تم شده . نگاه کنید بیادداشت های گاتها ص ۱۳۷ بیادداشت شماره ۶ ؛
 شیون ، خشی «نص مد» - xshi ، مویه ، امیوا «نص مد» - amayavā
 در مزدیسنا اهریمنی است در گفتاری جداگانه از آنها سخن داشتیم نگاه کنید بآن .

۱۸ گفتار سراسر خوانده شده را میستاییم [و آنچه هم] از گاتها انداخته شده باشد^۱، ما میستاییم. گاتها رد شهریار پاك را میستاییم .
ستوت یسنیه را میستاییم ، آن نخستین آیین (داد) جهان را
سراسر بخش ستوت یسنیه را میستاییم . روان خود را میستاییم ، فرورد خود
را میستاییم .^۲

۱۹-۴۱ آفرین نیک پارسا را میستاییم و [خود] پارسا، مرد پاك را میستاییم . . .^۳

۴۲ فرورهای نیک توانای پاك ، پاکدینان را میستایم ، همیخوانم ، همیسرایم .
ما میستاییم فرورهای خان وهان ، ده ، شهر ، کشور ، زرتشتوم را^۴ .

۴۳ آذر پاك پسر اهورا مزدا ، رد پاکی را میستاییم . نیز [آب] زوررا ، نیز کستی
این برسم پاك از روی راستی گسترده شده ، رد پاکی را ، اپام نپات را میستاییم ،
نریوسنگ را میستاییم . ایزد دامویش او پَمَن دلیر را میستاییم ، روانهای
مردگان را میستاییم ، آن فرورهای پاکدینان را^۵ .

۴۴ رد بزرگوار، آن اهورا مزدا را میستاییم ، آنکه درپاکی برترین ، آنکه درپاکی
سرآمد است. همه سروردهای زرتشتی را میستاییم و همه کردارهای نیک کرده
شده ، آنچه شده و آنچه خواهد شد، میستاییم^۶

۱- یعنی سروردهای گاتها درخور ستایش است چه سراسر آن خوانده شود و چه بخشی از آن .

۲- پاره‌های ۱۹-۲۱ از هات ۷۱ = با پاره های ۱۴-۱۶ از هات ۶، نگاه کنید
جلد ۱ یسنا ص ۱۴۸-۱۴۹ .

۳- پاره ۲۲ از هات ۷۱ = با پاره ۱۸ از هات ۱۷ و پاره ۱ از هات ۲۶، نگاه
کنید جلد ۱ یسنا و جلد ۲ یشتا پیاره ۲۱ فروردین یشت .

۴- پاره های ۲۳-۲۴ از هات ۷۱ = با پاره ۹ از هاونگاه و = با پاره ۵ از
کرده هفتم و سپرد . نگاه کنید جلد خرده اوستا ص ۱۵۵-۱۵۶ .

۵- پاره ۲۴ از هات ۷۱ = با پاره ۴ از هات ۵۷ جزاینکه در این پاره اخیر
در آغاز آن ، این جمله افزوده شده : سروش پاك را میستایم . نگاه کنید بیادداشت
پاره ۴ از هات ۵۷ .

« ینکبه هاتام . . . »

(زوت و راسپی) « یشا اهووئیریو » . . . (دوبار) .:

۴۵ (زوت) از پی پاداش پسین ، از برای بهترین کنش که بچاربا رامش بخشند و خورش دهند^۱

ایدون از برای او (چاربا) مزد ابدستیاری اشا (اردیبهشت) گیاه برویانید^۲ .:

۴۸-۴۶ بشود بکام و خواست [خوبش] نو ای اهورامزدا، بآفریدگان خود شهریاری کنی. . .^۳ .:

۴۹-۴۱ تا اینکه نهاد (منش) ما شاد شود و روان کامیاب [و] خرسند . . .^۴ .:

۱- این جمله از ، هفت هات ، یسنا ۳۵ پاره ۴ برداشته شده و در پاره ۱ از کرده ۲۲ و سپرد هم بآن برمیخوریم .

۲- این جمله از گاتها ، یسنا ۴۸ برداشته شده است .

۳- پاره های ۲۸-۲۶ از هات ۷۱ = با پاره های ۵ - ۷ از هات ۸ و پاره های ۸ - ۱۰ از هات ۶۰، نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۵۷ و یادداشت پاره ۸ از هات ۶۰ در همین جلد.

۴- پاره های ۳۱-۲۹ از هات ۷۱ = با پاره ۱۱-۱۳ از هات ۶۰، نگاه کنید بآنجا .

یسنّا، هات ۷۲

۵-۱ (زوت) اهون وئیرییه را همیخوانم ، اندر زمین واندر آسمان ...
 «ینا اهون وئیریو...»^۱ (دوبار) ۵۰

۶ ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزو مندم، از برای اهورا مزدا ی رایو مند خرمند،
 امشا سپندان ، مهر دارنده دشتهای فراخ و رام چراگاه خوب بخشنده^۲ ۵۰

۷ خورشید بیمرك (جاودانی) شکوهندۀ تیزاسب؛ اندروای در بالا کارگر ، که
 دیدبان آفریدگان دیگر است - آنچه از توای اندروای که از سپند مینواست -
 راست ترین دانش مزدا داده پاك ؛ دین نيك مزدیسنا ؛ مارا سپند کارگر؛ آیین
 دشمن دیوها ؛ آیین زرتشتی؛ روش کهن ؛ دین نيك مزدیسنا ؛ فروش به
 مارا سپند؛ هوش دریافتن مزدیسنا؛ آگاهی از مارا سپند ؛ خرد مادرزادی مزدا
 داده ؛ خرد باگوش فرا گرفته مزدا داده ؛ آذر پسر اهورا مزدا ؛ ترا ای آذر پسر
 اهورا مزدا با همه آتشها ؛ کوه اوشیدرن مزدا داده [و] آسانی بخشنده همه
 ایزدان پاك مینوی [و] جهانی ، فرورهای نیرومند بسیار پیروزگر پاکدینان؛
 فرورهای نخستین آموزگاران کیش ؛ فرورهای نیاگان (نبا نژادیشان)^۳ ۵۰

۸ ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزو مندم از برای توای آذر پسر اهورا مزدا

۱- پاره های ۵-۱ از هات ۷۲ = پاره های ۵-۱ از هات ۶۱ نگاه کنید بآنجا.

۲- پاره ۶ از هات ۷۲ (جز پنج واژه نخستین آن) = پاره ۲۳ از هات ۲۲.

نگاه کنید بجلد ۱ یسنّا ص ۲۱۸

۳- از پاره های ۲۴-۲۷ (جز يك دو جمله پسین آن) هات ۲۲، پاره ۱۷ از هات ۷۲ ساخته

شده است . همین يك پاره (پاره ۷) نیز برابر است با پاره های ۱۸-۱۹ از هات ۶۶

جز اینکه يك جمله که در پایان پاره ۱۹ از هات ۶۶ دیده میشود ، افزوده آنجا است .

«اشم وهو...» (سه بار)

(زوت و راسپی) « یثا اهو وئیریو... » (دوبار)

ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزو مندم از برای اهورامزدا ی رایو مند خرمند
امشاسپندان، مهر دارنده دشتهای فراخ و رام چراگاه خوب بخشنده؛

خورشید بیمرك شكوهنده تیزاسب ، اندروای در بالا کارگر...^۱

(زوت) ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزو مندم از برای تو ای آذر پسر
اهورامزدا^۲

(زوت و راسپی) « اشم وهو... » .

۹ اهمایی رثشچه... « از برای او فروغ و فر، از برای او تندرستی، از برای او

پایداری تن، از برای او پیروزی تن، از برای او خواسته بسیار آسایش بخشنده...^۳

« اشم وهو... »

هزار درمان، ده هزار درمان (سه بار)^۴

بیاری من آی ای مزدا (سه بار)^۵

اَمَ خوب ساخته شده خوب بالا، بهرام اهورا داده و اُپرتات شکست دهنده را

[میستاییم] .

۱۰ رام چراگاه خوب بخشنده، اندروای در بالا کارگر که دیدبان آفریدگان

دیگراست

آنچه از توای اندروای، که از سپند مینواست [میستاییم]

۱- پاره های ۶-۷ همین هات در اینجا تکرار میشود .

۲- همان نخستین جمله از پاره ۸ در اینجا تکرار شده است .

۳- اهمایی رثشچه... همان پاره ۱۱ از هات ۶۸ میباشد، نگاه کنید به آنجا و

بجمله خرده اوستا ص ۸۸ .

۴- نگاه کنید بخرده اوستا ص ۸۹ بیادداشت شماره ۱، نگاه کنید بانجام پاره

۱۵ از هات ۶۸ .

۵- نگاه کنید بخرده اوستا ص ۷۴ بیادداشت شماره ۳

ثواش گزند ناپذیر، زمانهٔ بیکرانه، زمانهٔ جاودانی را [میستاییم]^۱
 «اشم وهو ...»



۱- دربارهٔ Ama و اوپرتات Uparatāt .
 ثواش Thwāsha و زمانهٔ بی کرانه Zravāna akarāna
 «...» . . . (زروان اکران) و صفتی که از برای ثواش
 آمده: خواذات Xvadhāta و از برای زروان اکران آمده:
 درغوخواذات darəghō Xvadhāta .
 به خرده اوستا صفحه ۸۹ و ۹۱ و ۱۹۵ چنانکه دیده میشود از برای ثواش که جو باشد صفت
 خواذات که لفظاً بمعنی خودداد (به قانون خود استوار یا به داد و آیین خویش پایدار)
 میباشد و در فارسی خدا شده، آورده شده است. همچنین از برای زروان صفت درغو
 (=دیر، درنگ) خواذات آورده شده که یکی را بگزند ناپذیر و دیگری را بجاودانی
 گردانیدیم.

پایان یسنا

[illegible]

سبع سو و ستم لیدو ، نه لیدو لیدو ، ده لیدو لیدو لیدو
یو د یو سو لیدو لیدو لیدو لیدو

نیمه دیگر اوستایی این قطعه که خراب شده و معنی درستی از آن بر نیاید بخط لاتین چنین خوانده میشود :

شاید چنین معنی داشته باشد: پیراهه ای که یکسره بدین زیان آور اهریمن و بزدگی و کردار مردمان دیوسنا کشاند ؟
نگاه کنید به :

III p. 149 - 150 .;

Avesta. Die Heiligen Bücher Der Parsen Von F. Wolff. Strassburg
1910 S. 104

Arda viraf . The Pahlavi Text, prepared by J. Asa. Revised and translated by Haug

آتش

آتش

نیارا همی بود آیین و کیش پرستیدن ایزدی بود بیش
بدان که بدی آتش خوبرنک چومر تازیان راست محراب سنک^۱
در گزارش اوستا چندین بار از آتش سخن داشتیم^۲، اینک دگر باره آن را یاد
کرده، سخنانی چند بر آنچه تا کنون گفته ایم میافزاییم. در سراسر اوستا از کهنترین
بخش آن گاتها تا بخشهای دیگر آن نامه مینوی که نو خوانده شده و در همه نوشته های
پهلوی و پازند دینی و در بسیاری از نوشته های یونانیان و رومیان و نویسندگان دیگر
باستانی، در سخن از ایران باستان و در ادبیات فارسی هم همواره با آتش بر میخوریم. بهر
جای که روی آوریم و بهر چیز این کشور که دست یازیم، با آتش سروکاری پیدا میکنیم،
آنچنانکه در همه جا با آخشیجی^۳ که نیاکان ما را همیشه دلگرم و روشن روان داشته،
روبرو میشویم.

آری کارنامه ایران باستان و دین کهنسال آن و فرهنگ دیرین آن را نمیتوان از
آتش جدا ساخت، تا بوده ایرانیان در هنگام ستایش در برابر این فروغ ایزدی سرفرو
آورده اند، ازین و آتش پرست پنداشته شده اند.
درین گفتار بر آن نیستیم که گرایش ایرانیان را با آتش ناچیز نشان دهیم و نیایش
و نماز آنان را در برابر آن نادیده انگاریم.

از روزی که مردم آریایی نژاد (ایرانیان و هندوان) در پهنه کارزار گیتی شناخته

۱ - شاهنامه فردوسی جلد ۱ چاپ بروخیم، تهران ۱۳۱۳ ص ۱۸ شعر ۱۶-۱۷

۲ - نگاه کنید بگزارش اوستای نگارنده: یشتها جلد ۱ ص ۵۰۴ - ۵۱۵

۳ - آخشیج = آخشیگ: بمعنی عنصر درست است و پیشینیان بهمین معنی بسیار

بکار برده اند.

بلند آسمان از برش برکشید	خداوند ما کاین جهان آفرید
کجا اندرو بست چندین نگار	فراز آورد آخشیجان چهار
میان آب داد ابا باد پاک	برین آتش است فرودینش خاک
ابوشکور	

نگاه کنید بلفت نامه دهخدا

شدند، مردمی شناخته شدند که آتش را در برستشگاهان خویش گرامی و بزرگ میداشتند. بکواهی اوستا و ودا Veda سرودهای آتش همواره در سرزبانهای نیاگان پارسی ما بود. در سنگنبشتهایی که از هخامنشیان بجای مانده، بسا داریوش در برابر آتشدان بستایش ایستاده است، در لشکر کشیهای آنان پیشاپیش سپاهیان کشور گشای ایرانیان آتشدانهای زرین و سیمین دیده میشد، بیش از پیکار در آتشکده بمیانجی زبانۀ آتش از اهورامزدا پیر و زی و رستگاری پژوهش میکردند و در روی هزاران سکه پادشاهان روزگاران پیش، آتشدان دیده میشود.

پس از چیره شدن تازیان بایران و چندین سده پس از آن، باز در سراسر ایران زمین بزرگ آتشکده ها روشن بود یا آنچه آنکه گروهی از نویسندگان پیشین نوشته اند، برخی از آنها خاموش و ویران و برخی دیگر مسجد گردید.

خود واژه «پرستیدن» در فارسی گویاست که ایرانیان در پیرامون آتش گرد آمده، بستایش و نیایش میپرداختند. «ستا» در اوستا و پارسی باستان و سانسکریت به معنی ستادن (استادن، ایستادن) است با جزء یا پرفیکس préfixe (پیشاوند) «پر» که در پارسی باستان پری pari و در اوستا پیری pairi، بمعنی گردا گرد و پیرامون است، در آمیخته است و رو بهم یعنی پیرامون چیزی ایستادن یا گردا گرد چیزی (بنیایش) ستادن^۱. در بارۀ ایرانیان، در گردا گرد آتش بستایش ایستادن، بیش از هر چیز دیگر برانده است. واژه دودمان نیز در فارسی گویاست که در پیرامون آتشدان یا ازجایی که دودی برخاسته و آتشی برافروخته شده، خان و مان خاندان ایرانی ساخته شده است^۲.

۱ - همین پرفیکس در سرچند واژه دیگر فارسی نیز دیده میشود، از آنهاست «پراکندن»: کن Kan در پارسی باستان و اوستا بمعنی کندن است و با جزء پری pari در فارسی پراکندن شده است.

۲ - در بارۀ «مان» که در اوستا دمان dāmāna و نمان nmāna بمعنی خانه و آشیان است نگاه کنید به پنخس دوم گاتها، یادداشتها ص ۱۲۶ شماره ۴ در سانسکریت dhūma و در لاتین fūmus بمعنی دود است

دودمان در پهلوی دوتك مانك يا دوتك تنها چنانكه دوده تنها در فارسی بمعنی خاندان است^۱ همانند این در لاتین فکوس focus جایی است که در آن آتش افروزند و هم بمعنی خاندان است، از همین بنیاد است واژه فویه foyer در زبان فرانسه که بهر دو معنی رایج است: آتشدان یا اجاق، خانواده یا فامیل^۲

آتش که نزد همه مردم جهان ستوده بوده و در همه دینهای بزرگ گرامی داشته شده، نزد ایرانیان بیش از مردم دیگر بزرگ داشته شده است. برای اینکه بارزش این آخشیش سودمند نزد ایرانیان پی بریم باختصار داستان پیدایش آن را نزد برخی از اقوام باستانی و متایش آن را نزد آنان یاد میکنیم و پیش از اینکه بآن پیردازیم از خود واژه آتش سخن میداریم.

۱ - دوتك dutak در گزارش پهلوی اوستا (فرگرد پانزدهم و نندیداد پاره ۱۲) بمعنی خاندان بکاررفته است و بهمین معنی در فصل نخست ارتخشیر پاپکان پاره ۱۴ آمده است. همچنین است دوده در فارسی:

همه مرز ایران پر از دشمن است بهر دوده ای ماتم و شیون است

(شاهنامه بروخیم جلد ۱ ص ۲۹۲ شعر ۱۹۲)

۲ - اجاق یا اوجاق ترکی است بمعنی جایی که در آن آتش افروزند یا آتشدان، همچنین بمعنی خاندان، خانوار، دودمان و گروه دینی و لشگری است. (ترك و فرانسه لسانلرینك لغتی پاریس ۱۸۳۵)

اما واژه کانون که دیرگامی است بزبان فارسی راه یافته، بابلی است: کانونو Kanûnu یا کینونو Kinûnu بمعنی آتشدان یا اجاق است، همچنین نام دو ماه از سال است، کانون اول و کانون دوم:

دو تشرین و دو کانون و پس آنکه شباط و آذر و نisan ایار است
حزیران و تموز و آب و ایلول نگه دارش که ازمن یادگار است

(نصاب الصبیان)

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه چاپ لیسیک ص ۲۸۸ - ۳۰۱ در ماههای سریانی از کانون الاول و کانون الاخر یاد میکند، در فارسی واژه کانون بهر دو معنی بکار رفته: گرنه هوا خشنمك و تافته گشتست گرم چرا شد چنین چو تافته کانون
(ناصر خسرو ص ۳۵۴)

همو گوید:

نثار آرد عروسان را بیستان ز گوهرهای الوان ماه کانون (ص ۳۲۸)
نگاه کنید به:

Akkadische Fremdwörter Von H. Zimmern, Leipzig 1917 S 32
Babylonisch-Assyrisches Glossar Von C. Bezold, Heidelberg 1926, S. 144

واژه آتش در اوستا آتر ātar؛ آثر āthr؛ آتر ātərə؛ آتر ātr آمده است در پارسی باستان آتر ātar میباشد که در واژه آتر یه دیه Atriya که نام یکی از ماههای پارسی باستان است (نوامبر - دسامبر) و در سنگنبشته داریوش در بغستان (بیستون) بجای مانده است، لفظاً یعنی ماه ستایش آذر. آذر همان واژه پارسی باستان است که تا، به ذال برگشته است، در پهلوی آتور ātur همچنین آتش ātaš آمده است.

واژه آتش همان واژه «آتر» اوستایی و پارسی باستان است که در حالت فاعلی (Nominatif) بمارسیده است و بهمین حالت در اوستا بکار رفته: آتش ātar چنانکه در فرگرد (فصل) ۵ و نندیداد پاره ۹ و جز آن. آتش یگانه واژه ای نیست که با علامت فاعلی باستانی، در فارسی بجای مانده باشد. نام دوتن از پادشاهان هخامنشی که کورش و داریوش باشند نیز با همین نشان بمارسیده است. این نامها با حروف او (u) انجام یافته: کورو Kuru، دار یو او Dārayavau (لفظاً دارنده و هی = بهی) در حالت فاعلی علامت «ش» میگیرد: کوروش Kurush؛ دار یو اوش Dārayavaush (منم کورش؛ گفت داریوش). دیگر از واژه هایی که با نشان «ش» باستانی بمارسیده، واژه «مجوس» است، در اینجا «ش» به «س» برگشته است. در پارسی مگو Magu چندین بار در سنگنبشته بیستون آمده و در اوستا مغو Moghu و در پهلوی و فارسی مَغ شده^۱، از همین واژه است «موبد» نامی که به پیشوای دینی زرتشتی دهند (در پهلوی مغوپ) مگوش با همان نشان «ش» فاعلی از پارسی باستان بزبان ارامی در آمده و پس از آن بهیئت «مجوس» بزبان عربی در آمده و از آن همه پیروان دین

۱ - یکبار در یسنا ۶۵ پاره ۷ مغوتیش moghu-tbish آمده، صفت است

بمعنی مغ آزار یا کسی که مغان را بیازارد

۲ - از عدو آنگاه کن حذر که شود دوست و ز مغ ترس آن زمان که گشت مسلمان

ابوحنیفه اسکافی

چو شب رفت و بردشت پستی گرفت هوا چون مغ آشپزستی گرفت

عنبری

مزدیسنا یا زرتشتیان اراده کنند^۱

اما اینکه از واژه آتش *atarš* در حالت فاعلی، در فارسی حرف «را» افتاده، آتش گفتند، اینگونه افتادگی در فارسی همانند بسیار دارد، از آنهاست واژه کرشور *Karshvar* که در فارسی کشور شده؛ ارشک *Aršaka* که در سنگنبشتهای هخامنشی آمده و این همان نامی است که امروزه اشک (اشکانیان) گوئیم؛ ارشتات *Arštāt* نام یکی از ایزدان زرتشتی است، در پهلوی ارشتات و در فارسی اشتاد شده، ایزدی است که نگهبانی روز ۲۶ هرماه با اوست و نام کسی است^۲، ترشن *tarshna*، در فارسی تشنه گوئیم^۳؛ واژه پاشنه در اوستا و پارسی باستان بجای مانده اما در سانسکریت پارشنی *pārshni* به همین معنی بجای مانده، و این میرساند که در زبانهای باستانی راجع ایران زمین هم این واژه، حرف «را» در برداشت، پرشت *paršta* همان است که در پهلوی و در فارسی

۱- واژه مجوس پیش از اسلام بزبان عربی در آمده و در قرآن یکبار در سوره حج، آیه هفدهم با صابئین و نصاری یاد گردیده است

نگاه کنید به: *Foreign Vocabulary of the Qurân by Arthur Jeffery*, Baroda 1938. p. 259

۲- چو اشتاد و خراد برزین پیر دو دانای گوینده و یاد گیر (شاهنامه چاپ بروخیم جلد ۹ ص ۲۹۱۰ شعر ۲۰)

چنین گفت اشتاد کای شاد کام من اندر نهانی ندارم پیام (شاهنامه چاپ بروخیم جلد ۹ ص ۲۹۱۳ شعر ۷۵)

۳- ترشن: در گوش (درواسپ) یشت پاره ۹، زامیاد یشت پاره های ۶۹ و ۹۶، فرگرد ۷ و ندیداد پاره ۷۰ آمده است در سانسکریت *trsnā* آمده است.

هر چند نمیدانیم که در اوستا و پارسی باستان چه واژه ای بجای واژه «گرسنه» کنونی بکار میرفته، اما هیئت دیگر آن که «گشنه» باشد، میرساند که از قاعده کلی بیرون نیست و حرف «را» پیش از حرف «شین» افتاده است، در بسیاری از گویشهای ایرانی به همین واژه بر میخوریم چنانکه گوشنک *gušnag* در گویش بلوچی و وشنه *vašna* در گویش زرتشتیان (با تبدیل یافتن «ك» به «و» و جز اینها) در پهلوی گورسك *gursak*) نگاه کنید به:

Etymologie des Balûči Von W. Geiger; München 1890 S. 20

و به فرهنگ بهدینان، گردآوری جمشید سروشیان تهران ۱۳۳۵
و به: *Zur Kenntnis der mittelliranischen Mundarten VI Von christian Bartholomae; Heidelberg 1925 S. 65-66*

پشت گویم و در سانسکریت پرشته *pratha* آمده است؛ و *varsha* به معنی درخت است^۱ و در گزارش پهلوی اوستا (= زند) به *vēshak* گردانیده شده و در فارسی پیشه شده و بمعنی جنگل میگیریم، در سانسکریت *vrkṣa* آمده است، واژه فرمودیدن (فراوشیدن) در اوستا و پارسی باستان بجای نمانده اما در زبان دیگر آریایی که سانسکریت باشد پرورش *pra-marsh* در دست است، فراوشت که در فارسی دیده میشود، در سانسکریت پرورش *pra-marshata* میباشد^۲ چنانکه در همه این واژه ها دیده میشود، در فارسی حرف «ر» پیش از حرف «شین» افتاده است، واژه آتش هم پس از در نور دیدن چندین هزار سال، درست از روی قاعده بما رسیده است.

در سخن از آتش فرصتی بدست آمده که واژه *āthravan* = آثروَن (اثوروَن *athaurvan*) را، نامی که به پیشوایان دینی زرتشتی داده شده، یاد آور شوم. چون آتش = آذر در دین مزدیسنا ستوده است، چنین مینماید که آثروَن باید از آثر (= آتش) در آمده باشد و او پیشوایی است که بنگهبانی آتش گذاشته است. همانندی این دو واژه بهم در خود گزارش پهلوی اوستا (زند) در روزگار ساسانیان مایه اشتباه شده است. در فرگرد سوم و نندیداد باره^۳ واژه آثروَن بر میخوریم و آن صفت است بمعنی آذر مند یا از آتش برخوردار. گزارندگان اوستا آثروَن در پهلوی به آسرونومند *āsrônōmand* گردانیده اند و آن را با واژه آثروَن *āthravan* که گفتیم پیشوای دینی است، یکی پنداشته اند و همین مایه اشتباه دارمستتر *Darmesteter* شده که در گزارش اوستای خود آن را بمعنی از پیشو

۱- در فرگرد ۲۲ و نندیداد باره ۱۹ آمده است.

۲- در داستان ویس و رامین آمده:

که شهرو راه مینو را مفرموش سخنهام بگوش دلت بنیوش

(چاپ کلکته باهتمام لیس Lees ص ۵۰ شعر ۱۳)

شهر، زن شاه قارن، پادشاه کشور ماه (ماد) و مادر ویس است، شعری که یاد

شده، در نامه ایست که شاه موبد بشهر نوشته است

برخوردار گرفته است (avec prêtre)^۱

واژه آثرون āthraivan یا اثورون athaurvan و اثورون athaurun بمعنی پیشوای دینی در اوستا بسیار آمده و در همه جا در گزارش پهلوی اوستا به آسروک āsrōk یا آسرون āsravan گردانیده شده است.

همچنین واژه مرکب آثر و پوتهر āthravô puthra که در یسنا، هات دهم یاره ۱۵ آمده (در تأیید āthravô puthri) که صفت است بمعنی آثر بان یوریا کسی که فرزندش پیشوای دینی است، در گزارش پهلوی گردانیده شده به آسروک (بنمن) پسر āsrōk (benman) pusar

بنیاد واژه آثرون بدرستی دانسته نشده است.

دیرگاهی است که بخش بزرگی از سرزمینهای شمال غربی ایران آتورپاتکان Aturpatakân نامیده شده است این نام در نوشتهای یونانی اتروپتنه Atropatene و در نوشتهای ارمنی اترپتکان Atrpatakân یاد گردیده است و همان است که امروزه آذربایجان (آذربایگان = آذرباذگان) گوئیم^۲، بسادر نوشتهای تازی آذربایجان آمده است. شک نیست که در این نام واژه آذر (= آتش)

۱- نگاه کنید به: Zend-Avesta par J. Darmesteter. Vol. II p. 34

و به: Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 66 und 324

بنفی در فرهنگ سانسکریت خود درجایی که واژه سانسکریت athraivan را یاد میکند مینویسد:

athraivan (barrowed from the Zend āthra-van, derived from ātar, fire)

1 a priest, 2 the name of a Rishi or saint, 3 The Atharvaveda

ناگزیر اینهم سهوی است از بنفی. āthraivan سانسکریت با آثرون āthraivan اوستایی یکی است اما بن واژه چنانکه گفتیم روشن نیست

نگاه کنید به: Sanskrit English Dictionary by Benfey p. 13

و به: The Practical Sanskrit-English Dictionary by Vaman Shivram

Apte Bombay 1924

آنچه نگارنده در دومین گزارش گاتها، بخش نخست صفحه یف و صفحه یص نوشته ام و آثرون āthraivan را از آثر = آذر یاد کرده ام، نیز اشتباهی است

۲ - گزیده هرچه در ایران بزرگان ز آذربایگان وری و گران (ویس ورامین)

بجای مانده ، اما این سرزمین بدین روی که در آنجا آتشکده‌های بسیار بوده ، چنین خوانده نشده است آنچنانکه یاقوت حموی (۵۷۵ - ۶۲۶) پنداشته مینویسد : آذر در پهلوی آتش و بایکان بمعنی نگهبان است چون در آنجا آتشکده بسیار بوده ، چنین نامیده شده است^۱

ابن خردادبه (درسده سوم میزیسته) نوشته که اسپهبد شمال در روزگار ان فرس ، آذرباذکان اسپهبد خوانده میشد^۲ . بزودی خواهیم دید که نوشته ابن خردادبه ، نزدیکتر بوجه تسمیه آذربایجان است .

در نامه پهلوی شهرستانهای ایران آمده : بت کوست آتورپاتکان شترستان گنجک فراسیاک تورکرت - شترستان آتورپاتکان ، ایران گوشسپ - آتورپاتکان سپاهیت کرت : در کرانه آذرباتکان شهرستان (پایگاه) گنجک را افراسیاب تورانی ساخت - پایگاه آذرباتکان را ایران گشنسپ ، سپهبد آذرباتکان ساخت . در اینجا از دو پایتخت زمستانی و تابستانی شهریاران آذربایجان یاد گردیده که یکی از آنها گنجک بوده ، در نزدیکی تخت سلیمان کنونی که ساخته افراسیاب تورانی پنداشته شده و پایگاه زمستانی که از آن نام برده نشده بایستی اردبیل باشد که آن ساخته ایران گشنسپ ، سپهبد آذرباتکان شناخته شده است . از این دو پایگاه باستانی آذرباتکان

۱- آذربایجان ... قال ابن المقفع ، آذربایجان مسماء باذرن ایران بن الاسود بن سام بن نوح علیه السلام و قيل آذرباذن بیوراسف و قيل بل آذر اسم النار بالفهلوی و بایکان معناه الحافظ والغازن فکان معناه بیت النار اوغازن النار و هذا شبه بالحق و احری به لأن بیوت النار فی هذه الناحیه کانت کثیره جداً ... دردنبال این گوید : مردم آذربایجان را گویشی است که آن را آذریه خوانند و جز از خودشان ، کسی آن را در نمیابد ... آذربایجان در روزگار عمر گشوده شد و مرزبان آنجا با حذیفه سازش کرد که هشتصد هزار درهم بپردازند باین شرط که دیگر کسی را از مردم آذربایجان نکشند و برده نگیرند و آتشکدها را خاموش نکنند ... و مردم «شیز» را در آراستن جشنهای دینی باز ندارند . نگاه کنید یاقوت چاپ مصر ص ۱۵۹ - ۱۶۰

ابن الفقیه (در کتاب البلدان سال ۲۹۰) پیش از یاقوت ، نوشته که بگفته ابن المقفع ، آذربایجان نام آذرباذن ایران ... و بروایت دیگر بنام آذرباذن بیوراسف ، نامیده شده است . دردنبال این نوشته : مغیره بن شعبه در سال ۲۲ آذربایجان را بگشود . نگاه کنید به کتاب البلدان چاپ لندن ۱۳۰۲ ص ۲۸۴ .

۲ - و کان اصبهذا الشمال علی عهد الفرس بسمی اذرباذکان اصبهذا . نگاه کنید به المسالك والممالك ، چاپ لندن ۱۳۰۶ ص ۱۱۸ .

(آذربایجان) بازسخن خواهیم داشت .

شك نیست که سرزمین آذربایجان بنام خاندان شهریاردانی که در آنجا از روزگار اسکندر فرمانروایی داشتند، بازخوانده شده است. آتربات از نامهای بسیار رایج ایران باستان بوده و این نام لفظاً یعنی آذرپناه یا کسی که ایزد آتش او را نگهدارسته یا فرشته پاسبان آتش، پرستار اوست.

این نام از دو جزء درآمیخته. از آتر (= آذر) و پات pāta که اسم مفعول است از مصدر پā که در اوستا و پارسی باستان بمعنی نگاهداشتن و پاس داشتن و پناه دادن بسیار بکار رفته است^۱ همین واژه است که در پارسی پاییدن شده است. این نام خود میرساند که ایرانیان آتش را بزرگ و گرامی میداشتند و خود را پناه و پشتیبانی فرشته نگهبان آن میسپردند .

جزء «کان» که بنام سرزمین پیوسته : آتورپاتکان (معرب آن آذربایجان) همان است که در بسیاری از نامهای سر زمینهای دیگر ایران هم دیده میشود ؛ از آنهاست کلپایگان (کلپادگان = گرباذگان معرب آن جرباذقان = جرباذقان) .

در فروردین یشت باره ۱۰۲ « آتربات » که یکی از پاکان و پارسایان است باچندتن از پارسایان دیگر که نامهای همه آنان باواژه آذر درآمیخته یاد گردیده اند و فرورهایشان ستوده شده اند^۲

در میان ناماوران روزگاران پیشین ، آتربات ، همزمان شاپورد دوم، شاهنشاه

۱ - نگاه کنید به « یادداشتهای گاتها » صفحه ۲۵ شماره ۳

۲ - این نامها در باره ۱۰۲ فروردین یشت چنین آمده: آترو نوش Atərə-Vanuš

(یعنی دوستار آتش)؛ آتربات Atərə-pāta (آتش پناه)؛ آترداد Atərə-Dāta (آتش داد)؛ آترچیتهر Atərə-ēithra (آتش چهر)؛ آترخوار Atərə-xvārenah (آذر خره = آتشفر)؛ آترسوه Atərə-Savah (آتش سود)؛ آترزنتو Atərə-Zantuu (آتش پرگه)؛ آتردینگو Atərə-Dainhu (آتش کشور) .

پیدا است که این چهار نام پسین یعنی: کسیکه فره آذر ایزدی از آن اوست - کسیکه از سود فرشته نگهبان آذر بهره و راست - کسی که از سود ایزد آذر، پرستار پرگه (ایالت) برخوردار است - کسیکه ایزد آذر، پاسبان کشور، پشت و پناه اوست . نگاه کنید بجلد دوم یشتها گزارش نگارنده ص ۸۵-۸۷

ساسانی (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) درخور یاد آوری است. اوموبدان موبد ایران بوده و همان کسی است که خرده اوستارا از اوستای بزرگ گرد آوری کرده، تا از برای ستایش و نیایش و نماز روزانه و هنگام جشنهای دینی بهدینان بکار آید و بمیانجی موبدان و هیربدان نیازمند نشوند. این آتریات از پاکان و بزرگان دین مزدیسنا بشمار میرود. یکی از نامه های پهلوی که امروزه در دست داریم و اندرز آتریات نامیده شده، بهمین موبدان موبد که گویا از سرزمین کیلان^۱ (؟) بوده؛ بازخوانده شده است^۲

یکی دیگر از این ناموران که نامش جاودانی گردیده و بخشی از میهن مابدو باز خوانده شده، آتریات همزمان داریوش سوم شاهنشاه هخامنشی (۳۳۶-۳۳۰ پیش از میلاد مسیح) است. اوزماد و از سپهبدان بوده، در جنگ اسکندر، سرداری گروهی از لشکریان سرزمینهای ماد را داشته است. چندتن از تاریخ نویسان باستانی یونانی او را در این کارزار یاد میکنند، از آنان است اریانوس Arrianos^۳ (۹۵-۱۷۵ میلادی) که نوشته: اتروپاتس Atropates (= آتروپات) از ماد، در جنگ اسکندر و داریوش در گوگملا^۴، سردار گروهی از جنگاوران بود. این آتروپات پس از آنکه اسکندر بایران دست یافت، پدرزن پردیکاس Perdikkas گردیده و او یکی از دوستان نزدیک اسکندر و از سرداران بزرگ لشکر وی بود، همان کسی است که اسکندر در هنگام مردن مهر خود را بنشان محبت و اعتماد بدو سپرد.

چنانکه میدانیم اسکندر بامید یونانی کردن ایران، گروهی از سرداران خود را بر آن داشت که دخترانی از بزرگان ایران بزنی برگزینند. در جشن بسیار بزرگ و

۱- نگاه کنید به خرده اوستا گزارش نگارنده ص ۳۰-۴۱

۲- Arrianos, Anabasis 3.8,4 übersetzt und erklärt Von C. Cless. - Stuttgart 1862 S. 104

۳- گوگملا Gaugemâla جایی است در سرزمین آشور در شمال غربی اربل Arbela. در اینجا داریوش در ۲ اکتبر ۳۳۱ پیش از میلاد از اسکندر شکست سخت یافت و بناچار روی از پهنه کارزار بگردانید. با این شکست راه پایتختهای هخامنشیان چون بابل و شوش و پارس (تخت جمشید) بروی دشمن باز شد - گوگملا نزدیک ویرانه نینوا تقریباً در ۷۰ میلی شمال غربی اربل در کنار رود گومل واقع است. نگاه کنید به مدن العراق القديمة تألیف درونی مکای ترجمه یوسف یعقوب مسکونی، بغداد ۱۳۷۱ ص ۱۴۸

باشکوهی که در شوش آراستند، در یکشب هشتاد تن دختر از خاندان بزرگان ایران، زنان سرداران مقدونی گردیدند، نامهای گروهی ازین سرداران مقدونی و نامهای خاندان زنانشان درنوشتهای نویسندگان یونانی یاد گردیده، از آنان است پردیکاس که دختر آتریات، اسپهبد را بزنی گرفت.^۱

خود اسکندر چندین زن ایرانی گرفت، يك دوتن از آنانرا یادخواهیم کرد. داریوش سوم در سال ۳۳۰ پیش از مسیح بخیانت کشته شد، هماوردا و اسکندر هفت سال پس از او در ۱۳ ژوئن ۳۲۳ که ۳۲ سال و هشت ماه داشت، پس از ۱۲ سال و هشت ماه شهریاری، در بابل، در کاخ نبوکدرز Nebukadrezar مرد و امپراتوری پهنای وی بی شهریار ماند. سران لشکر وی انجمن کردند و همین پردیکاس پیشنهاد کرد که فرزند آینده رُخسان^۲ (روشنك)، زن اسکندر که در آن هنگام شش ماهه آبستن

۱ - نگاه کنید به: Eranische Alterthumskunde Von F. Spiegel

II. Band, Leipzig 1873 S. 577-8

۲ - رُخسان که یونانیان Rōxanes یاد کرده اند اوستایی آن باید رنوخشن raoxsna باشد که در فارسی روشن گوئیم. نام این دختر در شاهنامه و تاریخ طبری و تاریخ ابن الاثیر و در مجمل التواریخ و در فارسنامه و جزاینهاروشنك یاد گردیده و دختر داریوش سوم پنداشته شده است. در شاهنامه آمده: همینکه اسکندر از زخمی شدن داراب آگاه شد خود را بشتاب بیالین وی رسانید، داراب در هنگام جان سپردن در اندرزهای خود بدو گفت که دخترش روشنك را بزنی گزیند:

نگه کن بفرزند و پیوند من	بیوشده رو بان دلبد من
زمن يك تن دختر من بخواه	بدارش بآرام. در پیشگاه
کجا مادرش روشنك نام کرد	جهان را بدو شاد و پدram کرد
نیایی ز فرزند من سر زنش	نه بیفاره از مردم بد کنش
بیاراید این آتش زردهشت	بگیرد همی زند و استا بمشت
نگه دارد این فال و جشن سده	همان فر نوروز و آتشکده

(شاهنامه چاپ بروخیم جلد ۶ ص ۱۸۰۳)

طبری گوید: فسأله دارا أن يتزوج ابنته روشنك و برخی حقها و معظم قدرها. همچنین است در همه کتابهایی که از داراب و اسکندر سخن داشته اند، همچنین نظامی در اسکندرنامه خود در گرفتن اسکندر دختر دارا را آورده که اسکندر از برای خواستگاری این دختر یکی باصفهان فرستاد:

جهان پادشا را چنین است کام بصمت سرایی چنین نیکنام ✽

بود بیادشاهی برگزیده شود، پس از گفتگوی بسیار این پیشنهاد پذیرفته شد و آن فرزند هنوز زاییده نشده را پادشاه خواندند و خود بردیکاس فرمانروای امپراتوری گردید. کودک کی که پس از چندماه دیگر بجهان روی آورد و اسکندر نامیده شد، پس از چند سالی بفرمان پادشاه مقدونیه کساندرس Kassandros پسر انتیپاتور Antipator با مادرش رخسان گشته شدند.

فرمانروایی بردیکاس دیری نپایید، در هنگامی که بجنک بطلمیوس Ptolemäos بمصر لشکر کشیده بود، سربازان خود او که از خوی بد وی بسته آمده بودند، ریختند بچادر وی و کارش را ساختند.

چنانکه میدانیم پس از اسکندر که در همه نوشتههای پهلوی از برای آسیب فراوانی که از او بایران رسیده، گجستک سکندر (اسکندر ملعون) خوانده شده، سرداران

☆ که روشن شود روی چون عاج او شود روشك درة التاج او
 بروشن رخس چشم روشن کند بدان سرخ گلخانه گلشن کند
 (سکندرنامه ، جلد پنجم از خمه نظامی چاپ بمبئی ۱۲۶۵ ص ۶۲)
 آنچه درباره اسکندر در نوشتههای نظم و نثر مایاد گردیده افسانه ای بیش نیست و بهیچروی نباید ارزش تاریخی بآن داده شود. بگفته نویسندگان یونانی که در لشکر کشی اسکندر بایران همراه وی بودند و پس از آن گروهی از نویسندگان دیگر یونانی و رومی نوشتههای آنان را در تاریخ خود یاد کرده اند ، روشك (رخسان) دختر یکی از بزرگان بلخ (باختری Bâxtri) بوده بنام oxyartes (این نام باید در پارسی باستان اوخشثر Uxathra باشد) اسکندر در زمستان سال ۳۲۹-۳۲۸ پیش از میلاد در شهر بلخ ماند و در بهار آن سال چند دژ در آن سرزمین بدست وی افتاد . خاندان اوخشثر و در میان آنان روشك بدست دشمن گرفتار آمدند. اسکندر در سال ۳۲۷ روشك را بزنی گرفت ، یکی از آن دژها که بدست اسکندر افتاد. سوسیمترس sysimithres یاد گردیده، پدر روشك فرماندار این دژ بود. این دژ در سرپل سنگین در جنوب فیض آباد کنونی در بدخشان واقع بود، نگاه کنید به:

Geschichte Irans Von Ferd. Justi im Grundriss der Iranischen philologie
 2, Band S. 474

یکی دیگر از زنان ایرانی اسکندر، دختر داربوش سوم بوده که در شوش زن اسکندر گردید .

نام این زن را گروهی از نویسندگان یونانی ستهتیر stateira نوشته اند ، فقط اریانوس نام او را با شتابه بر سینه Barsine یاد کرده و او را با یکی از زنان دیگر ایرانی اسکندر بهمین نام اشتباه کرده است .

آزمند او از برای ربودن بخشی از آن امپراتوری، بجا نهم افتادند و از هر سوی ایران آتش‌جنگ میان آنان زبانه میکشید .

درهنگام بیش از بیست سال، خونریزی و غارت و ویرانی، سراسر ایران زمین بزرگ دچار خشم اهریمنی بود. همان سرزمینهایی که در روزگاران هخامنشیان درهنگام بیش از دویست سال با آنهمه نژادها و زبانها و دینهای گوناگون آرام بسر بردند .

در زمان خود اسکندر آترپات بفرمانروایی سرزمینی که پس از آن بنام وی آتورپاتکان خوانده شده، گماشته بود و پس از مرگ اسکندر، هر آشوبی که پیش آمده، او همچنان در سرزمین خود پایدار ماند .

چنانکه میدانیم پس از اسکندر هر بخشی از کشور های وی بدست یکی از سرداران و سران لشکرش افتاد .

خاک ماد دو بخش گردیده ، ماد بزرگ و ماد کوچک ، ماد بزرگ از آن پایتون Peithon که یکی از سرداران بزرگ بوده، گردید و ماد کوچک که آتورپاتکان (آذربایجان) باشد به آترپات سپرده شد .

پس از گذشته شدن پردیکاس که گفتیم جانشینی و سرپرستی کشورهای اسکندر را داشت ، دگر باره آشوبی برخاست ، بسیاری ازین سرزمینها فرمانروایان خود را از دست دادند و سرداران زورمندتری از سران لشکر اسکندر، جای آنان را گرفتند . پایتون هم بناچار جا از برای شهریار دیگری تهی کرد اما در این گیرودارها، آترپات ، ماد کوچک را از دست نداد و خاندان وی پشت در پشت در همانجا شهر یاری داشتند^۱ .

۱ - نگاه کنید به : Diodor Von Sicilien XVII, 107; XVIII, 3 Uebersetzt

Von J. F. Wurm, Stuttgart 1838 S. 1708-9; 1735-6

دیودوروس معروف به سیکولوس Siculus کتاب خود (Bibliotheca Historia) را در میان سالهای ۶۰-۳۰ پیش از میلاد مسیح نوشت.

Curtius Rufus X, 19-20 Verdeutscht Von Johannes Siebelis, Stuttgart 1860 S. 386 - 388

جغرافیا نویس نامور یونانی استرابو Strabo که در روزگار اشکانیان حمیزست و در سال ۶۳ پیش از میلاد مسیح زاییده شده و در سال ۱۹ میلادی درگذشت، از سرزمینهای ماد و خاندان آترپات چنین یاد میکند: «ماد دو بخش است، بخشی از آن را ماد بزرگ نامند و پایگاه آن همدان شهر بزرگی است، کاخ شاهی کشور ماد در همانجا است. هنوز هم این کاخ شاهی بکار پارتها آید، دست کم در هنگام تابستان پادشاهان (اشکانی) در آنجا بسر برند زیرا ماد سرزمینی سرد است و پایگاه زمستانی آنان در سلوکیه است در کرانه دجله، بنزدیکی بابل است، بخش دیگر ماد را آتروپنته Atropatene خوانند. نام این بخش بنام ساتراپ (= خشتهر یاون Xsathra-pāvan) آتروپاتس (Atropates) باز خوانده شده است. اوست که نگذاشت این سرزمین هم پاره‌ای از ماد بزرگ گشته، بزرگ فرمان شهریاری مقدونیها در آید، اینچنین او خود را پادشاه خوانده، آنجا جداگانه کشوری خود کام گردید. هنوز هم جانشینان او از همان خاندان هستند. جانشینان او با پادشاهان ارمنستان و خاندان سلوکوس پس از آن بایارته‌ها (اشکانیان) با زناشویی پیوند و یگانگی بهمرسانیدند.

این سرزمین در مشرق ارمنستان و مغرب ماد بزرگ است و بگوشه‌ای از دریای کرگان و سرزمین مردم کرگان بر میخورد و از سوی جنوب به متینه Matiana پیوسته است.^۱

Junianus Justinus XIII Uebersetzt Von Ernst Schaumann, Prenzlau 1830-1 Drittes Bändchen S. 46.

یوستینوس نویسنده تاریخ Historia Philippica دانسته نشد که کی میزیست، زمان او را در میان سالهای ۱۶۰-۳۰۰ نوشته اند

Geschichte Irans, Und Seiner Nachbarländer Von Alfred Von Gutschmid, Tübingen 1888 S. 16-22;

Geschichte des Alten Persiens Von Ferd. Justi, Berlin 1874 S. 146-148;

Iranisches Namenbuch Von Ferd. Justi Marburg 1895 S. 64 u. 311 u. 262;

Orientalische und Griechische Geschichte Von Wilh. Soltau, Breslau 1913 I. Band S. 406 u. 423-5;

Persian Empire by A. T. Olmstead, Chicago 1948 p. 515

۱ - این سرزمین بنام مردمی که در آنجا بودند باز خوانده شده است، نگاه

Erânshahr Von J. Marquart, Berlin 1901 S. 221

کنید به :

آنچنانکه اپولونیدس Appolonides گفته، آتروپنه از نیرویی برخوردار است که نتوان آنرا خوار گرفت. میتواند ده هزار سواره و چهل هزار لشکر پیاده داشته باشد.

دریای کبودان^۱ در آنجاست، در روی آب آن نمک می‌بندد، اگر کسی ندانسته در آن تن بشوید، بخارش سخت دچار گردد، درمان آن مالیدن روغن است، اگر در آن رخت بشویند، پیوسد مگر آن را به آب شیرین فروبرند.

درست است که مردم اتروپنه همسایگان توانایی چون ارمنیها و پارتیها دارند و گاهی پاره ای از خاکشان بریده میشود، اما آنچه از آنان ربوده شود، پس میگیرند چنانکه Symbace را که بدست ارمنیها افتاده بود، دگر باره باز یافتند. آنان باقیصر (رم) دوست اند، پارتیها را نیز بزرگ میدارند. پایگاه تابستانی شاهان شان در دشتی است بنام گزک Gazaka، پایگاه زمستانی آنان در کاخ استوار (۹) و این همان جایی است که آنتنیوس Antonius در هنگام جنگ با پارتیها محاصره کرده بود ارس Araxes رودی است که اتروپنه را از ارمنستان جدا میکند...^۲

سردار رمی آنتنیوس که استرابو از او نام میبرد در سال ۳۶ پیش از میلاد با بیش از صد هزار جنگجو و پشتیبانی پادشاه ارمنستان ارت و سدس Artavasdes (در پارسی باستان ارت وزده Artavazdah) بجنگ فرهاد چهارم اشکانی شتافت، گنجک (phraaspa =) پایگاه پادشاه آذربایجان که او هم ارت وزده نام داشت، بمحاصره لشکر رم افتاد، پس از کوشش بسیار، در پشت دیوار و باروی گنجک، سپاه رم نومید شده و شکست خورده، بازگشت.^۳

۱ - کبودان همان دریاچه ارمیه (رضاییه) است، از آن سخن خواهیم داشت.
۲ - نگاه کنید به:

Strabo's Erdbeschreibung übersetzt Von Forbiger, Fünftes Bändchen, Stuttgart 1858 S. 51-2

۳ - نگاه کنید به: Parthia by George Rawlinson, London 1893 p. 207-211

و به:

A History of Persia by Sir Percy Sykes Vol. I, Third Edition, London 1930 p. 359-361.

چنانکه دیده میشود در اینجا استرابو از پایگاه زمستانی آذربایجان نام برده است. این پایگاه باید فراداسپ Frādāspa (از پارسی باستان فرادا+اسپ) باشد، لفظاً یعنی اسب خیز. بطلمیوس Ptolemāos ستاره شناس و جغرافیادان یونانی سده یازدهم میلادی این شهر را فراسپ Pharaaspa یاد کرده است. این فراداسپ گویا در یک سرزمین کوهستانی نزدیک ویرانه کنونی که تخت سلیمان خوانده میشود، باشد. بگفته حمدالله مستوفی، مغولها اینجا را ستوریق نامیده اند^۱.

گازک Gazaka که در نوشته استرابو آمده، در نوشته‌های ارمنی گنزک Ganzak خوانده شده است تا گزیر همان واژه گنجک است، بمعنی گنجینه و خانه گنج. در نوشته‌های نویسندگان یونانی و رومی بهیشت‌های گوناگون، بنام این شهر برمیخوریم. پلینیوس Plinius رومی که در سال ۷۹ میلادی در گذشت مینویسد: اتروپتنه Atropatene را رود ارس از ابالت آتن Otene ارمنستان جدا میکند، شهر آن (آذربایجان) گزمه gazae میباشد^۲.

نویسنده دیگر رومی، امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus (۳۳۰-۳۹۰ میلادی) همان کسی که در جنگ شاپور دوم و ژولیانیوس Julianus در لشکر کشی این امپراتور جزء همراهان وی بود در پخش ۲۳ تاریخش فصل ۶ در سخن از سرزمینهای نزدیک دریای کرگان (خزر) از ماد و اتروپتنه (آذربایجان) یاد کرده مینویسد: آذربایجان مانند ماد (بزرگ) از شهرهای بسیار برخوردار است و از دیهای

۱- حمدالله مستوفی آورده: «در ولایت انجرو دقصبه است، مغول آنرا ستوریق خواند بر سر پشته است، کیخسرو کیانی ساخته است و در آن قصبه سرای است بزرگ و در صحن سرای چشمه است بشکل حوض بزرگ بلکه دریاچه، ملاحان بقعرش نمیتوانند رسید، دوجوی آب هر یک بمقدار آسیا گردانی داریم از آنجا بیرون می آید و چون در می بندند آب حوض زیادت نمیشود و چون میگشایند برقرار جاری است و در هیچ موسم کم و بیش نمیشد و این از نوادر است. نگاه کنید به نزهة القلوب چاپ لیدن ۱۳۳۱ باهتمام لیسترانج ص ۶۴

۲ - Histoire Naturelle De Plinie (Livre VI, chap. XVI, 2) Par M.E.

Littre, Tome Premier, Paris MDCCCLX p. 245

بزرگ که هریک بشهری ماند. گروه انبوهی در این سرزمین زیست میکنند، کوتاه گرفته گویم، اینجا خرم ترین جایی است که پادشاهان میتوانند از برای زیستن برگزینند، همچنین در این سرزمینها خاکهای خوب و بارور فراوان است. در این سرزمین شهر بسیار است، در سر آنها میتوان از Patigran و Zombis و Gazaca (کنجک) نام برد. . . . در همین تاریخ خود از مغان یاد کرده مینویسد: مغان گویند، آتشی را که از آسمان فرود آمده و هیچگاه خاموش نمیشود در آتشدانها نگاهداری میکنند، همچنین از نفت این سرزمین یاد کرده مینویسد ایرانیان این روغن را در زبان خود نفت (naphta) خوانند^۱.

شهر گنجک در روزگارانی که خاندان آتورپات در آتورپاتکان شهریاری داشتند و پس از برچیده شدن شهریاری آنان و دست یافتن خاندان اردوان که از پارتها بودند، بآن سرزمین، همچنان آن شهر پایگاه شهریاران آذربایجان بود. در سراسر روزگار پادشاهی اشکانیان آن شهر مرکز دینی بشمار میرفت و بگواهی نویسندگان مغربی و مشرقی و از آنان است مسعودی که خود در آغاز سده چهارم در سرزمینهای جنوبی دریای گرگان (خزر) بوده، «شیز» همواره پایگاه پادشاهان ایران بشمار میرفت. در «التنبیه» که در سال ۳۴۵ نوشته شده، گوید: «اشکانیان زمستان را در عراق و تابستان را در شیز از شهرهای آذربایجان میگذراندند.

درین روزگاران ما، در آنجا، آثار شکفت انگیز، از بناها و تصویرها برنگهای گوناگون دیده میشود که نمودار سپهر و ستارگان، کیتی و آنچه در آن است از زمین و دریا و آبادانی و کان و گیاه و جانور و اینگونه شگفتیهاست. در آنجا اشکانیان آتشکده ای داشتند که آن را خاندان دیگر پادشاهی ایران نیز بزرگ میداشتند.

این آتشکده «آذر خشی» خوانده شده و آذر در فارسی، یکی از نامهای آتش است و «خشی» در فارسی بمعنی نیک است. هریک از پادشاهان ایران، در هنگام

۱- نگاه کنید به Ammianus Marcellinus, Römische Geschichte, übersetzt von Tross, Ulm 1898 S. 520-523.

درباره امیانوس مارسلینوس نگاه کنید به جلد نخست یسنا ص ۱۰۳

تاجگذاری پیاده بزیارت آن میرفتند و آن را بزرگ و گرامی میداشتند بسا هدیه وره آورد و از هر گونه «خواست» تقدیم آن میکردند و از هر سوی کشور مانند ماهات و ارض الجبال (ماد) نذر هابدانجامی فرستادند.^۱

بسا در روزگار سامانیان، پادشاهان این دودمان، در هنگام تابستان، از پایتخت گرم تیسفون باین شهر مقدس پناه میآوردند و ماههای گرم تابستان را در آنجا بسر میبردند. در نوشتههای پیشینیان بسیار بنام این شهر: کزنا،^۲ جنزه^۳، جزنق و جز اینها بر میخوریم. همچنین نام دیگر این شهر «شیز» در همه جا یاد گردیده است و همه نوشته اند که آذر گشنسپ (گشسپ) آتشکده نامور پادشاهی در اینجا است.

چنین مینماید که «شیز» از نام ایرانی آن معرب شده باشد، چنانکه یاقوت نوشته معرب از جیس است، ناگزیر همان است که در نامه پهلوی «زادسپرم» که یاد کردیم، چست ēst آمده است و در نوشتههای دیگر پهلوی چون دینکرد، شیخ šīš

۱- آذرخش ناگزیر نام دیگری است از برای آذر گشنسپ، یاقوت نیز همین نام را یاد کرده است اما آنچنانکه مسعودی نوشته جزء اخیر این نام مرکب «خش» بمعنی خوب نیست بلکه رخش است بمعنی روشنی و فروغ: آذر + رخش، بنا بقاعده کلی در واژه های مرکب، دو حرف از یک جنس که بهم رسد یکی حذف میشود چنانکه در واژه آذرنگ: آذر + رنک، یعنی آتشین رنک.

آذرخش بمعنی صاعقه گرفته شده، رودکی گفته:

نباشد زین زمانه بس شکفتی اگر بر ما بیاید آذرخشا

نگاه کنید به التنبیه والاشراف، قاهره ۱۳۵۷ ص ۸۳

۲- یاقوت در معجم البلدان گوید: «و قد ذکر غیره (ابو دلف مسعری - المهمل الشاعر) ان بالشیز نار آذرخش و هویت معظم عند المجوس کان اذا ملک ملک منهم زاره ماشياً و اهل المراغة و تلك النواحي یسمون هذا الموضع کزناً» یاقوت جزنق و کزنا را هر یک جداگانه نیز یاد کرده است.

۳- ابن خردادبه در المسالك والممالك (ص ۱۱۹ و ۱۲۱) گوید: «و من المراغة

الی جنزة سنة فراسخ»

و نگاه کنید به: Tabari, Uebersetzt Von T. Nöldeke, Leiden 1879 S. 100;

The Lands of the Eastern Caliphate by G. Le Strange, Cambridge 1930

P. 223-4

خوانده شده^۱ و در شاهنامه چپچست بکاررفته و کهنتر از همه این نوشتها بدراستا چندین بار چپچست *ææcasta* آورده شده است، برخی از دانشمندان گمان کرده اند که این نام از یک نام بومی دیرین معرب شده باشد^۲.

این شهر نامور کی و بدست کی ویران شده، آگاه نیستیم، همچنان بدرستی نمیدانیم این شهر در کجای آذربایجان بوده و ویرانه آتشکده شاهی رادر کجا باید جست.

مارکوارت Markwart لیان کنونی راجای آذرگشنسپ دانسته است^۳.

۱- نگاه کنید به شهرستانهای ایران A Catalogue of the Provincial Capitals of Erānshahr by J. Markwart, Edited by Messina, Roma 1931 p. 108-9 ibid. p. 108-110

۲- در روزگار ان پیش مردمی بنام منتیانی Mantiani در این سرزمینها میزیستند، نام جیس (چست) باید از همین قوم غیر ایرانی که پس از آن ایرانی شدند، یادگار مانده باشد. نگاه کنید بگفتار ارمیه نگارش مینورسکی:

Encyclopédie De l'Islâm, Tome IV p. 1093

۳- مارکوارت پیش ازین گمان میکرد که گنجک (= شیز) همان ویرانه تخت سلیمان کنونی باشد چنانکه در کتاب خود ایرانشهر (Erānshahr) ص ۱۰۸ چنین نوشته است نگارنده نیز به پیروی از گروهی خاور شناسان در نخستین گزارش گاتهای خود، سال ۱۳۰۵ خورشیدی (ص ۲۳) جای شیز و آذر گشنسپ را همان تخت سلیمان کنونی یاد کرده ام. پس از چندی مارکوارت تغییر عقیده داده در پاسخ نامه ای بسکارنده چنین نوشته است: «گنجک یا الشیز پایگاه تابستانی خسرو پرویز، پایگاه زمستانی شهریاران پیشین اتوریات بوده، پایگاه تابستانی این شهریاران فراذه اسپ (یعنی اسپ خبز) خوانده میشده و آن در سرزمینی کوهستانی بوده که امروزه آنجا را تخت سلیمان خوانند. اما گنجک یا الشیز بنا بآنچه در سیاحتنامه ها نوشته شده باید در پیرامون دریاچه ارمیه در سر راه مراغه و تبریز نزدیک لیان باشد. نظر بتعریف مفصلی که مسمر بن المهلل از شیز کرده، بنزدیکی آن کانهها بوده و چشمه نفتی داشته که آتشکده آذرگشنسپ همواره از آن روشن بوده است، چنانکه در باکو». همچنین در برلین میان مارکوارت و نگارنده سخن باین آتشکده کشیده شده و زبانی هم گفتند: آنچه پیش از این در کتاب ایرانشهر نوشته ام و جای آن را ویرانه تخت سلیمان دانسته ام، اشتباهی است. در نامه پهلوی «شهرستانهای ایران» مارکوارت با اشتباه پیشین خود اشاره کرده، جای آذرگشنسپ را در لیان ❖

لیلان دهی است از شهرستان مراغه ، در گوشه جنوب شرقی دریاچه ارمیه افتاده است .

شاید همین لیلان باشد که حمدالله مستوفی در سخن از مراغه ، لیلان آورده :
 « تومان مراغه چهارشهر است ، مراغه و بسوی و دهخوارقان و نیلان » ، در جای دیگر آورده : « نیلان شهر کوچک است و باغستان فراوان دارد ، غله و پنبه و انگور و میوه بسیار آرد و آبش از رود جغتو و ازعیون . . . »

درجایی ندیدم که شهر یا دهی در آذربایجان بنام نیلان یاد شده باشد ، امروزه در آذربایجان جایی باین نام در « فرهنگ جغرافیایی ایران » یاد گردیده ، اینچنین :
 « نیلان ده ، از دهستان ایسل تیمور ، بخش حومه شهرستان مهاباد »^۱ چنانکه دیده میشود این نیلان با نیلان نزهة القلوب حمدالله مستوفی درست در نمی آید .

هانری راولنسون Henry Rawlinson در سال ۱۸۳۸ میلادی ویرانه تخت سلیمان را دیدن کرد و آن ویرانه را جای آذرکشسپ و آن سرزمین را جای شهر شیز (= گنجك) دانست ، از همان زمان گروهی از دانشمندان همانجا را پایگاه
 تکنونی یاد کرده است .

A Catalogue of the prov. Eranshahr p. 110

نگاه کنید به :

(این کتاب پس از مرگ وی بچاپ رسیده است)

مارکوارت که در چهارم فوریه ۱۹۳۰ در ۶۶ سالگی در برلین از جهان درگذشت از بزرگان خاورشناسان است و بویژه در جغرافیای باستانی ایران بی مانند بود ، مندهایی که از پیشینیان ، از یونانیان و رومیان و ارمنیها و ایرانیان و نویسندگان عرب زبان بهار سیده هیچیک آنچنان نیست که بی گفتگو بتوان جای آتشکده آذرکشسپ را نشان داد ، باز در این زمینه سخن خواهیم داشت

۱ - در جای دیگر همان جغرافیا آمده : « مهاباد در ۱۳۱ کیلومتری شهر رضایه (ارمیه) واقع است . نگاه کنید به « فرهنگ جغرافیایی ایران » جلد چهارم استان ۳ و ۴ آذربایجان » تهران مهرماه ۱۳۳۰ ص ۵۱۶ و ص ۵۳۶ . بد بخانه فرهنگستان ایران با برگرداندن بسیاری از نامهای شهر و ده و رود ایران را بنامهای دیگر ، کار را دشوار کرده . این است که باید یاد آور شویم : مهاباد همان ساوجبلاغ است . در فرهنگستان ایران ، واژه های نو تا پایان سال ۱۳۱۸ در صفحه ۱۰۰ آمده « مهاباد = نام جدید ساوجبلاغ . مگری دو محل دیگر باسم مهاباد هست ، یکی در اصفهان و دیگری در ترکستان »

آتش شاهی ایران دانستند.

ویرانه تخت سلیمان در یکصد میلی یا ۱۶۰ کیلومتری جنوب شرقی دریاچه ارمیه افتاده است.^۱ چنانکه دیدیم در هر جا که آذر گشسپ باد گردیده، دور از دریاچه ارمیه نموده نشده، دور بودن ویرانه تخت سلیمان باندازه بیست و شش فرسنگ و نیم از دریاچه ارمیه، خود درخور تأمل است.

از آنچه در باره آتورپاتکان گذشت پیداست که خاندان آتورپات دست کم تا آغاز تاریخ مسیحی در سرزمین فرمانروایی خود پایدار ماندند و در روزگار اشکانیان نیز تا دومین نیمه از سده دوم میلادی استقلال خود را یکسره از دست نداده از شهریاران دست نشاندۀ اشکانیان بشمار بودند^۲

در پایان این گفتار باید یاد آوری کرد که در روزگارانشهریاران آتورپاتکان، گاهی سرزمین فرمانروایی آنان از مرز گذشته بخاکهای همسایه کشیده میشد، بخشی از قفقاز کنونی که دربارینه اران خوانده میشده و پایگاه آن پرتو Partav (مغرب بردعه) بوده، از همان خاکهایی است که گاهی شهریاران آتورپاتکان در آنجا هم فرمانکزار بودند^۳

درین سالهای گذشته، دولت بلشویک روس، آنجا را آذربایجان نامیده، درست و شایسته این بود که آنجا را بنام دیرین خودش «اران» بنامد.

۱- نگاه کنید به: History of Persia by Sykes Vol. I, Third Edition London 1930 p. 360
سیکس ۱۲ ژوئن ۱۹۱۴ درگذشت

باید یاد داشت که يك ميل انگلیسی ۱۶۰۶ متر است.

۲- نگاه کنید به: Geschichte Irans Und Seiner Nachbarländer Von Alfred Von Gutschmid, Tübingen 1888 S. 149-150

۳- نگاه کنید به: Erânshahr Von Marquart, Berlin 1901 S. 118-119

Osteuropäische Und Ostasiatische Streifzüge Von Marquart, Leipzig 1903; نگاه کنید بفهرست به: Bardha'a

The Lands of the Eastern Caliphate. Cambridge 1930 p. 176-179
و به دو گفتار اران Arrân و بردعه Bardha'a از بارتولد W. Barthold در:

Encyclopédie De L'Islam, Tome I P. 466 et 672

و به جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد ترجمه حمزه سردادور، طهران

۱۳۰۸ م ۲۷۹. بارتولد در ۱۹۳۰ در ۶۱ سالگی درگذشت

همچنین بجاست یاد آور شویم که در ایران زمین چندین جا بمناسبت گنجینه و خواسته ، گنجه یا گنجك خوانده شده، از آنهاست غزنه که امروزه شهر کی است در افغانستان و در پارینه پایگاه بزرگی بوده و اکنون کابل جای آن را گرفته است و دیگر گنجه (مُعرب آن جنزه) که پس از اسلام دراران (قفقاز) بوجود آمده. جغرافیا نویسان پیش مانند ابن خرداد به آن را یاد نکرده اند، اصطخری در سرزمین اران، برذعه را از شهرهای بزرگ شمرده و جنزه (= گنجه) را در ردیف شهرهای کوچک آورده است و از برذعه تا جنزه ، ۹ فرسنگ نوشته است. یاقوت جنزه را بزرگترین شهر اران یاد کرده و از برذعه تا آنجا ۱۶ فرسنگ دانسته است^۱. گنجه دراران جای برذعه را گرفته پایگاه آن سرزمین گردید. شك نیست که نام گنجه در « اران » از نام گنجك پایگاه آذربایجان برداشته شده، از همان پایگاهی که بسا کهنتر از تاریخ پیدایش اسلام است و گفتیم که ویرانه تخت سلیمان کنونی نمودار آن پایگاه دیرین است .

در میان شهرهای آباد و گنجور ایران زمین، گنجك و پرستشگاه شاهنشاهی آن آذرکشسپ از چیزهای بسیار گرانبها انباشته بود در جك خسرو پرویز و هراکلیوس Heraclius (هرقل) شهر و آتشکده آن که بدرستی بنام گنجك برازنده بود ، بغارت رفت و ثروت هنگفتی بدست دشمن افتاد ، از آن شکست و غارت باز سخن خواهیم داشت .

۱- اصطخری نوشته : ولس بالران مدینة اکبر من برذعة. در جای دیگر آورده : من برذعة الى جنزه مدینة ۹ فراسخ (نگاه کنید به مسالك الممالك ص ۱۸۷ و ص ۱۹۳)

یاقوت نوشته : جنزة اسم اعظم مدینة بأران و هی بین شروان و آذربایجان و هی التي تسمیها العامة گنجه ، بینها و بین برذعة سته عشر فرسخاً (نگاه کنید به معجم البلدان جلد ۳ چاپ مصر ص ۱۵۱)
در شاهنامه شهری هم بنام « اران » در مغرب ایران زمین، ساخته قباد ، پادشاه ساسانی یاد شده است :

اران خواند آن شارسان را قباد که تازی کنون نام حلوان نهاد
(شاهنامه بروخیم جلد ۸ ص ۲۲۹۹ شعر ۲۰۷)

چیچست

بزرگترین دریاچه ایران در آذربایجان است، آن را چیچست و کبودان و دریاچهٔ ارمیه و دریاچهٔ ارمینیه و دریاچهٔ شاهی و دریاچهٔ تلا و شور دریا هم خوانده‌اند و درین چند سال گذشته رضائیه نامیده شده است. آنچنانکه نام این دریاچه در نسخهای شاهنامه نادرست، خنجست نوشته شده، بجای چیچست، در نسخهای جغرافیای استرابو Strabo نیز نام دیگر این دریاچه نادرست سپوت Spauta نوشته شده بجای کپوت Kapauta (Kapautan) باید بیاد داشت که حرف «سین» در الفبای یونانی بحرف «کاف» میماند و بآسانی ممکن بوده چنین اشتباهی روی دهد، بویژه که نویسنده یگانه هم باشد. با داشتن دریا های رنگارنگ چون دریای سفید و دریای سیاه و دریای سرخ و دریای زرد و دریای سبز، این دریا هم برنگ کبود بازخوانده شده است. باید این واژه از پارسی باستان کپوت Kapauta باشد. این نام باین آب بسیار برانزده است چه با آنهمه نمکی که دربردارد، کبود مینماید. بسیاری از نامهای این دریاچه که برشمریم کهنسال است. گذشته از نوشته استرابو که گویای نام دوهزارساله این آب مقدس ایران است، در نوشتههای پیشینیان خودمان نیز باین نام و بنامهای گوناگون دیگر آن برمیخوریم. در حدود العالم که بسال ۳۷۲ نوشته شده، چنین آمده: دریای کبودان بآرمینیه درازای او پنجاه فرسنگ است اندر پهنای سی فرسنگ، اندر میان این دریا دهی است کبودان گویند و این دریا! بدان ده بازخوانند و از گرد او آبادانیست و اندر او هیچ جانور نیست از شوری آبش، مگر کرم.

در اینجا باید بگوییم که درست این است: آن ده را بنام این دریا بازخوانده‌اند. در جای دیگر حدود العالم در سخن از کوهها آورده شده:

«و اما اندر دریای ارمینیه یک جزیره است بر او یک دهست آنرا کبودان خوانند جایی با نعمت است و مردم بسیار» باز در سخن از آذرباذگان و شهرهای آن گوید:

«خرتاب شهر کی است خرم وبا آبهای روان بنزدیکی دریای کبودان»^۱

ابن حوقل در سده چهارم هجری نوشته: «بحیره کبودان و فی جانبها الاسفل مدینه ارمیه» باز در سخن از آذربایجان و شهرهای آن از بحیره کبودان یاد میکند.^۲

مسعودی در التنبیه که در سال ۳۴۵ نوشته شده آورده: و بحیره کبودان وهی علی بعض یوم من مدینه ارمیه و بلاد المراه و غیرهما من بلاد آذربایجان و هی اعظم و اغزر و امر و املاح لایتکون ذو روح فیها ایضا و هی مضافه الی قریه فی جزیره فی وسطها تعرف بکبودان^۳ اصطخری نوشته که درین دریاچه ماهی و سک آبی است و این درست نیست^۴ دریاچه ارمیه، ارمینیه یا کبودان را ابوالفداء که در سال ۶۷۲ زائیده شد و در ۷۳۲ در گذشت در جغرافیای خود بنام تلا یاد کرده: «بحیره تلا و هی بحیره ارمیه و البحیره المذكوره بین مراغه و بین سلماس ...» و در جای دیگر همان کتاب گوید: «و ارمیه بالقرب من بحیره تلا الی تقدم ذکرها مع البحیرات فی صدر الکتاب و اما قلعه تلا فهی علی جبل فی جزیره بهذه البحیره کان قد جعل هلاکو احواله فیها لحصانتها و ارمیه مدینه مسوره ... وهی فی الغرب و الشمال عن بحیره تلا علی نحو مرحله منها»^۵.

یاقوت در معجم البلدان دژی را در آذربایجان بنام طلا (= تلا) یاد کرده: «طلا ... و طلا قلعه باذربایجان عجمیه اصلها تلا لانه لیس فی کلام العجم طاء ...» این قلعه ناگزیر یکی از جزیره های آن دریاچه است، شاید قلعه گوگرچن کنونی مراد باشد^۶

۱ - نگاه کنید به حدود العالم چاپ تهران ۱۳۵۲ ص ۹ و ۱۶ و ۹۳

۲ - صورت الارض چاپ لیدن ۱۹۳۸ ص ۳۲۳ و ۳۳۶

۳ - التنبیه و الاشراف، قاهره ۱۳۵۷ ص ۶۵ و نگاه کنید به:

Eranshahr Von Marquart, Berlin 1901 S. 143

نمونه ای از واژه سازی و نامگذاری فرهنگستان در صفحه ۸۹ > فرهنگستان ایران واژه های نو تا پایان سال ۱۳۱۸ > آمده: «کبودان = نام یکی از آبادیهای بخش سفز (کردستان) است که بیشتر آنرا قوتلو مینامیدند <

۴ - مسالك الممالك ص ۱۸۹

۵ - تقویم البلدان پاریس ۱۸۴۰ مسیحیه ص ۴۲ و ۳۹۷

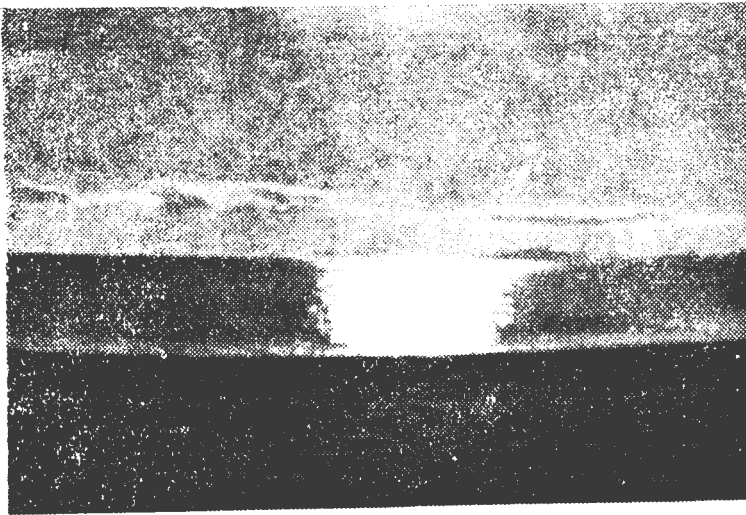
۶ - درباره این قلعه نگاه کنید به گفتار مینورسکی Minorsky (ارمیه)

Encyclo. de l'Islam Tome IV p. 1093.

نگاه کنید به: Dinshah Irani Memorial Volume, Bombay 1948 p. 53

درین کتاب گفتاری است (چیچست) از محمدعلی تربیت که در ۲۶ دی ۱۳۱۸ خورشیدی در گذشت

این دریاچه را گاهی بنام یکی از جزیره‌های بزرگ کوهستانی آن که «شاهی» نام دارد، دریاچه شاهی خوانند، حمدالله مستوفی آن را «شوردریا» هم نامیده است و آن را یاد خواهیم کرد. دیرگاهی است که این دریاچه را بنام شوری که در دو فرسنگی آن است، اُرمیه خوانده اند. چنانکه پیداست این نام از دوازده ارامی در آمیخته: اُور(شهر) و میاه(ماء، آب) مانند نام بیت المقدس: اُورشلیم یعنی شهرِ سلم(سلام)



دریاچه چنچست

نام ایرانی این آب در اوستا بجای مانده چنچست *çæçasta* خوانده شده، لفظاً یعنی درخشان. ناگزیر این آب با نمك فراوانی که در آن آمیخته است و با درخشندگی دلکشی که باتابش خورشید دارد چنین خوانده شده است. در اوستایی که امروزه در دست داریم چندین بار باین نام بر میخوریم. در آبان یشت پاره ۴۹-۵۰ آمده: از برای او (اناهیتا) فدیّه آورد یلِ کشورهای ایرانی، استوار سازنده شهر یاری خسرو، و بروی دریاچه چنچست ژرف و فراخ، سداسب، هزار گاو، ده هزار گوسپند و در خواست که پادشاه توانایی گردد و بهمه دیوان و پریان و مردم بدکنش و ستمکار چیره شود و در پهنه کارزار گردونه اش بهماوردان پیشی گیرد. در گوش (درواسپ) یشت در پاره های ۲۱-۲۲ آمده. از برای او (برای

درواسپ) فدیہ آورد، یل کشور های ایرانی، استوار سازنده شهر یاری، خسرو، و بروی دریاچه چیچست ژرف و فراخ، صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسپند و آب زور. [درخواست] این کامیابی بمن ده، ای نیک، ای تواناترین «درواسپ» که من افراسیاب بزهکار تورانی را در کنار دریاچه ژرف و فراخ بکشم، من پسر کینخواه سیارش نامور که بدروغ کشته شد و از برای کینخواهی اغریث دلیر^۱.

در آتش نیایش پاره ه آمده: [درود] باذر پسر اهورا مزدا، فره [و] سود مزدا آفریده، فره ایرانی مزدا آفریده، فره کیانی مزدا آفریده، آذر پسر اهورا مزدا، کیخسرو، دریاچه خسرو، کوه اسنونت مزدا آفریده، دریاچه چیچست مزدا آفریده، فره کیانی مزدا آفریده.

در دوسیروزه بزرگ و کوچک نیز دریاچه چیچست با آذر و فر ایرانی و فر کیانی و کیخسرو و دریاچه خسرو و کوه اسنونت و کوه ریوند ستوده شده است.

چنانکه دیده میشود این دریاچه با کیخسرو یاد گردیده است. پس ازین خواهیم دید که این پادشاه کیانی را با این دریاچه و با آذر گشسپ، آتشکده بزرگ آذر بایجان که نباید دور از کرانه این دریاچه بوده باشد، سروکاری است.

در بخش هفتم دینکرد که «زرتشت نامه» خوانده شده در دریاچه آن پاره ۳۹ آمده: «آن [فره] بکیخسرو پسر سیاوخش رسید و از [پرتو] آن، او افراسیاب تورانی جادو را با همدست بد کنش وی کرسیوز^۲ و بسیاری زیانکاران دیگر جهان را در «و کیگر»^۳ برانداخت، او همچنین بتخانه کرانه دریاچه چیچست را

۱ - در باره افراسیاب و برادرش کرسیوز که از تباهکاران بود و برادر دیگرش اغریث که از نیکان و دوستان ایرانیان بود نگاه کنید بگفتار افراسیاب در جلد دوم یشتها گزارش نگارنده ص ۲۰۷

و در باره گوش یا درواسپا، ایزد نگهبان چارپایان سودمند بهمان کتاب ص ۳۷۲ نگاه کنید.

۲ - کرسیوز برادر افراسیاب است. او را باز یاد خواهیم کرد. نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۲۰۹

۳ - و کیگر Vakigar کوهی است در بندش فرگرد ۱۲ پاره ۲۰ آمده: و کیگر (= بکیگر) کوهی است که افراسیاب تورانی دژ استواری در آن ساخت و پناهگاه وی بود نگاه کنید به: Sacred Books of the East Vol. V p. 38

آتش بشکست، آن [خانه] سهمگین دروغ را

شك نیست در اوستای بزرگتر که نیاگان ما دردست داشتند، بیش از آنچه امروزه ما در اوستایی که دردست داریم، از دریاچه مقدس چیچست یاد شده بود. درنامه پهلوی دینکرد که دربخش نهم آن ازیست ویک نسک اوستا سخن رفته و مندرجات آنها برشمرده شده، درفرگرد ۲۳ آن، ازفرگرد ۲۲ سوتکرنسک که اثیریمن خوانده شده، یاد گردیده است. بگواهی دینکرد در آنجا بویژه سخن از کیخسرو بوده و کشتن او افراسیاب را ویران کردن او بتکده دریاچه چیچست را^۱. همچنین در نوشتههای پهلوی چندین بار بنام این دریاچه برمیخوریم. در بندهش فرگرد ۷ پاره ۱۴ چیچست با برخی از دریاها و دریاچه‌ها و چشمه‌ها برشمرده شده است.

در فرگرد ۱۲، پاره ۳۶ آمده: «کوه اسپروج^۲ از ور Var (دریاچه) چیچست تا پیارس کشیده شده است» درفرگرد ۱۷، پاره ۷ آورده: «آذرکشپ تا شهر یاری کیخسرو همواره پناه جهان بود. آنگاه که کیخسرو بتخانه (اوزدس چار Uzdes-êar) دریاچه چیچست را برکند (ویران کرد)، آن [آذر] به بش (یال) اسب وی فرونشست، تاریکی و تم (تیرگی) را بزود و روشنی بدید آورد تا اینکه بتخانه برافتاد. در همانجا برکوه اسنونت Asnavant، آذرکشپ را درداتگاس (= دادگاه، آتشکده)، فرو نهاد»

درفرگرد ۲۲، پاره ۱ دریاچه چیچست با دریاچه‌های سوبر Sovbar - خوارزم - فرزندان - زرینمند - آسوست âsvast - خسرو - ستویس Satavê - اورویس

۱ - نگاه کنید به: The Dinkard by Sanjāna. Vol. XIII p. 15

۲ - سوتکرنسک، نخستین نسک اوستاست. نگاه کنید به:

Sacred Books of the East Vol. XXXVII p. 225; The Dinkard by Sanjāna Vol. XVII, Bombay, p. 64

۳ - در شاهنامه چندین بار اسپروز یاد شده یکی از آنها در مازندران است که کیکائوس بر پیش آن فرود آمده:

همی رفت کاوس لشکر فروز بزد گاه بر پیش کوه اسپروز
و دیگر کوهی است در مشرق ایران که افراسیاب گریزان از آن جا گذشت. هیچکدام اینها بکوه اسپروج (= اسپروز) بندهش راست نمیآید.

Urvis بر شمرده شده و درباره ۲ آمده : « من دگر باره گویم ، دریاچه چیچست در آتورپاتکان است ، آبش گرم و از گزند بر کنار است ، هیچ جاننداری در آن نیست ، بن آن بدریای فراخکرت پیوسته است »

درباره ۸ همان فر کرد از بندهش گفته شده : « دریاچه خسرو در بنجاه فرسنگی دریاچه چیچست است » در نامکیهای زاد سپرم فر کرد ۶ باره ۲۲ آمده : « از دریا دو چشمه بر روی زمین گشوده شده ، یکی از آنها چیچست نام دارد ، دریاچه ای که در آن باد سرد نیست و آذر گشسپ پیروزمند در کرانه آن است » باز در نامکیهای زاد سپرم در بخشی که « زرتشت نامه » خوانده شده ، در فر کرد ۱۶ باره ۱۲ چست test در آتورپاتکان یاد گردیده است ^۱ .

در زند بهمن یشت فر کرد ۶ باره ۱۰ از چیچست یاد گردیده و در باره آن گفته شده : « آذر گشسپ در کرانه دریاچه ژرف چیچست است ، آبش گرم و بزیانکاران ناسازگار است » ^۲

در مینو خرد فر کرد ۲ باره ۹۳ آمده : « از بت پرستی و ستایش دیو پیر هیز ، چه پیداست که اگر کی خسرو ، بتکده دریاچه چیچست را بر نمیکند هر آینه درین سه هزار سال ، هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیوس (سوشیانت) که هر یک جدا گانه در پایان هزاره خود ، پدید آیند و جهان را دگر باره بیارایند و پیمان شکنان و بت پرستان را درین کشور بر اندازند - بتیارگی سهمگین تر بودی و رستاخیز روز پسین نه شایستی کردن » .

در مینو خرد فر کرد ۲۷ باره ۵۹ آمده : « و از کی خسرو سود این بود که افراسیاب را کشت و بتکده چیچست را ویران کرد » ^۳ .

SBE Vol. XLVII p. 147

۱ - نگاه کنید به :

Zoroaster The Prophet of Ancient Iran by Jackson

و به :

New York 1901 p. 192 - 3

Zand - i- Vohuman Yasn and Two Pahlavi

۲ - نگاه کنید به :

Fragments by B. T. Anklesaria, Bombay 1957 p. 50;

Sacred Books of the East

در ترجمه وست West فر کرد ۳ باره ۱۰

Vol. V p. 218

۳ - نگاه کنید به : Mainyo - I- Khard by E. W. West, Stuttgart and

London 1871 p. 8 and 32

گفتیم در فرگرد ۷ بندهش باره ۷ آمده که کیخسرو بتخانه کنار دریاچه چپست را ویران کرد و در هنگام گشودن این دژ، آذر به یال اسب وی نشست و تاریکی را از آن دژ برکنار کرد، آنچنانکه کیخسرو توانست در آن راه یابد. پس آنگاه کیخسرو همان آذر را که چراغ راه وی بوده بر بالای کوه اسنونت فرود نهاد و پرستشگاه آذرکشسپ از آن است.

در شاهنامه نیز در بنیاد آتشکده آذرکشسپ داستانی همانند این یاد گردیده است: چون در پایان پادشاهی کیکاوس شوربختی ایران را فرا گرفته بود و دیگر کیکاوس بزهکار از فره ایزدی برخوردار نبود، ایرانیان در پی چاره بودند تا اینکه در شبی ایزد سروش، گودرز را بخواب آمده بدو گفت چاره در این است که کیخسرو پسر سیاوش را بشاهی برگزیند. گیو پسر گودرز رهسپار مرز و بوم توران شد و کیخسرو را با مادرش فرنگیس، دختر افراسیاب، بایران زمین آورد. همه سران ویلان ایران در برگزیدن وی بیادشاهی با همدیگر همدستان نبودند. طوس خواست که فربرز پسر کیکاوس جانشین پدر گردد نه نوه وی کیخسرو که مادرش تورانی است. گیو گفت که شاهی کسی را سزد که از فره ایزدی بهره ور باشد. پس از گفتگوها و برخاشها بر آن شدند که فربرز و کیخسرو را بیازمایند و بگشودن دژ اردیبل بفرستند و هر کدام که بگرفتن آن دژ که دژ بهمن نام داشت و نشستگاه اهرمن بود، کامیاب شود، پادشاهی او را باشد. نخست فربرز با پشتیبان خویش طوس و سپاهیان بدان سوی روی آورد و بان دژ دست نیافت زیرا:

چو نزدیکی حصن بهمن رسید	زمین همچو آتش همی بردمید
زمین سر بسر گفتی از آتش است	هوا دام اهریمن سرکش است
سر باره دژ بد اندر هوا	ندیدند جنگ هوا را روا

سنانهای جنگاوران از گرمی هوا بر افروخت و تنها در زیر زره بسوخت، بناچار پس از يك هفته کوشش، نومید از آنجا بازگشتند. از آن پس کیخسرو با گیو و گودرز و سپاهیان خود باردیبل شتافت. فرمود در نامه ای درود و ستایش کردگار بنکارند:

که اویست جاوید برتر خدای هم اویست روزی ده و رهنمای
 خداوند کیوان و بهرام و هور خداوند فرّ و خداوند زور
 این نامه را بیک نیزه بلندبست و بگیو گفت آن را بدیوار دژ فرو نهد. هماندم
 که نامه بدیوار دژ نهاده شد، خروش ازدشت و کوهسار برخاست، جهان تیره و تاریک
 گردید، پهلوانان جایی را ندیدند. کیخسرو اسپ سیاه خود برانگیخت و بیاران
 گفت دژ را تیرباران کنند گروهی از دیوان نابکار کشته شدند :

وزان پس یکی روشنی بردمید شد آن تیرگی سربسر ناپدید
 بر آمد یکی بباد با آفرین هوا گشت خندان و روی زمین
 جهان شد بکردار تابنده ماه بنام جهاندار و از فر شاه
 از آن روشنی در دژ نمودار شد، کیخسرو اندر آن درآمد، در آنجا شهر
 فراخ و بر از میدان و باغ و ایوان و کاخ دید :

در آنجا که آن روشنی بر دمید شد آن تیرگی سربسر ناپدید
 بفرمود خسرو بدان جایگاه یکی گنبدی تا بابر سیاه
 درازا و پهنای آن ده کمند بگرد اندرش طاقهای بلند
 زیرون چونیم از ننگ تازی اسپ بر آورد و بنهاد آذر گشسپ
 نشستند گرد اندرش موبدان ستاره شناسان و هم بخردان
 در آن شارسان کرد چندان در ننگ که آتشکده گشت بابوی ورننگ
 کیخسرو پس از یکسال در ننگ در آنجا، بنزد پدر بزرگ خود کیکاوس برگشت
 و شاهی برگزیده شد .

در شاهنامه از کوه اسنونت در آذربایجان یاد نگردیده است، این کوه که
 چندین بار در اوستا اسنونت Asnavant آمده و در پاره ۵ از زامیاد یشت بآن
 بر میخوریم، در آغاز آن یشت با پنجاه و سه کوه دیگر ایران زمین بر شمرده شده است
 در بند هشت فر کرد ۱۲ پاره ۲۶ گفته شده : « آذر گشسپ در کوه اسنوند
 آتور پاتکان است . »

همچنین در زادسپرم فر کرد ۱۱، پاره ۹ آمده : « آذر گشسپ، در کوه اسنوند

در آتورپاتکان است .

دراوستا هم دیدیم چنانکه در آتش نیایش و سیروزه که کوه اسنوندبا کیخسرو و دریاچه چیچست یاد گردیده است. از اینکه این کوه در آذربایجان است در آن جای گمان نیست اما در کجای آذربایجان ؟ برخی از دانشمندان آن را سپندکنونی پنداشته اند و برخی دیگر آن را در جایگاه ویرانه تخت سلیمان دانسته اند و نزد آنان آتشکده آذر گشسپ در همانجا برپا بود . ازین ویرانه باز سخن خواهیم داشت. آنچه چنانکه دیدیم در سنت ایرانیان دژ بهمن در اردبیل بوده و کیخسرو آذر گشسپ را در همانجا برپا ساخت ، پس اسنوند هم که پایگاه این آتشکده یاد شده باید در کوه سبلان (سولان) باشد، کوه مقدسی که اردبیل در پایه آن افتاده است. چیزی که هست، از برای جستن جای آتشکده آذر گشسپ، نباید از کرائه های دریاچه چیچست، بسیار دور شویم .

در شاهنامه در سخن از کیخسرو چندین بار از آذر گشسپ یاد شده و یکبار هم بنام دریاچه چیچست برمیخوریم : افراسیاب پس از آنکه از کیخسرو شکست دیده لشکرش پراکنده شد ، خود از بیم گریزان و سرگشته می گشت تا اینکه در بالای کوهی بنزدیک بردع (برذعه = پرتو Partav) درغاری پناه برد . در همان کوه مردی پرستنده و پارسا بنام هوم از خاندان فریدون تنها گوشه ای گزیده خدای را پرستش میکرد . در بامدادی از آن غار که هنگام افراسیاب خوانند ، ناله و فغان مردی شنید که از بخت خویش گله مند و از کرده اش پشیمان است ، دانست که او افراسیاب است، بدرون غار در آمده بازوان وی با کستی خویش سخت به بست و آنگاه که او را از غار بیرون کشیده بنزد کیخسرو که در همان نزدیکی بود میبرد ، در راه افراسیاب چندان ناله و زاری کرد که هوم را دل بسوخت و بند را مُست کرد . آنگاه افراسیاب :

به پیچید زو خویشان در کشید بدربا درون جست و شد ناپدید

همانگاه گودرز و گیو از آنجا میگذشتند ، هوم را بکنار دریا مستمند و خروشان دیدند که دیدگان بآب دوخته داشت . گودرز از او پرسید :

ازین آب دریا چه جویی همی مگر تیره تن را بشویی همی
هوم آنچه رفته بود بازگفت :

دو دستش بزناز بستم چو سنگ بدان سان که خونریز گشتش دوچنگ
ز کوه اندر آوردمش تازیان خروشان و نوحه کنان چون زنان
ز بس ناله زار و سوگند اوی یکی مُست تر کردمش بند اوی
برین جایکه بر ز چنگم بجست دل و جانم از جستن او بخست
درین آب چیچست پنهان شدست بگفتم بتو راز چونان که هست .
گودرز چون این شنید بسوی آذرگشسپ رفت تا کیخسرو را آگاه سازد .
در آن هنگام کیخسرو با نیای خود کیکاوس در آذر بایجان در پرستشگاه آذرگشسپ
بودند . کیخسرو پس از چندی جستجوی بیهوده ، از دست یافتن بافراسیاب نومید
شده روی بدادگاه آورد و بنماز و ستایش پرداخت تا مگر خداوند او را بدست یافتن
آن نابکار کامیاب سازد و کین پدر خود سیاوش را از او بخواهد .
آنگاه که گودرز با آذرگشسپ رسید :

نخستین بر آتش نیایش گرفت جهان آفرین را ستایش گرفت
پیردخت و بگشاد راز نهفت همه دیده با شهریاران بگفت
هم آنکه نشستند شادان براسپ برفتند از ایوان آذرگشسپ

چون بدریا بار رسیدند همچنان هوم را در آنجا ایستاده دیدند . از برای
میرون آوردن افراسیاب از آب برین شدند که کرسیوز برادر افراسیاب را که در بند
ایرانین بوده بکنار دریا آورند و بالهنك بگردنش افکنده آزارش دهند تا از ناله
وزاری وی ، افراسیاب را مهر برادری بجوش آمده ، بیتاب از آب بدر آید . اینچنین
پادشاه توران را از دریا بیرون آوردند ، او و برادرش کرسیوز را کشتند . درست
است که در نسخهای خطی شاهنامه نام این دریاچه ، همه جا نادرست ، خنجست
نوشته شده ، با بودن این نام در کهنترین سند کتبی اوستا و نوشتهای پهلوی شك
نداریم که فردوسی این نام را درست یاد کرده و پس از آن بدست نویسندگان

شاهنامه، خنجست نوشته شده است. حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب که در سال ۷۴۰ نوشته شده چندین بار نام این دریاچه را آنچنانکه باید «چیچست» یاد کرده است: درسخن از آذربایجان آورده «طسوج قصبه است بر دومرحله تبریز بجانب غربی و در شمالی بحیره چیچست افتاده است باغستان بسیار دارد و میوهایش نیکو و بسیار بود هوایش از تبریز گرمتر است و بجهت قرب بحیره چیچست بعفونت مایل ...»؛ «سلماس از اقلیم چهارم است ... شهر بزرگ است ... و آبش از اودیه جبال کردستان میخیزد و بحیره چیچست ریزد باغستان بسیار دارد ...»؛ «ارمیه اقلیم چهارم است ... شهر بزرگ است دورش ده هزار گام باشد برکنار بحیره چیچست افتاده هوایش گرم است و بعفونت مایل و آبش از عیون آن جبال بر میخیزد و بحیره چیچست ریزد ...»؛ «سراو شهری وسط است از اقلیم چهارم از شرقی کوه سبلان ... و آب آن از رودی که بدان شهر منسوب است و از کوه سبلان بر میخیزد و در بحیره چیچست ریزد ...»؛ «مراغه ... و در ما قبل دارالملک آذربایجان بود ... و آبش از رود صافی است که از سهند بر میخیزد و در بحیره چیچست ریزد ...»؛ «بسوی شهری کوچک است و آبش از کوههای آن بر میخیزد و در بحیره چیچست میرود ...» درسخن از بحار و بحیرات آورده: «بحیره چیچست بولایت آذربایجان آنرا دریا شور گویند بلاد ارمیه و اشنویه و دهخوارقان و طروج و سلماس بر ساحل او است و در میانش جزیره و بر آنجا کوهی است که مدفن پادشاهان مغول است آبهای تغتو و جغتو و صافی و سراو رود در او میریزد دورش چهل و چهار فرسنگ باشد^۱.

در نامه پهلوی شهرستانهای ایران که یاد کردیم (ص ۱۲۹) درباره های ۵۶ و ۵۸ آمده: «بسرزمین آنورپاتکان، شهرستان گنجک را افراسیاب تورانی ساخت. شهرستان آنورپاتکان را، ایران گشسپ، سپهبد آنورپاتکان ساخت»^۲.

اینکه درین نامه پهلوی که شاید در روزگار خلیفه عباسی المنصور نوشته

۱- نگاه کنید به نزهةالقلوب چاپ لندن ۱۳۳۱ باهتمام لیسترنج ص ۸۰ و ۸۵

و ۸۶ و ۸۷ و ۲۴۱

۲- نگاه کنید به: A Catalogue of the Provincials of Eranshahr by J. Markwart, Edited by G. Messina; Roma p. 22 and p. 108-110

شده باشد^۱، گنجك ساخته افراسیاب پنداشته شده ازینجاست که در اوستا و بسیاری از نوشتهای پهلوی که بر شمردیم، کیخسرو آرزومند است که افراسیاب را در کرانه چیچست بسزا برساند، همان دریایی که شهر گنجك را در کرانه آن یاد کرده اند.

چیچست دریاچه ایست پرمایه از نمك و شوره و گوگرد و زرنیخ و آنچنان سنگین است که شناوری در آن فرو نرود و هیچگونه جانوری در آن نتواند زیست جز يك گونه كرم كوچك.

این دریاچه ۱۲۹۴ متر بلندتر از سطح اقیانوس است و خود شهر ارمیه ۱۳۳۹ متر بلندی دارد.

چیچست که بزرگترین دریاچه های ایران است، از شمال بجنوب ۱۴۰ کیلومتر درازا و از مشرق بمغرب ۵۵ کیلومتر پهنا دارد و سطح آن ۵۷۷۵ کیلومتر مربع است. رودهای بسیار از هر سوی بدان ریزد چون آجی چای (تلخ رود) و صوفی چای و مردی چای و جغتو و قادر و جزاینها و از تك دریاچه نیز چشمه های جوشنده بآب آن میافزاید. ژرفای این دریاچه از پنج تا پانزده متر است.

چیچست در سرزمین آذربایجان بجای دریاچه مرده (بحيرة المیة) است^۲ در سرزمین فلسطین، آنچنان که کوه سولان (سبلان) در آذربایجان بجای کوه مقدس سیناست (طور سینا). از سولان در جای دیگر سخن خواهیم داشت. دریاچه مرده که در خود تورات دریای نمك خوانده شده (سفر پیدایش فصل ۱۴ فقره ۳) گذشته از اینکه در تقدس یاد آور چیچست است از جهات دیگر هم همانند دریاچه مقدس ایرانیان است و بناهای گوناگون دیگر نیز خوانده شده از آنهاست بحيرة -

۱ - در پایان شهرستانهای ایران پاره ۶۱ آمده که شهر بغداد را ابو جعفر که او را ابودوانیق خوانده ساخت، این ابودوانیق در سال ۱۳۶ بخلاف رسید و در ۱۵۸ مرد گمان میرود پاره ۶۱ شهرستانها افزوده شده باشد و این نامه کهنتر از روزگار این دومین خلیفه عباسی باشد. نگاه کنید به هرمزد نامه ص ۲۶۹

۲ - سورة الارض ابن حوقل طبع لندن ۱۹۳۸ ص ۱۷۰؛ حدود العالم چاپ تهران

المنتنة (دریاچه بدبو)^۱ و بحر لوط. دریاچه لوط ۸۵ کیلومتر درازا و ۴ تا ۱۶ کیلومتر پهنا دارد و سطحش ۹۲۵ کیلومتر مربع است. ژرفای آن در بخش شمالی به ۴۰۰ متر و در بخش جنوبی به ۸ متر میرسد، سطح آبش ۳۹۴ متر پایین تر از سطح اقیانوس است. آبش سبز رنگ و زیباست، چهار تا شش بار سنگین تر از اقیانوس است، زیرانک و گوگرد و حمر (asphalte) و جز اینها در آن بسیار است، تن آدمی در آن فرو نمی‌رود. چندین رود در آن میریزد و از آنهاست اُردُن، رودی که در کرانه آن و از همان آب، حضرت عیسی غسل تعمید یافت^۲

ناصر خسرو در سال ۴۳۸ هجری این دریاچه را دیده و آن را دریای لوط خوانده است، گویا در کهنترین نوشته‌ای که این دریاچه، به لوط بازخوانده شده‌بود همین سفر نامه ناصر خسرو باشد. در آنجایی که از طبریه سخن میدارد، نوشته: «و سوی جنوب شهر دریای لوطست و آن آب تلخ دارد یعنی دریای لوط که از جانب جنوب طبریه است و آب دریای طبریه با آنجا می‌رود و شهرستان لوط بر کنار آن دریای لوطست...»^۳

آری دریای لوط در سرزمین پیغمبران بنی اسرائیل مقدس است، دریای چیچست نیز که در کرانه آن در سنت ایرانیان، و خشور زرتشت بجهان چشم کشوده مقدس است همچنین بنزدیکی همین چیچست پرستشگاه تاریخی آذرگشنسپ برپا بود، همان آتشکده پادشاهی ایران که از بزرگترین و باشکوه‌ترین زیارتگاهان بشمار بود. با اینکه از چند روی دریای چیچست بد دریای لوط همی ماند، باید دانست که پیرامون چیچست یکی از دلکشت‌ترین و خرم‌ترین و بارورترین سرزمین‌های ایران

۱ - ابن الفقیه ص ۱۱۸؛ ابن خرداذبه ص ۷۹؛ اصطخری ص ۵۶؛ محمودی در التنبیه ص ۶۴؛ ابوالفدا در تقویم البلدان چاپ پاریس ص ۲۲۸؛ یاقوت در معجم البلدان در سخن از «اردن» ص ۱۸۶

۲ - نگاه کنید به: Stuttgart Bibel = Atlas S. 36 und S. 4

۳ - نگاه کنید به: Encyclopédie de l'Islam (Bahr - Lüt)

۳ - نگاه کنید به سفر نامه ناصر خسرو چاپ برلین ۱۳۴۱ ص ۲۵

ابن بطوطه که در سال ۷۷۹ هجری در گذشت در رحله خود از «بحیره لوط» نام میبرد نگاه کنید به رحله ابن بطوطه قاهرة ۱۹۳۳ الجزء الاول ص ۴۶

است و پیرامون لوط، بیابانی است سوخته و تفتیده، آنچنانکه طور سینا برهنه‌ویی - بهره از رستنی و گیاه است اما کوه مقدس و سر بر کشیده سولان، از درخت و آب فراوان برخوردار است. در همین ایران زمین، دریاچه دیگری که در تقدس با چیچست برابری تواند کرد، آن دریاچه هامون یازره است، در خاک جهان پهلوانان، سیستان، همان آبی که در هنگام هزاران سال چشم پارسایان بدان سوی بود، مگر از آنجای «سوشیانت» بار هانده بدر آید.

سولان

قبله اقبال قلعه سبلان دان کو ز شرف کعبه وار قطب کمالست^۱
 کوه سولان (= سبلان) در آذربایجان نزد ایرانیان، بجای طور سیناست نزد بنی اسرائیل. در حدود العالم که در سده چهارم هجری نوشته شده، آمده: «دیگر بناحیت آذربایجان کوهیست خرد بنزدیکی اردویل، آنرا کوه سبلان خوانند»^۲. این کوه آنچنان که در اینجا گفته شده، خرد نیست، بلندی آن به ۳۸۲۰ متر میرسد^۳. مگر اینکه زنجیره (= سلسله) کوه چندان کشیده نیست.

۱ - گوینده این شعر خاقانی شروانی است که در سال ۵۹۲ در گذشت، دردنباله آن گوید:

کعبه بود سبز پوش اوزچه پوشد	جامه احرامیان که کعبه حالت
در خبری خوانده ام فضیلت آنرا	خاست مرا آرزو ش قرب سه سالت
رفتم تا بر سرش نثار کنم جان	کوست عروسی که امهات جبالست
چادر بر سر کشید تا بن دامن	یعنی بکرم من این چه لاف معالست
مقعد چندین هزار ساله عجوزی	بکر کجا ماند این چه نادره حالت
موسی و خضر آمده بصومعه او	صومعه دارد مگر فقیر مثالست
هست همانا بزرگ بینی آن زال	چادر از آن عیب پوش بینی زالت
گفتم چادر ز روی باز نگیری	بکر نه شرم داشتن چه مجالست
گفت پس از چارمه که چادر من باد	خرقه کند بهر عرس جای جمالست
از پس بکران غیب چادر غیرت	بفکن خاقانیا که بر تو حلالست

دیوان خاقانی شروانی، بکوشش عبدالرسولی تهران ۱۳۱۶ م ۵۹۶

۲ - حدود العالم چاپ تهران م ۲۲

۳ - بلند ترین قله آن ۴۸۴۴ متر یاد شده است، نگاه کنید به جغرافیای ایران

۱ طبیعی مسعود کیهان تهران ۱۳۱۰ م ۵۸-۵۷

ابن حوقل و ابوالفدا در سخن از ارمنستان و آذربایجان واران، از سبلان یاد کرده و آن را کوه بزرگ خوانده‌اند^۱

سولان روزی آتشفشان بوده ، مانند دماوند در هشتاد کیلومتری شمال تهران که بلندی آن به ۵۶۷۰ متر می‌رسد^۲ و مانند تفتان در بلوچستان که ۴۰۰۰ متر بلندی آن است و هنوز از دهانه آن دود بلنداست و مانند کوه سهند که آن را یاد خواهیم کرد و مانند کوه اروند (الوند) و مانند کوه ارارات و جز اینها. مردم ایران زمین که دیرگاهی است بآتش روی آورده ، از همین کوههای آتشفشان و چشمهای افروزان نفت که یاد خواهیم کرد بنیروی این آخیشج سودمند ، پی بردند .

ناگزیر از همین آتشفشانیها و نمایشهای زیباست که این کوهها ، تقدسی یافته و پرستشگاه مردم این مرز و بوم گردیدند . دست ما امروزه بآستان تاریخ روزگارانی که از سینه این کوههای سربرکشیده ، اخگر فرو میریخت ، نمی‌رسد ، اما دهانهای آنها گویای آتشفشانی پارینه آنهاست . از تاریخ آتشفشانی برخی از کوههای دیگر جهان که چندان دور نیستیم میتوان دریافت که چگونه آنها پس از آرام شدن ، زیارتگاهان مردم کشور خود شدند. کوه فوجی یامه Fouji Yama با ۳۷۷۳ متر بلندی که با سولان برابری میکند و مانند آن و دماوند همواره از برف پوشیده است ، چندی از دهانه خود آتش فرو ریخت تا اینکه در سال ۱۷۰۷ میلادی آرام گردید ، از آن پس مردم ژاپن گروه گروه بزیارت آن کوه که روزی نمایشگاه فروغ خدایی بود ، می‌روند.

از اینکه بگذریم کوههای با شکوه ایران هر چند برخی از آنها برهنه و از دستنیهایی بهره‌اند ، نمودار سترگی کیتی و بزرگی آفریدگار است ، از آنهاست کوهی که بنام خداوندگار ، بغستان (= بیستون) خوانده شده و در سینه آن بزرگترین سنگنبشته جهان در سده پنجم پیش از مسیح ، کنده‌گری شده است .

بوژه سولان نزد ایرانیان مقدس است ، برای اینکه در سنت دیرین ، پیغمبر

۱ - نگاه کنید به صورة الارض ص ۳۳۵ و تقویم البلدان ص ۳۹۹

۲ - ۵۸۹۶ و ۵۶۴۷ متر نیز یاد کرده‌اند ، نگاه کنید به صفحه ۳۹ جغرافیای طبیعی کیهان

زرتشت را با آن سروکاری است از آنجاست که زرتشت رسا گشته به پیامبری برانگیخته شد، آنچنان که موسی پس از خروج از مصر، در دوازدهمین سده پیش از میلاد از بالای کوه سینا، سخنان پروردگار خود را از زبانه آتش شنیده بقوم بنی - اسرائیل رسانید.

در داستان کیخسرو دیدیم که این پادشاه کیانی دژی را که بتکده بود در بالای کوه اردبیل گرفته و ویران کرد و فروغی را که بیالاسبوی برای راهنمایی نشسته بود، در همان دژ فرو نهاد و آتشکده آذرگشنسپ را برپا ساخت.

اینک نوشته برخی از پیشینیان که گویای سنت دیرین ایرانیان است در باره این کوه:

یاقوت در معجم البلدان آورده: «سَبَلان - جبل عظیم مشرف علی مدینه اردبیل من ارض آذربایجان و فی هذا الجبل عدة قری و مشاهدة كثيرة للصالحين و الثلج فی رأسه صیفاً و شتاء و هم يعتقدون أنه من معالم الصالحين و الا ما کن المباركة المزارعة»

حمدالله مستوفی قزوینی در نزهة القلوب آورده: «کوه سبلان در آذربایجان از جبال مشهور است و بلاد اردبیل و سرراه و پیشکین و آباد و ارجاق و خیاو در پای آن کوه افتاده است، کوهی سخت بلند است و از پنجاه فرسنگ دیدار میدهد، دورش سی فرسنگ باشد و قلعه او هرگز از برف خالی نبود و بر آنجا چشمه است اکثر اوقات آب او یخ بسته بود از غلبه سرما و در عجایب المخلوقات از رسول عم مرویست من قراء فسمبحان الله حين تمسون و حين تصبحون وله الحمد فی السموات و الارض و عشیاً و حين تظهرون یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یحیی الارض بعد موتها و كذلك تخرجون کتب الله تعالی له من الحسنات بعد و ذلك بمقدار ورقة نلج یسقط علی جبل سبلان و ما سبلان یا رسول الله قال جبل من بین ارمینة و آذربایجان علیه عین من عیون الجنة و فيه قبر من قبور الانبیاء و در تاریخ مغرب گوید که آن چشمه را آبی در غایت سرد است و در حوالیش چشمهای آب سخت گرمست و سوزان و جاریست»^۱

نزهة القلوب در سال ۷۴۰ هجری نوشته شده و حدیثی که از عجایب المخلوقات

(وغرایب الموجودات) نقل کرده از زکریا بن محمد بن محمود قزوینی است که در سال ۶۰۰ در قزوین زاییده شده و در سال ۶۸۲ در عراق درگذشت. صدسال پیش از زکریا بن محمد قزوینی «عجایب المخلوقات» نام کتابی بود، گرد آورده احمد طوسی بزبان فارسی، قزوینی بسیاری از مطالب آن کتاب را بزبان عربی گردانیده و بعنوان کتاب، «غرایب الموجودات» را افزوده است^۱ بنا براین آنچه قزوینی دربارهٔ سبلان نوشته، بسا پیشتر از روزگار او در میان ایرانیان رواج داشت.

در عجایب المخلوقات فارسی پس از حدیثی که یاد کردیم چنین ترجمه شده: «ابوحامد اندلسی گوید سبلان بقرب مدینه اردبیل است از کوههای عالیست بر سر کوه چشمه ایست درغایت سردی بود و گرد بر گرد کوه چشمهای گرم هست بیماران قصد آن کنند و درین کوه اشجار بسیار بود و هر حیوان که از آن اشجار بخورد در ساعت هلاک شود ابوحامد گوید دیدم که چارپایی قصد آن میکرد و چون نزدیک آن شدی بر میدی و در سر کوه دهی بود از قاضی آنجا پرسیدم گفت آنرا جن حمایت میکند و گفت درین ده میخواستم که مسجدی بنا کنم حاجت افتاد بصخری چند از بهر قواعد روزی بر خواستم دیدم در مسجد چند سنگی افتاده از بهر قواعد، روزی بر خواستم دیدم تراشیده اند سنگهارا بغایت خوب»

شك نیست مطالبی که با این همه سادگی درباره سبلان یاد کرده اند، بخوبی میرساند که این کوه در سنت دیرین ایرانیان جنبهٔ تقدسی داشته و آنچه در باره آن در میان ایرانیان سینه بسینه میگردیده، بعد ها رنگ و روی اسلامی بآن داده شده است^۲. بسیاری از امامزاده‌های ایران که در همه جای این کشور، در کوه و دره و دشت دیده میشود، در پارینه آتشکده یا پرستشگاهی بوده که امروزه بنام و عنوان دیگری، زیارتگاه و طرف توجه مردم میباشند.

۱ - نگاه کنید به: Encyclopédie de l'Islam, Tome II p. 891

۲ - در عجایب المخلوقات قزوینی دربارهٔ کوه اروند (الوند) که گفتیم آنهم مانند سولان روزی آتشفشان بوده همان حدیث را که در بارهٔ سولان از رسول نقل کرده در بارهٔ اروند از امام جعفر صادق نقل کرده: ان فيه عینا من عین الجنة، نگاه کنید به حاشیه حیات الحیوان دمیری جزء اول، مصر ص ۲۵۶ و ص ۲۶۸

زکریا بن محمد قزوینی در کتاب دیگرش «آثار البلاد و اخبار العباد» آورده :
 زرتشت از شیر آذربایجان بود و چندی از مردم کناره گرفت و در کوه سبلان بسر
 برد و از آنجا کتابی آورد نامزد به بستا ۱۰

شهرستانی که گویا در سال ۵۴۸ هـ در گذشت در کتاب الملل والنحل از تولید
 روح زرتشت در کوهی از آذربایجان یاد میکند ، هر چند که ازین کوه نام نمبرد ،
 اما آن کوه باید همان سولان باشد ، در ترجمه فارسی ملل و نحل که بدستاری
 افضل الدین صدر ترکه اصفهانی در سده نهم هجری انجام گرفته چنین آمده :
 « [خداوندگار] روح زرتشت در شجره که در اعلی علین بود انشا فرمود و در
 قله کوهی از کوهها ، آذربایجان آن درخت را غرس فرمود از آن شیخ زرادشت
 بشیر گاو ممتاز گشت و بدر زرادشت آن شیر بیاشامید و آن شیخ بنطفه اومتصور
 گشت و در رحم مادرش مضغه گشت و چون متولد شد لب بخنده بگشود و
 آوازه آن بهجه هر که حاضر بود بشنود ... » ۲

میرخواند در روضة الصفا در ذکر سلطنت گشتاسب آورده : « در تاریخ بنا کنی
 و معجم مسطور است که زردشت حکیم در زمان اوظاهر شد ... و در همان دم که
 زردشت متولد گشت بخندید چنانکه تمام حضار بمجلس آواز او را شنیدند و چون
 بزرگ شد بجلی از جبال اردبیل بالا رفت و از آنجا فرود آمد و کتابی در دست
 و میگفت که این کتاب از سقف خانه که بر این کوه واقع است نازل شد ... و یکی
 [دیگر] از آن حکایات این است که آتشی در دست داشت و دست او نمیسوخت و
 چون گشتاسب بمجلس وی در آمد آنرا بدو داده دست او نیز نسوخت و بدست

۱- نگاه کنید به یشتها جلد ۲ گزارش نگارنده ص ۳۰۸

۲- خندیدن زرتشت در هنگامی که بجهان چشم گشود در بسیاری از نوشتههای
 بهلوی و فارسی یاد شده و پلینیوس و نویسندگان دیگر هم آنرا آورده اند . این سنت
 بخوبی اعتقاد ایرانیان را بزندگی مبرسانند از اینکه پیامبر آنان خندان جهان روی آورد.
 نگاه کنید جلد ۱ یستا ، گزارش نگارنده ، ص ۲۰-۲۱

دیگران نیز رسیده حرقتی ظاهر نگردید^۱

در نوشته‌های برخی از نویسندگان یونانی و رومی نیز بگوشه گیری زرتشت، پیش از برانگیخته شدن پیغمبری، برمیخوریم، پلینیوس Plinius که در هنگام آتشفشانی وزو Vésuve در سال ۷۹ میلادی از برای تماشا بآن کوه آتشفشان نزدیک شده و جان خود را از دست داد، چنین یاد میکند:

«گویند زرتشت هنگام سی سال گوشه گرفت و خورش وی بنیری بود که تباه نمیشد (يك گونه مانده)^۲ ناگزیر نیچه Nietzsche فیلسوف آلمانی که در ۲۵ اوت ۱۹۰۰ درگذشت، همین نوشته‌ها را بیاد داشت که کتاب خود را بنام «چنین گفت زرتشت» (Also sprach Zarathustra) چنین آغاز میکند: «هنگامی که زرتشت سی ساله بود، زادگاه و دریاچه زادگاه خود را بدرود گفت و بکوهی رفت. در اینجا است که او از خرد خویش برخوردار گردید و در هنگام ده سال از تنهایی خسته نشد تا اینکه دوش دگرگون گردید، پس آنگاه بامدادان، در سپیده دم، برخاست و روی بخورشید کرده گفت...»

۱- میرخواند در سال ۹۰۳ درگذشت، نگاه کنید به روضة الصفا باهتمام هدايت طهران ۱۲۷۰ هجری جلد اول در ذکر پادشاهی گشتاسب. میرخواند مآخذ خود را بنا کتی و معجم یاد کرده است. تاریخ بنا کتی به روضة اولوالالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب خوانده شده و در سال ۷۱۷ نوشته شده و نویسنده آن ابوسلیمان داود بنا کتی است - از شهرهای ماوراءالنهر- نگاه کنید به ازسعدی تاجامی تألیف برون ترجمه علی اصغر حکمت تهران ۱۳۲۷ شمسی ص ۱۲۲-۱۲۳

تاریخ المعجم فی آثار ملوک المعجم، تألیف فضل الله الحسینی است که گویا در سال ۷۹۸ هجری مرد این مؤلف هر آن تمصب اهریمنی که در دل انباشته داشت، با عباراتی شکفت انگیز، فرو ریخت و آن را المعجم نامید. نگاه کنید به المعجم چاپ طهران به مژک پادشاهی گشتاسب بن لهراسب «مطالبی که از میرخواند یاد کردیم در تاریخ الکامل ابن الاثیر هم دیده میشود.

ابن الاثیر (ابوالحسن علی بن محمد) در سال ۵۵۵ در جزیره (بین النهرین) زاده شد و در ۶۳۰ در موصل درگذشت، بخشی از مطالب وی درباره زرتشت همان است که پیش از او طبری در تاریخ الامم یاد کرده است

نگاه کنید به تاریخ الکامل چاپ قاهره ۱۳۰۱ هجری جزء الاول ص ۱۱۷-۱۱۸

۲- Histoire Naturelle De Plin, avec la traduction en français par M. E. Littré Tome I (XI, 97, 2) Paris 1860 p. 466

در سخن از سولان و اردبیل که در پای آن افتاده، بجاست از سنگی که در آن شهر یادآور پرستشگاه دیرین آنجاست یاد گردد.

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب آورده: «صاحب تاریخ مغرب گوید که چون در سنه اثنی و عشرين و خمسمایه باردبیل رسیدم، سنگی دیدم کمابیش دوست من چنانکه گویی از آهن ساخته اند قاضی بهاءالدین سعید اردبیلی گفت چون اهل اردبیل بیاران محتاج شوند این سنگ در شهر آورند باران آید و چون بیرون روند ساکن شود و مؤلف این کتاب میگوید که این سنگ را بکرات در اردبیل دیدم بر در مسجد نهاده و هیچ باران نمیآید و معتقد اهل اردبیل آنکه آن سنگ را بی آنکه دست بشر بدان رسد ازین در مسجد بدان در دیگر نقل میکنند اما من همیشه آن را بر يك قرار یافتم و بر يك مقام دیدم. اگرچه بر شکل سنگ رامی ماند همانا آهن آتش تابست و در آتشخانه بوده است تا اخگر را گرم دارد و نمیراند چه برو کوفت کرده اند و چیزها برو نوشته و اگر سنگ بودی کوفت پذیرفتی»^۱

خواندمیر در تاریخ حبیب السیر آورده: «در عجایب البلدان مذکور است که در بیرون اردبیل سنگیست بوزن دوست من تخمیناً و در متانت بمثابه که آهن بر آن تأثیر نمیکند و هرگاه که اهل اردبیل بیاران محتاج میشوند آن سنگ را بر گای بار کرده بشهر میرند و مادام که آن حجر در آن بلده باشد قطرات مطر در فیضان بوده و چون آنرا باز بیرون نقل کنند باران تسکین یابد»^۲

در گوهر نامه آمده: «از ثقات مرویست که در مسجد آدینه اردبیل جسمی قليل الحجم کثیر الوزن افتاده که بحسب وزن پانصد من باشد و نصفی از آن جسم از

۱- در دنبال این خبر آورده: «در پای کوه سلان درختی است و در حوالیش گیاه بسیار رسته اما هیچ جانور و مرغ را قدرت آن نیست که از گیاه و ثمره آن درخت خورد چه خوردن و مردن یکی است»، در عجایب المخلوقات نیز که یاد کردیم از همین گیاهان در پیرامون کوه سلان سخن رفته است. نگاه کنید به نزهة القلوب ص ۲۸۶

۲- نگاه کنید به حبیب السیر، تهران ۱۳۴۳ جلد ۴ ص ۶۵۳. خواندمیر در سال ۹۴۱ درگذشت

در بسیاری از نوشتها، بجای سلان (= سولان)، سلان نوشته شده، پیداست که مشتبه گردیده بانام دیگر جزیره سرانندیب که سلان هم نامیده شده است.

بسیاری دست که بر آن مالیده اند رنگی پیدا کرده میان رنگ نقره و آهن و نصف دیگر که دست بر آن نمالیده اند سیاه فامست و این جسم را از غایت صلابت نمی توان شکست و بآتش بر آن ظفر نمی توان یافت، چنانچه حدادی خواست که پاره از آن جدا کند، آن جسم را گرم کرد بمرتبه گرم شد که از ده ذراع مسافت کسی بنزدیک آن نمی توانست رفت، و غازان خان امر کرد که نام او بر آن بنویسند بزحمت و تکلف بسیار نوشتند و اکابر و اشراف اردبیل بر آنند که اول آتشکده که زردشت در اردبیل بنا کرد این جسم در آنجا بود و معلوم نیست که از کجا حاصل شده^۱

سهند

گفتیم بنزدیکی دریاچه چیچست کوهی است که بر زبر آن آذر گشسپ برپا بوده، این کوه در اوستا اسنونت Asnavant خوانده شده و در آتش نیایش پاره ۵ و در سیروزه پاره ۹ با کیخسرو و دریاچه خسرو و دریاچه چیچست یکجا یاد گردیده است و در زامیادیش پاره ۵ با پنجاه و دو کوه دیگر یاد شده است، این کوه چنانکه گفتیم در نامه های پهلوی چون بندهش و زادسپرم و دینکرد و جز اینها اسنونت Asnavant آمده و در چند نوشته پارسی اسنونت و اسنوند نوشته شده چنانکه در «روایات» و در «آتش نیایش» پارسی^۲

۱ - گوهر نامه تألیف محمد بن منصور در رسیده نهم هجری نوشته شده است، بکوشش منوچهر ستوده در دفتر سوم از جلد چهارم «فرهنگ ایران زمین» چاپ شده است، تهران بایز ۱۳۳۵ نگاه کنید به صفحه ۲۹۰ آن دفتر

۲ - در «روایات» درسخن از سه آتشکده: آذر فرنبغ در کاریان (فارس) و آذر برزین مهر در ریوند (خراسان) و آذر گشسپ در آذربایجان آورده: «آذر گشسپ سپهدار ایران است (آتش رزمیان) در اسوند کوه، آن آتش کیخسرو را یاری کرد وقتی که دژ بهمن را گرفت ... و این هر سه بی هیزم سوزند و از آب بیم نمیدارند، نگاه کنید بر روایات داراب هر مزدیار جلد ۱ بمبئی ۱۹۲۲ ص ۷۲ و نگاه کنید به:

Etudes Iraniennes par J. Darmesteter Tome Second, Paris 1883 p. 310
The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla, و به
New York 1908 p. 144-149

دستور دالا Dhalla در نخستین دهه از ماه خرداد ۱۳۲۶ در کراچی در گذشت

پیداست که در همه این نوشتها اسنونت کوهی است در آتورپاتکان چنانکه چیچست دریاچه ایست در همان سوزمین. گروهی از دانشمندان اسنونت را همان کوه سولان (= سبلان) دانسته اند و چند تن هم کوه سهند^۱

اینک سخنی چند درباره سهند هر چند که ازین کوه هم راهی بسوی آذرکشیسپ نخواهیم برد چنانکه سولان هم مارا به پایگاه آن آتش پادشاهی نرسانید. سهند مانند سولان روزی آتشفشان بوده و هنوز هم دهانه آن گویای آن روزگاران است، قله مرکزی آن به بلندی ۳۷۰۰ متر است، چشمهای آب کانی در آن بسیار است، آبهای دامنه غربی آن که بدریاچه چیچست فرو ریزد، نمک بسیار دارد. هماره از آنجا گازبرخاسته هوای پیرامون را آنچنان سنگین میکند که جاننداری بنزدیک آن نتواند رفت^۲

ناگزیر کوه پایه سولان نیز چنین بوده که بگفته زکریا قزوینی و دیگران، هر آن جاننداری که آهنگ خوردن گیاهان سولان کردی چون نزدیک شدی بر میدی و اگر خوردی همان دم بمردی.

آذرخش - نفت

گذشته از کوههای آتشفشانی که در ایران زمین یاد کردیم، چشمهای نفت نیز درین مرزوبوم بسیار است و کانهای ذغال سنگ هم کم نیست. هر آن کاری که امروزه از آذرخش (برق) برمیآید، درخت و یا بیشه و جنگلی را برمیافروزد، در پارینه نیز از آن برمیآید. چنانکه میدانیم گازی که از نفت و یا کان ذغال برخیزد همینکه بآتش رسد، روشن میشود. اینچنین میتوان پنداشت، مردمی که در روزگاران گذشته، هنوز آتش را شناخته و بآن دست نیافته بودند و کوه آتشیاری هم در سرزمین

Erân, Das Land Zwischen Dem Indus Und Tigris Von -۱

Fr. Spiegel, Berlin 1863 S. 60-61

Zoroastrische Studien Von Fr. Windischmann, Berlin 1863 S. 10-12

Avesta, Uebersetzt Von Fr. Spiegel, Leipzig 1863, Einleitung XIV-XVI.

Le Zend-Avesta par J. Darmesteter, Premier Vol. Paris 1892 p. 154-5

Persian Past And Present by W. Jackson New York 1906 p. 37 8

۲- نگاه کنید به جغرافیای ایران ۱ طبعی تألیف مسعود کیهان طهران ۱۳۱۰ ص ۵۸

خود نداشتند ، نخستین بار با اینگونه آتش افروزیهای آذرخش ، با این آخشیح آشنا شده باشند ، خواه با سوختن درختی و خواه با زبانه کشیدن آتش از دهانه چشمه نفت و کان انگشتی .

اینگونه نمایشها را از نهاد و سرشت گیتی بسیار بیاد دارند ، از همین سرزمین خودمان همانند این نمایشها را یاد کرده اند ، از آنهاست آنچه یاقوت (۵۷۵ - ۶۲۶) در سخن از باکویه گوید : « باکویه (باکو) شهری است از ناحیه دربند و شروان که از يك چشمه بزرگ نفت برخوردار است ، روزانه هزار درهم در آمد آن است و بنزدیکی آن چشمه دیگری است که نفتش مانند روغن جیوه سفید است و شبانروز روان است در آمد آن باندازه نخستین نیست . یکی از بازرگانان که باورش توان داشت ، بمن گفت که در آن ناحیه جایی است که هماره آتش از آن زبانه میکشد ، گمان میبرم که آتشی از دست کسی بآنجا افتاده باشد »

باز همین یاقوت در سخن از شیز (کنجك) گوید : « شیز ناحیه ایست در آذربایجان ، آن را مغیره الشعبه بگشود ^۱ . شیز معرب از جیس است . گفته شده که زرادشت پیغمبر مجوس از آنجا بود ، قصبه این ناحیه ارمیه است . خلیفه متوکل مرزبانی آنجا را به حمدون بن اسماعیل الندیم داد و گفت مسعر بن المهلهل ^۲ ، آنگاه که کار شریف و سود بخش بازرگانی مرا بسفرهای بلند کشانید ، بدلم شك در آمد درباره آنچه از کانهای سنگهای گرانبها که میگفتند در تك خاک شیز نهفته است . شیز شهری است در میان مراغه و زنجان و شهر زور و دینور میان آن کوهها کانهای زر و جیوه و سرب و سیم و کانهای زرنیخ زرد و سنك جمست (amethystes)

۱ - آذربایجان را مغیره بن شعبه الثقفی در سال بیست و دوم هجری در خلافت عثمان بن عفان بگشود ، نگاه کنید بکتاب البلدان تألیف احمد بن ابی یعقوب بن واضح الکاتب المعروف بالیعقوبی چاپ نجف ۱۳۳۷ قمری ص ۳۸ ، البلدان در سال ۲۷۸ نوشته شده است . یعقوبی نیز در سخن از آذربایجان از شهرهای آن چون شیز و ارمیه و جز اینها نام میبرد

۲ - از این پس آنچه یاقوت درباره شهر شیز آورده از بودلف مسعر بن المهلهل است ، این شاعر عرب چندی در دربار نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱) میزیست ، سفری هم به چین و هند کرده است . سفرنامه او امروزه در دست نیست .

انباشته شده است ^۱

گرداگرد شهر شیز دیواری بر افراشته است و در میان آن دریاچه ایست که ژرفای آن دانسته نشده و من خود خواستم آن را اندازه بگیرم ، چهارده هزارارش (ذراع) [ریسمان] در آن انداختم و به ته نرسید . گرداگرد این دریاچه ، يك جریب هاشمی است ^۲ خاکی که ازین آب خیس شده زود سنك (سخت) میشود . از آن هفت رود بیرون میآید که هر يك آسیابی را گردانیده از دیوار شهر بیرون رود . در آنجا آتشکده ایست که معجوس (زرتشتیان) آنرا بسیار بزرگ میدارند . همه آتشیهای شرق و غرب از آن مایه میگیرند و بر سرگنبد آن تیغه ماه از سیم بر افراشته است که آن را طلسمی دانسته اند . بسا از فرمانگزاران که خواستند آن را بکنند ، بیهوده کوشیدند و دیگر از شکفتیهای این آتشکده این است که هفتصد سال است ، آتش از آن زبانه میکشد ، نه خاکستری بجای گذاشته و نه هرگز خاموش شده است . این شهر را هرمز از گچ و سنك پی افکند . بنزدیکی این آتشکده ایوانهای بلند بر کشیده اند و سراهای بزرگ ساخته اند هر آنگاه که دشمنی آهنگ گرفتن شهر کند ، سنگهای منجنیق او بدریاچه افتد و اگر هم يك ارش منجنیق را پس کشند ، سنگها به بیرون دیوار فرود آید .

اینك پیش آمدی که روی داده و این شهر شیز را ساختند این است : هرمز پادشاه ایران دریافت که کودکی فرخنده پی در بیت المقدس در سرزمین بیت لحم زاییده شده و او باید بدو ، از بوی خوش (دهن ؟) و زیت و لُبَان پیشکش فرستد . این است که او کسی از نزدیکان خود را برگزیده با خواسته فراوان و لُبَان بسیار بسوی اورشلیم گسیل کرد تا این نوزاد را بیابد و ره آورد ها را بمادرش بسپرد و بدو مرده دهد از شرافت و برتری فرزندی که جهانی را با نیروی پاکی و پارسایی خود خواهد گرفت و از او درخواهد که از برای کامیابی هرمز و رستگاری کشورش

۱- در اینجا مسعر از سه گونه زر یاد میکند و از ارزش آنها در نك و سختی و نرمی

و جز اینها سخن میداد که بیرون از گفتار ماست

۲- نگاه کنید بصفحه ۱۳۸ همین نامه با آنچه حمدالله مستوفی درباره این دریاچه

فرستاده شاه، مریم را یافت و ره آوردها را بدو داد. آنگاه که آن پیک خواست بمرز و بوم خود بر گردد، مریم کیسه ای پر از خاك بدو سپرد و گفت، بخداوند گارت بگو که با این خاك، کاخی بسازد.

فرستاده بسوی کشور خود رهسپار شد، همینکه بسرزمین شیز رسید، که در آنگاه بیابانی بیش نبود، بیمار گردید و چون دریافته بود که زندگی وی پایان رسیده، آن کیسه را در آنجا بخاك کرد و جان سپرد. ایرانیان گویند که پادشاه هرمز ازین راز آگاه بود و کسی بآنجا که آن پیک مرده بود، فرستاد تا در آنجایکه آتشکده برپا کند. چون بدانجا رسید، سرگشته ماند که چگونه کار خود را انجام دهد. همینکه شب فرا رسید، او دید که روشنایی بنزدیکی وی از زمین برخاست و ازین فروغ دریافت که پایگاه شیز باید همین جا باشد. بگرداگرد آنجا شیاری برکشید و فردای آن شب فرمان داد که در همانجا آتشکده را پی افکنند - این است بنیاد آتشکده شیز.

گوید عبدالله الفقیر مؤلف این کتاب (یا قوت نویسندہ معجم البلدان) همه اینها از ابو دلف مسعر بن المہلهل شاعر است و من بهیچروی درستی آنها را بگردن نمیگیرم، زیرا آنچه گفته بیرون از گراف و دروغ نمی نماید، آنچه من در نوشته او یافتم، همان را در اینجا آوردم.

و برخی گفته اند که در شیز آتش «اذرخش» که آتشکده بزرگ زرتشتیان است، ریاست. هر آنگاه پادشاهی از آنان، بتخت و تاج میرسید، پیاده بزیارت آنجا میرفت مردم مراغه و این سامان، آنجا را «کزنا» خوانند.

چنانکه دیده میشود در شیز مانند باکو، آتشی که از چشمه نفت مایه میکرفت همواره روشن و برافروخته بود. دیگر چیزی که در گفته مسعر درخور نگرش است این

۱- حضرت عیسی باید در روزگار اشکانیان، در هنگام پادشاهی فرهاد پنجم که اشك شانزدهم است بجهان آمده باشد، او از دو سال پیش از میلاد مسیح تا چهار سال پس از میلاد مسیح پادشاهی کرد

است که او درباره بنیاد آتشکده شیز داستانی شنیده از اینکه پیکری از سوی پادشاه هرمز بسوی اورشلیم رفت و ایشوع، کودک نوزاد را در بیت لحم بدید و چند تحفه شاه را بمادرش مریم سپرد.

داستان رفتن مغان براهنمایی ستاره باورشلیم و نماز بردن آنان بنوزاد و پیشکش کردن زر و مر و کندر بدو، معروف است و در خود انجیل در کتاب متی، باب دوم از آن سخن رفته است، اینک ترجمه فارسی آن که از سده هفتم میلادی مانده و گویا کهنترین ترجمه فارسی انجیل باشد:

« چون یسوع زایده شد در بیت لحم یهودا در روزگار هیرودیس^۱، ملک ملکان مجوس آمده اند از مشرق زمین پارس از اوه و ساوه تا بیت المقدس و می پرسیدند کجاست ملک یهودیان که زایده شد زیرا ستاره او را دیده بودیم در مشرق و امیدیم تا از برای وی سجود کنیم.

چون هیرودس ملک شنید ترسید او هرک در اورشلیم بودند بزرگان و امامان بنی اسرائیل فراهم آورده و از ایشان پرسید در کدامین جایگاه مسیح زاینده شود، ایشان گفتند در بیت لحم یهودا یعنی مهمان خانه ابراهیم اینچنین نبشته است در کتاب پیغمبر نبوت ای بیت لحم یهودا نیستی کم در مملکت یهودا از تو پیدا شود پادشاهی که رعیت من اسرائیل را بچراند.

انگه هیرودس مجوسانرا بپنهانی خواند و از ایشان تفحص کرده که در کدامین وقت ستاره از برای شما پیدا شد چون دانست ایشانرا در بیت اللحم فرستاد و گفت بروید و دریابید حقیقت خبر کوچک و چون او را ببینید مرا نیز آگاه کنید تا من نیز بیایم و برای او سجود کنم چون سخن ملک را شنیدند بیجد رفتند و آن ستاره که در شرق دیده بودند دیگر بار بر ابرایشان میرفت تا رسیدند بدان جایگاه که کوچک انجا بود

(۱) هرودس (هرودیس) Herodes (Antipas) از سال ۴ پیش از مسیح تا

۲۷ پس از مسیح پادشاه یهودا بود بیت المقدس ۶۳ سال پیش از مسیح بدست رومیان گشوده

شد، خاندان هرودس از پادشاهان دست نشاندۀ رم بودند.

چون ستاره دیدند عظیم شادمان شدند آنکه اندر رفتند دیدند کوچک با مریم مادرش برای او سجود کردند و خورجینهای خود گشادند و بدر کردند تحفه‌های زر و مروکندر و برای عیسی هدیه دادند و در خواب بدیشان گفته شد که پیش هیرودیس نگرند و بولایت خود در دیگر راه رفتند^{۳۰}

مارکوپولو Marco Polo (۱۲۵۴-۱۳۲۴ میلادی) که سالهای بلند در چین در پایگاه خان بالیغ (پکینگ) زیست و در دربار قویلائی قآن (۶۷۹-۶۹۳ هجری) پسر نولی، برادر هولاکو، نوه چنگیزخان، رفت و آمد داشت، بخش بزرگی از ایران زمین را در هنگام چند سال با پدر و عموی خود پیموده است. سفرنامه گرانمایی که از او بجای مانده، داستان مغان را که از برای ستایش یسوع به اورشلیم رفتند یاد میکند و در سخن از ساوه (در سال ۱۲۷۲) چنین آورده: «ایران دپارینه کشور بزرگ و شریفی بود، اما امروزه بخش بزرگی از آن که بدست تاتارها افتاده، همچنان ویران مانده است»

در ایران شهری است که سابه Saba (= ساوه) خوانده میشود. از اینجا است که سه تن از مغان برای ستایش یسوع به بیت لحم رفتند. این سه مغ را در همین شهر گورستان زیبایی است و هنوز هم موی و ریش آنان بجاست. یکی از آنان بالتسار Balthasar و دومی جاسپار Jaspar و سومی ملکپور Melchior نامیده شده‌اند.

بسامارکو از مردم این شهر، گور این سه مغ را جویا شد، اما هیچکس نتوانست چیزی درباره آنان بدو بگوید جز اینکه گفتند دیرگاهی است که این سه مغ بخاک سپرده شده‌اند، پس از سه روز راه میرسید به دژی که قلعه آتشپرستان خوانند و این درست است که مردم این دژ آتش پرستند و دلیلی که می‌آورند این است: مردم این دژ گویند که در روزگار پیش، سه پادشاه ازین سرزمین رفتند از برای پرستیدن پیغمبری که بتازگی زاییده شده بود و با خود سه ره آورد برگرفتند و آن زروکندر و مر بودچه خواستند درست دریابند که این نوزاد پیغمبر

خداست یا يك پادشاه جهانی و یاپزشکی است چه آنان گویند اگر اوسوی زر دست برد ، او يك پادشاه جهانی است ؛ اگر بسوی كندردست دراز کرد ، او خداست ؛ اگر دستش بسوی هرفرفت ، او پزشك است .

آنگاه كه مغان بنزد يشوع در آمدند ، جوانترین ازین سه تن كه نخست اورا پرستید ، مسیح بدو بقامت و بالا و بسن همانند خود او نمود . پس از آن میانگی پرستیدن آغاز کرد و پس از اوسومی كه پیرتر بود بستمایش ایستاد ، هر يك از آنان را چنین نمود كه مسیح بقامت و بالا و بسن مانند خود اوست . آنگاه آنچه كه آنان هر يك جدا گانه دیدند ، باهم دیگر بسنجیدند و بر آن شدند كه هر سه باهم نوزاد را پرستش كنند ، آن دم مسیح آنانرا بهمان سنی كه داشت ، بدیدار آمد . آنگاه كه مغان خواستند بیرون روند ، آن كودك صندوق در بسته ای بآنان داد ، آن را چند روزی با خود همراه بردند تا اینکه كنجكاوی آنان را بر آن داشت كه در صندوق را بكشایند ، چون گشودند در آن يك سنگ یافتند . معنی آن این بود : دینی كه از من دریافتید باید در آن مانند سنگ استوار و پایدار بمانید ، اما مغان از دیدن آن سنگ در شكفت مانند و پنداشتند كه آنان را بفریفتند . آن سنگ را بچاهی انداختند ، همان دم از آن چاه آتش زبانه بر كشید . چون این بدیدند از كرده خود پشیمان شدند . پخشی از آن آتش را برگرفته بمیهن خود بردند و آن را در پرستشگاهی فرو نهادند و همواره روشن و افروزان نگاهداشتند و چون ایزدی اورا پرستیدند و همه نذرهای خویش بآن پیشکش كردند . هر آنگاه آن آتش خاموش شدی ، بسر همان چاه كه آن سنگ در آن انداخته بودند رفتندی از آن آتش كه هیچگاه خاموش نگشتی برگرفتندی ، هیچ جا جز از همان چاه آتش برنگرفتندی . از اینرو است كه مردم این كشور بآتش نماز برند ، همه اینها را مردم این سر زمین [سابه] به مار كو گفتند و این درست است كه یکی ازین شاهان از سابه Saba (سابه) و دومی از دیاوه Dyava (آوه) و سومی از دژی كه هنوز در آنجا گروهی آتش میپرستند ، بودند^۱

سیاح مذهبی ایتالیایی ادریک (Oderic de Pordenone) ۱۲۸۶-۱۳۳۱ نزدیک به نیم سده پس از مارکوپولو در سال ۱۳۲۰ از همین راه گذشته، در سخن از شهر کاشان (Cassan) مینویسد: «از این شهر است که سه پادشاه بکودک نوزاد، مسیح، نذورات تقدیم کردند، شهری که کاشان خوانده شده، شهر شاهی است و از شرافت بزرگی برخوردار است اما تنارها آن را بسیار ویران کردند. ازین شهر کاشان تا اورشلیم بیش از پنجاه روز راه است، پس بخوبی میتوان دید که چگونه سه پادشاه از اینجا تا اورشلیم در سیزده روز رسیدند و این از پرتو ایزدی بود نه از کوشش مردمی. شهری که از این همه شرافت برخوردار است، از بخشایش فراوان نیز مانند نان و می و چیزهای دیگر بهره ور است»

چنانکه دیده میشود در اینجا سنت دیگری بجای مانده و کاشان میهن مغانی است که بزیارت مسیح نوزاد رفتند. هر چند داستان رفتن مغان، یا آنچنانکه در نوشتههای دیگر آمده، پادشاهان و یا دانایان، از ایران زمین به بیت لحم برای ستایش یسوع، بسیار دلکش است اما برای اینکه از زمینه گفتار خود بسیار دور نگردیم بهمین اندازه بسنده میکنیم و یاد آور میشویم آتشی که نزد ایرانیان از بخشایش ایزدی است و از آسمان برای پشتیبانی مردمان بروی زمین فرود آمده، بنا بسنت عیسویان آنچنانکه مسعر و مارکوپولو یاد کرده اند، آتش مقدس ایرانیان بخشایش مسیح است^۱

در سنت دیرین ایرانیان، آنچنانکه در نامه پهلوی بند هش، فرگرد هفدهم آمده، از برای پناه و پشتیبانی سه گروه از مردم جهان سه آتش پدید آمده و

۱ - درباره این مغان و نامهای آنان نگاه کنید به :

Die Namen der Magier im Untersuchungen Zur Geschichte Von Eran Von J. Marquart , Zweite Heft , Leipzig 1905 S. 1-19;

The Magi in Marco Polo, Journal of the American Oriental Society, New York (J A O S .) 26. 79-83 ;

Persia Past and Present by W. Jackson , New York 1906 p. 412 - 413

Sâwa par V. Minorsky - H. H. Schaeder en Encyclopédie de l'Islâm Tome IV p. 190 - 2

در روزگار جمشید هریک ازین سه آتش نگهبان و پرستار این سه گروه بودند : نخست آذر فرنیغ که جمشید آن را در پرستشگاهی، در کوه فرمند خوارزم فرو نهاد ... در روزگاری گشتاسپ که دین (زرتشتی) پدید آمد، آذر فرنیغ از خوارزم بکوه روشن کابلستان، در سرزمین کابل، برده شد و تا کنون هم در آنجاست؛ دوم آذر گشنسپ که تا روزگار پادشاهی کیخسرو همواره پناه جهانیان بود، آنگاه که او بتکده دریاچه چیمچست را بر افکند، آن آتش اورا راهنمایی کرد و تیرگی آن دژ را برکنار ساخت، پس از آن کیخسرو در همانجا، بر بالای کوه اسنونت آن آتش را در پرستشگاهی فرو نهاد؛ سوم آذر برزین مهر که تا هنگام شهر یاری کی گشتاسپ، همچنان، پناه مردم گیتی بود، آنگاه که زرتشت انوشه روان، دین آورد، گشتاسپ آن آتش را در کوه ریوند که آن را «بشت وشتاسپان» نیز نامند، فرو نهاد.^۲

ایرانیان این سه آتشکده را در میان هزارها آتشکده که در سراسر ایران زمین بزرگ و خاکیهای همسایه برپا بود، بسیار بزرگ میدانستند و زیارت آنها میرفتند، زیرا هریک از آنها را «بشت و پناه» مردم کشور خویش میدانستند. گروه سه گانه مردم ایران که آتوربانان^۳ و ارتشتاران و واستریوشان خوانند، در خود اوستا چندین بار یاد گردیده اند، دسته دیگر از مردم آریایی نژاد که هندوان باشند، نیز سه گروه بخش شده اند: براهمنه Brāhmana؛ کشتریه Ksatriya؛ و یسیه Waisya خوانده شده اند.

۱ - نگاه کنید بصفحه ۱۴۸ همین نامه

۲ - در بندهش فرگرد دوازدهم باره ۱۸ آمده: «ریوند کوه در خراسان است، آذر برزین بر آن نشست، ریوند یعنی رایومند (= شکونده)» و درباره ۳۴ آن فرگرد آمده: کوه گناوت (کناباد) هم در بشت وشتاسپان است از خان ومان آذر برزین مهر از سوی مغرب (خوردوران) نه فرسنگ است «در باره واژه ریوند نگاه کنید به «یادداشت‌های گاتها» ص ۲۰۸

۳ - در ص ۱۲۷ این نامه گفتیم که در اوستا پیشوای دینی آثرون āthravan خوانده شده و این واژه از آثر ātar = آثر āthr (آذر) نیامده است

نگاه کنید به: Feuerpriester in Kleinasien Und Iran Von Stig

Wikander, Lund 1946 S 9 - 15

نزد ایرانیان در آغاز مردمان بهمان سه گروه که دانیان (پیشوایان) و رزمیان و کشاورزان باشند، بخش شده بودند، پس از آن، دستورزان یا دستکاران را از گروه کشاورزان جدا کرده، گروه چهارم بنام هوتخشان، نامیدند. در اوستا این چهارمین گروه نیز یکبار، یاد گردیده است.

در شاهنامه در داستان جمشید، بخش شدن مردم جهان به چهار گروه، باین پادشاه پیشدادی بازخوانده شده و نام هر يك ازین گروه‌ها نیز یاد گردیده اما نام آنان، بدست نویسندگان شاهنامه دگرگون شده بهیتهای نادرست، کاتوزیان-نيساريان نسودی-اهنوخوشی، بما رسیده است^۱

بلعمی در تاریخ خود در سخن از جمشید آورده: «و همه مردمان را بر چهار گروه کرد، ازین گروه دیران و دانیان اند و گروهی لشکریان و گروهی کشاورزان و گروهی پیشه وران و هر گروه را گفت که مبادا بجز کار خود هیچ کار کنند»^۲

گذشته از آغاز داستانی سه آتشی که پاسبان و پناه سه گروه از مردم ایران دانسته شده، در روزگاران گذشته سه آتشکده بزرگ، یکی در کاریان و دومی در شیز یا کنجک و سومی در ریوند برپا بود و بسا در نوشتهای دینی از آنها یاد شده و در تاریخ و جغرافیای نویسندگان رومی و ایرانی و تازی نیز بآنها بر میخوریم. این سه آتشکده نامور، هر يك آنچنانکه گفتیم بگروهی از مردم ایران باز خوانده شده است.

آذر فرنبخ که از آن نخستین گروه بود نگهبان همه پیشوایان و دانیان و دیران جز اینان شمرده میشد و جای آن در کاریان بود، در لارستان کنونی در سرزمین فارس، هنوز کاخ فرو ریخته آن بنزدیکی لار نمودار است. آذر گشنسپ که از آن همه سران و سپهبدان و بزرگان بود، آتش شاهنشاهی ایران بود و جایگاه آن

۱ - نگاه کنید بگفتار «پیشه وران» در کاتنها بخش نخست، دومین گزارش نگارنده

۲ - در تاریخ الامم طبری (جزء الاول ص ۱۱۹ چاپ قاهره ۱۳۵۷ در سخن از جمشید آمده: «صنف الناس أربع طبقات، طبقة مقاتله و طبقة فقهاء و طبقة كتابا و صناعا و حراثین و اتخذ طبقة منهم خدما و امر كل طبقة من تلك الطبقات بلزوم العمل الذي ألزمه إياه»

در آذربایجان در شیز یاد گردیده است. این آتشکده نامبردار گنجینه بزرگی بود و بسا چیزهای گرانبها در آن انباشته بود و بیش از هر آتشکده دیگر در نوشته‌های گوناگون یاد گردیده است: آذر برزین مهر که از آن برزیکران و کشاورزان بود در سرزمین خراسان در ابر شهر (= نیشاپور) بر زبر کوه ریوند جای داشت.

در تاریخ قم که در سال ۳۷۸ هجری نوشته شده و در سال ۸۰۵ - ۸۰۶ هجری قمری گردانیده شده در «ذکر بعضی از آتشکده‌های ناحیه قم»، این آتشکده‌ها را، بگفته همدانی، بنام آذر جشنسف و آذر خره و آتش ماجشنسف بر شمرده و از برای هر يك تاریخچه‌ای همانند آنچه از بندهش یاد کردیم، آورده است^۱ این همدانی همان ابوبکر احمد بن محمد، معروف بابن الفقیه است، در کتاب البلدان خود که در سال ۲۹۰ هجری نوشته شده درباره این آتشها چنین آورده است: نارجم الشید، همان است که آذر خره خوانند این آتش در خوارزم بود، انوشیروان آن را به کاریان آورد آنگاه که تازیان چیره شدند، ایرانیان از بیم اینکه این آتش خاموش شود، بخشی از آن برگرفته در فسا در پرستشگاهی فرو نهادند و بخش دیگر را همچنان در کاریان بجای گذاشتند تا اگر بخشی ازین آذر بدست دشمن افتد و خاموش گردد، بخش دیگر همچنان روشن بماند، آذر جشنسف آن آتش کیخسرو است. در آذربایجان بود، انوشیروان آن را بشیز برد و اما آتش زرد هشت آن در سرزمین نیشاپور است و آن را بجای دیگر نبرده‌اند و آن بنیاد آتشهای دیگر است.

۱ - کتاب تاریخ قم تصحیح و تحشیه سید جلال‌الدین طهرانی مدرس علم معقول

و متخصص در علم فلك و ریاضیات عالی، طهران آذر ۱۳۱۳ ص ۸۸-۸۹

با اینکه در این کتاب سودمند از تصحیح و تحشیه یاد شده اما جز در يك دو جا در حاشیه آنهم نادرست چیزی از تصحیح دیده نمیشود. در همین يك دو صفحه آن کتاب که درباره آتشهاست چندین غلط دیده میشود و چندین جا توضیح لازم دارد اما متخصص در علم فلك فقط در حاشیه نوشته است: «زردشتیان که بهین عقاید پایند بوده چگونه میتوانند در عصر تمدن مردم را بر رسوم و عادات خود دعوت کنند و از همه مضحك تر گبر فیللی شدیدی است که امروزه از راه تقلید دامن گیر بعضی ایرانیان شده است» «این حاشیه از برای این عبارت که در متن آمده نوشته شده است: «و این آتش (آذر جشنسف) از جمله آتشهای بوده که معجوس در وصف و حق آن غلو کرده‌اند»

در کتاب البلدان ابن الفقیه چنانکه در تاریخ قم، آمده: پس از آنکه مزدک به قباد چیره شد، از او خواست که همه آتشکده ها را از میان بردارد جز سه آتشکده را که همان آذر گشنسپ و آذر فرنبغ و آذر برزین مهر مراد است. این خبر از متوکل^۱ نقل شده و او هم از یک زرتشتی که خود آذر گشنسپ را دیده بود، روایت کرده است. ازین خبر که در متن تازی کتاب البلدان روشن نیست و در متن فارسی تاریخ قم نیز آشفته است، اگر بنیادی داشته باشد، چنین بر می آید که مزدک خواسته، دست پیشوایان دین را با از میان برداشتن پرستشگاهان، کوتاه کند. در دنبال این خبر آمده، پس از آنکه مزدک را کشتند دیگر باره مردم هریک از آتشها را بجایگاهان دیرین شان بازگردانیدند، اما آن آتش را که از فرد جان^۲ (فراهان) با آذر بایجان برده بودند و با آتش آذر جشنسف (گشنسپ)^۳ در آمیخته بودند، در آنجا نیافتند، پس از چندی که جویای آن بودند، دریافتند که به فرد جان برگشته است. این آتش همچنان در آن قریه برجای بود تا اینکه در سال ۲۸۲، برون ترکی^۴ امیر قم بدان دیه رسید و بر باروهای آن منجیقها و عرادها نصب کرد، آن بارو را ایران ساخت و آتشکده را زیر و زبر کرد و آن آتش خاموش گشت^۵.

۱- نام این المتوکل^۱ که بسا از او در نوشتهایی چون آثار الباقیه و معجم البلدان یاد شده این است: زردشت بن آذر خور المتوکل^۱ موبد همزمان خلیفه عباسی المتوکل ۲۳۲-۲۴۷ هجری. نگاه کنید به روزنامه کاوه سال پنجم شماره ۴-۵ غره رمضان ۱۳۳۸ = ۲۱ مه ۱۹۲۰ ص ۹ و نگاه کنید به هزاره فردوسی تهران ۱۳۲۲- گفتار شاهنامه و فردوسی، نگارش تقی زاده ص ۳۳-۳۴

۲- در تاریخ قم « مزدجان » نوشته شده است

۳- در کتاب البلدان آتشکده مزدجان (فردجان) و آتشکده آذر بایجان هر دو آذر جشنسف خوانده شده اما در تاریخ قم آتشکده آذر بایجان « ما جشنسف » نوشته شده است. در نسخه بدل آتش فردجان « آذر جشنسف » خوانده شده و این درست مینماید

۴- در تاریخ قم « برون » نوشته شده است.

۵- درباره درخواست مزدک از قباد و آتشکده ها نگاه کنید به :

Le Règne Du Rois Kavadh I Et Le Communisme, Kobenhavn 1925 p. 85 ; Par Arthur Christensen
Mazdak, Geschichte einer Sozialen Bewegung im Sassanidischen persien Praha 1957 S. 236 Von Otakar Klima

دربسیاری از نوشت‌های پیشینیان بنام‌های سه آتشکده نامبردار ایران
فرنبغ باستان بر میخوریم ، از آنهاست در حدود العالم که کاریان ،
 پایگاه « آذر فرنبغ » چنین یاد گردیده : « کاریان شهرکی است از داراگرد ،
 اندر حصار است صعب و محکم و اندر وی آتش کده ایست که آنرا بزرگ دارند »
 مقدسی در احسن التقاسیم آورده : « کاریان شهر کوچکی است ، امارستاق
 آن آباد است ، در آنجا آتشکده ایست که زرتشتیان بزرگ دارند و از آنجا
 آتش بجاهای دیگر برند »^۲.

اصطخری در مسالك الممالك نوشته : « دژ کاریان بر کوه طین است » پس
 از آن درسخن از آتشکدهای فارس گفته : « آتشکده های فارس بیش از آن است
 که بتوان همه را بیاد سپرد ، چه جز از چند جا ، در فارس شهر و روستایی نیست
 که چندین آتشکده نداشته باشد . برخی ازین پرستشگاهان نامور را به برخی دیگر
 برتری نهند و بزرگتر دارند ، از آنهاست آتشکده کاریان که بارنوا خوانده شود »^۳
 ابن حوقل در صورة الارض ، در سر آتشکدهای نامی فارس ، آتشکده ای را
 بنام « فر ۱ » یاد کرده و این بخوبی یاد آور فرنبغ است ، اینچنین : « از آنهاست آتش
 کاریان که فر ۱ خوانده شده است »^۴.

مسهودی در مروج الذهب ، کتابی که در سال ۳۳۶ پایان یافت ، درست مانند
 ابن الفقیه در کتاب البلدان که در سال ۲۹۰ نوشته شده و آن را یاد کردیم (ص ۱۷۵)

۱ - حدود العالم چاپ تهران ص ۷۹

Hudūd al-ʿAlam Translated by V. Minorsky , London 1937 p. 379

۲ - و کاریان صغیرة الا ان رستاقها عامرو بها بیت نار یعظمونه و یحملون ناره
 الی الآفاق. احسن التقاسیم چاپ لیدن ۱۹۰۶ ص ۴۲۷

۳ - و اما بیوت نیران فارس فتکثر عن احصائی وحفظی اذ لیس من بلد ولا رستاق
 ولا ناحية الاوبها عدد کثیر من بیوت النیران الا القلیل غیر ان المشاهیر التي تفضل علی
 غیرها فی التعظیم منها بیت ناد الکاریان و یعرف بیارنوا . مسالك الممالك چاپ لیدن
 ۱۹۲۷ ص ۱۱۷ و ۱۱۸

۴ - صورة الارض چاپ لیدن ۱۹۳۸ ص ۲۷۳ - ۲۷۴

آورده، آتش فرنیغ را که آنگاه تازیان بکاریان نزدیک شدند، زرتشتیان دو پخش کرده، پخشی را در همانجا گذاشتند و پخش دیگر را در آتشکده های فساو بیضا فرو نهادند، تا اگر پخشی از آن بدست دشمن افتاده خاموش گردد، پخش دیگرش همچنان روشن بماند^۱

یاقوت حموی در معجم البلدان مانند مقدسی در احسن التقاسیم مینویسد:
 « کاریان شهر کوچک و آبادی است. در آنجا آتشکده ایست که زرتشتیان آن را بزرگ دارند و آتش را بهمه جاهای دیگر برند. اصطخری گفت، در میان دژهایی که در فارس هرگز بزور گشوده نشده، دژ کاریان است که بر فراز کوه طین است^۲»
 در سر آغاز آتش نیایش نام آذر فرنیغ در پازند « فرا » خوانده شده، آنچنانکه دیدیم ابن حوقل نیز این آتش را بهمین نام یاد کرده است. در گزارش پهلوی و پازند پاره ۵ از همین آتش نیایش، این آتش، فروبغ و فروبا یاد گردیده و گفته شده: « نام این آذر فروبغ (= فروبا) است و این آتشی است که نگهبانی گروه پیشوایان با اوست و از یآوری این آتش است که دستوران و موبدان، از دانایی و بزرگواری و فره (ایزدی) برخوردار گردند و این آتش است که با دهاک (ازدهاک) پیکار کرد^۳»

در کارنامه ارتخشیر پاپکان در پارهای ۸ - ۱۰ آذر فرنیغ با آذر گشنسپ و رزین مهر چنین یاد گردیده: « شبی پاپک در خواب دید که خورشید بالای سر

۱ - مسعودی در گفتار « بیوت النار » در سخن از آذرخره (= فرنیغ) آورده
 « ... و يقال ان انوشروان هو الذي نقلها الى الكاريان فلما ظهر الاسلام تخوفت الجوس ان تطفئها المسلمون فتركوا بعضها بالكاريان ونقلوا بعضها الى نسا و بيضا من كورة فارس لتبقى احداهما ان طفت الاخرى - مروج الذهب چاپ قاهره ۱۳۶۶ جزء اول ص ۳۸۲
 ۲ - کاریان، مدینه بفارس صغيره ورستاقها عامروها بيت نار معظم عند الجوس تعمل نار الى الآفاق، قال الاصطخرى ومن القلاع بفارس التي لم تفتح قط عنوة قلعة الكاريان وهي على جبل طين ... معجم البلدان چاپ مصر ۱۳۲۴ جلد ۸
 ۳ - نگاه كنيد بخبرده اوستا گزارش نگارنده ص ۱۳۰ و ۱۳۳ و به :

ساسان همیدرخشد و سراسر جهان از آن روشن است - شب دیگر در خواب دید که ساسان به پیل سفیدی که با ابزارهای جنگ آراسته است، سوار است و همه مردم کشور در پیرامون او ایستاده از او فرمان پذیرند و بدو نماز برند - در سوم شب او را بخواب آمد که آذر فرنیغ و گشنسپ و برزین مهر از خان و مان ساسان برافروخته و همه جهان را فروغ آنها فراگرفت *

در شاهنامه داستان « خواب دیدن بابک در کار ساسان » چنین آمده :

همی بود با مغزش اندیشه جفت	بدیگر شب اندر چو بابک بخفت
سه آتش ببردی فروزان بدست	چنین دید در خواب کآتش پرست
فروزان بکردار کردان سپهر	چو آذر گشنسپ و چو خراد و مهر
بهر آتشی عود سوزان بدی	همه پیش ساسان فروزان بدی

چنانکه دیده میشود در اینجا خراد بجای فرنیغ آمده و مهر همان برزین مهر است. در ارداویرافنامه در آغاز آن گفته شده که گروهی از پیشوایان در آتشکده آذر فرنیغ گرد هم آمده بر آن شدند که کسی را از میان خود برگزیده بجهان دیگر فرستند ارداویراف که از همه پاکتر و پارساتر و داناتر بود در آن آتشکده برگزیده شده، بگردش بهشت و همستگان (اعراف) و دوزخ رفت. زراتشت بهرام یژدو شاعر زرتشتی که در سال ۶۴۷ یزدگردی (۶۷۷ هجری) اردویرافنامه را در ری از پهلوی بنظم فارسی گردانیده^۲، گوید: پس از آنکه پادشاه اردشیر پاپکان شنید که ارداویراف از برای این سفر مینوی برگزیده شد بموبدان گفت:

خوش آمد جهد فرمود اندرین کار	چو بشنید از ردان شاه جهاندار
که سوی گاه ایران شاه فیروز	چنین فرمود شاهنشاه بهروز
که کار ما بدانجا بهتر آید	به پیش آذر خرداد باید

بگفت این و نشست آنگاه برزین روان شد سوی آتشگاه برزین^۱
 آیا درین شعر، زراتشت بهرام، خرداد گفته یا پس از او بدست نویسندگان
 چنین نوشته شده است؟

اگر اوهم مانند فردوسی که یاد کردیم خراد گفته باشد، برگشتن این واژه
 به خرداد که بیشتر در سرزبانهاست آسان است اما برزین که درین شعر زراتشت
 بهرام بکار رفته، چنین مینماید که مفهوم آن بلند و بزرگ، اراده شده باشد:
 فروگوفند آن بتانرا بگزر نه شان رنك ماند و نه فرونه برز (عنصری)^۲
 وصف آورده شده از برای آتشگاه یعنی آذر فرنبغ. چه آذر برزین مهر که پایگاهش
 بالای کوه ریوند است در ابر شهر (نیشابور)، بسیار دور است از پایگاه آذر فرنبغ
 در کاریان، در آنجایی که موبدان از برای برگزیدن ارداویراف گرد آمدند، در آن
 سرزمینی از پارس که نزدیکتر بزادگاه اردشیر بابکان است تا ابر شهر در خراسان زمین.
 گرچه برخی از گویندگان ما در سخن از يك آتشکده، نام سه آتشکده نامبردار
 را که بیشتر در سرزبانها و بهتریادها مانده بود، بکار برده اند و بسا آتشکده های
 گوناگون ایران بنام یکی ازین سه آتشکده نامور، آذر گشسپ یا آذر فرنبغ و یا
 آذر برزین مهر خوانده شده، چنانکه نظامی گنجوی در اسکندر نامه خود، يك
 آتشکده بلخ را که بغارت اسکندر رفته و ویران گردید، آذر گشسپ نامیده است^۳.

۱- Arda Viraf Nameh by Dastur Jamasp Asa, Bombay 1902 p. 2

۲- نگاه کنید به «یادداشت های گاتها» ص ۱۵۸ شماره ۹

۳- بلخ آمد و آتش زردهشت بطوفان شمشیر چون آب کشت
 بهار دلفروز در بلخ بود کزو تازه گل را دهن تلخ بود
 پری پیکرانی درو چون بهار صنم خانهای چو خرم بهار
 درو بیش از اندازه دینار و گنج نهاده بهر گوشه بی دست رنج
 زده موبدش نعل زرین براسب شده نام آن خانه آذر گشسپ

نگاه کنید به خمسه نظامی چاپ بیبی ۱۲۶۵ (سکندرنامه) در داستان «رفتن
 سکندر بری و از آنجا بخراسان» ص ۹۰

نظامی از گویندگان سده هفتم هجری است باز در اسکندرنامه خود در «ویران
 ساختن اسکندر آتشکده های عجم را» از بسیاری آتشکده یاد میکند، از آنهاست آتشکده
 بزرگ آذر بایجان هر چند که آنرا بنام آذر گشسپ یاد نمیکند، اما باید همان باشد که *

چنانکه میدانیم آذر گشسپ یا آذر گشنسپ که آتش سران و سپاهیان و پادشاهی ایران است در شمال غربی ایران در آذربایجان بود، در سرزمین گنجک. مسعود سعد سلمان گفته:

چو بر فروختی از تیغ آتش اندر هند شهر فارس فرورد آتش برزین
چنانکه میدانیم آتش برزین در خراسان است نه در فارس اما از زراتشت بهرام که خود زرتشتی بوده، دور مینماید که آتشکده بسیار بزرگوار پارس را از آتشکده ناهمردار خراسان باز نشناخته باشد، جز اینکه بگوییم در روزگار این گوینده زرتشتی که در پایان سده هفتم هجری از جهان در گذشت، این سه آتشکده که روزی از زیارتگاهان ایرانیان بوده، با خاک یکسان شده، از آنها چیزی جز نام بجای نمانده بود، مسلمان وزرتشتی در آن روزگاران آشفته و تیره، هر دو بشود بختی گرفتار بودند، گزند مغول پس از آسیب تازی همه چیز این سرزمین را زیر و رو کرده و یادگارهایی که مردم از گذشته نیاگان خود داشتند نیز درهم و برهم گردید، ناگزیر زرتشتیان آن زمان که هنوز گروه انبوهی از آنان در ایران میزیستند بیشتر دچار رنج و شکنج اهریمنی بودند، این است که اگر با هزار دشواری توانستند جان خود را نگهدارند و نتوانستند جای پرستشگاه پدران خود را درست یابد نگاهدارند معذورانند ناگزیر فخرالدین اسعد گرگانی در داستان ویس و رامین در جایی که گوید:

بخاصه زین دل بدبخت رامین که آتشگاه خرداد است و برزین
دو آتشکده کاریان و نیشابور اراده شده است^۱

✽ درباره آن گوید:

صدش هیرید بود با طوق زر ناآشپرستی به بسته کمر
بفرمود کان آتش دیر سال بکشتند و کردند یکسر ز کال

(ص ۵۹ - ۶۱)

از سراسر این شعرها همان آشفته گی زمان و چیرگی دیو فراموشی بایرانیان هویدا است در اینجا باید یاد آور شویم که بهار در بلخ، آتشکده زرتشتی نیست و این همان نوبهار، پرستشگاه نامور بودایی است نگاه کنید به یشتها جلد ۲ ص ۳۳-۳۴

فرا - فروبا - فروبغ - خرا - خورا - خراد - خرداد ، همه اینها همان فرنبنغ است ، آتشی که پایگاهش در کاریان فارس بود . این نام از دو واژه فر = بغ در آمیخته یعنی فره ایزدی یا خُره خداوندگار. هیئتهای گوناگون این واژه برخی از پارسی باستان و برخی دیگر از زبان اوستایی بما رسیده است فره farnah در پارسی باستان ، در فارسی فره شده : خورنه Xvarnah در اوستا ، در فارسی خُره یا خوره شده است^۱

آذر فرنبنغ همان است که ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ، آذر خورا یاد کرده و در سخن از ماهها و جشنهای ایرانیان گوید : « روز سیام از بهمن ماه را که انیران روز باشد ، در اصفهان آبریزگان (آفریجکان » خوانند یعنی ریختن آب و این نام از اینرو است که در روزگار پیروز نیای انوشیروان باران نبارید و مردم ایران دچار خشکسالی شدند پیروز درین سالها بازوساو از مردم نگرفت و درهای گنجینههای خود بگشود و آنچه از خواسته (اموال) در آتشکدهها بود ، بمرم وام داد و همه را مانند پدری که فرزند خود را بنوازد ، بنواخت ، آنچنانکه کسی درین سالها از گرسنگی نمرد . آنگاه پیروز بآتشکده نامبردار آذر خورا که در فارس است اندر آمد ، در آنجا نماز گزارد و ستایش خدای بجای آورد و درخواست که این گزند را از مردم گیتی بگرداند . پس از آن بسوی آتشدان (کانون) روی آورد ؛ دید نگهبانان و هیربدان که پیرامون آتشدان ایستاده بودند ، آن درودی که باید از برای پادشاهان بجای آورند ، از برای او بجای نیاوردند ، پیروز نزد آتش سه بار دست و بازوی خود گرداگرد آن زبانه بگردانید و آن را بسینه خود نزدیک

۱ - نگاه کنید به یادداشتهای گاتها ص ۳۶۰ شماره ۲

تعالی واژه «فر» را چنین تعریف کرده : وشعاع السعادة الالهية الذي يقال له بالفارسية فرايزدی نگاه کنید به غرر اخبار الفرس وسیرهم بکوشش Zotenberg پاریس ۱۹۰۰ ص ۷

خاور شناس دانشمند بیلی آنچنانکه باید از فره Farrah سخن داخته است :

Zoroastrian Problems In The Ninth - Century Books by H. W. Bailey
Oxford 1943 p. 1-77

کرد با اینکه آن زبانه بریش وی رسید، اما نسوزانید. آنگاه گفت پیروز خداوند کارا همه نامه‌های تو فرخنده است، اگر فرو نباریدن بخشایش باران از گناه من و نهاد بد من باشد، مرا از آن آگاه ساز تا من خود را از میان بردارم و اگر از چیز دیگری است از آنهم مرا و همه مردم جهان را بیاگاهان، خدایا بخشایش باران خود را از ما دریغ مدار سپس پیروز از آتشدان دور شد و از گنبد بیرون رفت و بردنیکا که تخت مانندی است و کوچکتر از آن، از زر ساخته شده، بر نشست. رسم چنین بود که در آتشکده بزرگ يك دُنِیکا از زر مینهادند و هر آنگاه که پادشاه بدانجا می‌آمد، بروی آن مینشست. پس از آن که پیروز بنشست، نگهبانان و هیربدان بر او گرد آمدند و آنچه‌انکه در آیین پادشاهان بود، بدو نماز بردند و درود گفتند. پیروز بآنان گفت چه سخت دل و ستمکار هستید که آنگاه [بنزدیکی] آتش آیین درود بجای نیاوردید، آنان بدو گفتند چون در آنگاه نزد پادشاهی بر تراز تو ایستاده بودیم روا نبود که ادب فرو گذاشته، ترانماز بریم. پیروز پاسخ آنان را پسندید پس آنگاه از شهر آذرخورا بدر آمد، بسوی شهردارا روی آورد تا بجایی رسید که اکنون درین روز گارما در فارس، آنجا را روستای کامفیروز خوانند، در آن روز، آنجا میابانی بیش نبود و هیچگونه آبادانی نداشت. همینکه پیروز بآنجا رسید، ابر برخواست و باران فرو بارید بارانی که تا آنروز مانند آن دیده نشده بود، آنچه‌انکه سرافرده پادشاه را آب فرا گرفت. از ریزش این باران، پیروز دانست که درخواست و نیایش وی بدرگاه خداوند پذیرفته شد، آنگاه سپاس بجای آورد و بمرم بینوا چیز بخشید و بزم شادمانی بر آراست و از آنجا بیرون رفت تا در آن سرزمین روستای بزرگی بنیاد نهاد و آنرا کامفیروز نامید. پیروز (فیروز) نام اوست و کام بمعنی خواست و آرزوست یعنی پیروز در اینجا بکام خود رسید.

مردم از خوشی و شادی که بآنان روی داده بود، بروی همدیگر آب پاشیدند و این آیین تا با امروز در ایران پایدار است. ازینرو است که در همه جا و در اصفهان خیزباد روزی که بر ایرانیان باران فرو بارید جشن میگیرند.^۱

برزین مهر گرد گلشن ز فروغ لاله گوئی آتشکده برزین است
(ابوالفرج رونی)

در میان سه آتشکده نامبردار ، آذر برزین ، در پایه سومین بشمار رفته و آن آتش نگهبان کشاورزان است آذر برزین یا آذر برزین مهریش از آذرفرنبغ در ادبیات ما یاد گردیده است .

در آتش بهرام نیایش دربارهٔ ۶ آن از کوه ریوند یاد گردیده و در گزارش بهلولی همین باره آمده : « جای آذر برزین در کوه ریوند است . کار آذر برزین مهر کشاورزی (واستریوشی) است ، از یآوری این آتش است که کشاورزان (واستر-یوشان) در کار کشاورزی دانانو و تخشا تر و پاکیزه تر (شستک جامک تر) هستند و با این آتش بود که گشتاسپ پرسش و پاسخ کرد ^۱ در دو سیروزه کوچک و بزرگ درباره ۹ که از آذر یاد شده از کوه ریوند نیز نام برده شده ، ناگزیر ازینرو که پایگاه آذر برزین مهر بود ^۲ .

✽ پیروز (فیروز) پسریزد گرد دوم نوه بهرام گور ، پدر بزرگ انوشیروان در سالهای ۴۵۹ - ۴۸۳ میلادی پادشاهی داشت در روز کاراو که بگفته طبری و مسعودی ۲۷ سال پادشاهی کرد ، هفت سال باران نبارید و ایران دچار خشکسالی سخت گردید . در همه نوشتنهای تاریخی از این خشکسالی یاد گردیده است بگفته طبری و بسیاری از نویسندگان دیگر کسی از گرسنگی نبرد جز يك تن در روستای اردشیر خره فردوسی نیز مانند نویسندگان دیگر گوید که پیروز ستایش و نیایش بجای آورد تا خداوند بخشایش باران را بر مردم فرو بارید اما در این نوشتنها تا باندازه که نگارنده دیده این نیایش در آتشکده آذر-فرنبغ یاد نگردیده است .

نگاه کنید به تاریخ الامم طبری چاپ قاهره ۱۳۵۷ جزء اول ص ۵۱۲ - ۵۱۳ ؛ تاریخ الکامل لجن اثیر چاپ قاهره ۱۳۰۱ جزء اول ص ۱۷۹ - ۱۸۰ ؛ مجمل التواریخ تهران ۱۳۱۸ ص ۷۱ ، شاهنامه چاپ بروخیم جلد ۸ ص ۲۲۶۸ - ۲۲۶۹

۱- نگاه کنید به : The Nyaisches or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla

New York 1908 p. 150 - 154

و نگاه کنید بخرده اوستا گزارش نگارنده ص ۱۳۱ - ۱۳۲

۲- خرده اوستا ص ۱۹۹

درباره کوه ریوند و معنی لفظی آن که شکوهنده است ، نگاه کنید به یشتها جلد

دوم ص ۳۳۰ و به یادداشتهای گاتها ص ۲۰۸

گفتم (ص ۱۷۶) ابن الفقیه در کتاب البلدان از سه آتشکده نامبردار یاد کرده و از آنها آذر گشنسپ و آذر فرنیغ و آذر برزین مهر اراده کرده است. ابن رسته (ابو علی احمد بن عمر) در کتاب الاعلاق النفیسه که در سال ۲۹۰ هجری نوشته شده آورده: «ابر شهر دارای ۱۳ رستاق (= روستا) و چهار طسوج (= تسوک = تسو) یعنی محل است، ربوند یکی از آن چهار طسوج است»^۱

در نوشته‌های پهلوی چندین بار بنام‌های سه آتشکده بزرگ که از آنهاست «بورژین میترا» برمیخوریم و برخی از آنها را یاد کردیم: بندهش فرگرد ۱۲ پاره ۱۸ و ۳۴، فرگرد ۱۷ پاره ۸، زادسپرم فرگرد ۶ پاره ۲۲ و فرگرد ۱۱ پاره ۸ و ۱۰، بهمن یشت فرگرد ۳ پاره ۳۰ و ۴۰ و جز اینها، از همه این نوشته‌ها بخوبی پیدا است که این آتشکده کشاورزان در خراسان و بایگانه آن بر بالای کوه ریوند در ابر شهر یا نیشاپور بوده با اینهمه پیدا کردن و برانته آن امروزه در آن سرزمین آسان نیست.

بگفته دقیق‌ی در شاهنامه، گشتاسپ پس از پذیرفتن دین زرتشت، نخستین آتشکده‌ای که بنیاد نهاد، آذر مهر برزین بود:

پس آزاده گشتاسپ بر شد بگاه	فرستاد هر سو بکشور سپاه
پراکند کرد جهان موبدان	نهاد از بر آذران گنبدان
نخست آذر مهر برزین نهاد	بکشور نگرتا چه آیین نهاد ^۲

برزین مهر که بمعنی مهر بزرگوار است، نام کسانی هم بوده، چنانکه گروهی از ناموران در ایران باستان گشنسپ و فرنیغ خوانده میشدند^۳

۱- اعلاق النفیسه چاپ لیدن ۱۸۹۱ ص ۱۷۱ و نگاه کنید به:

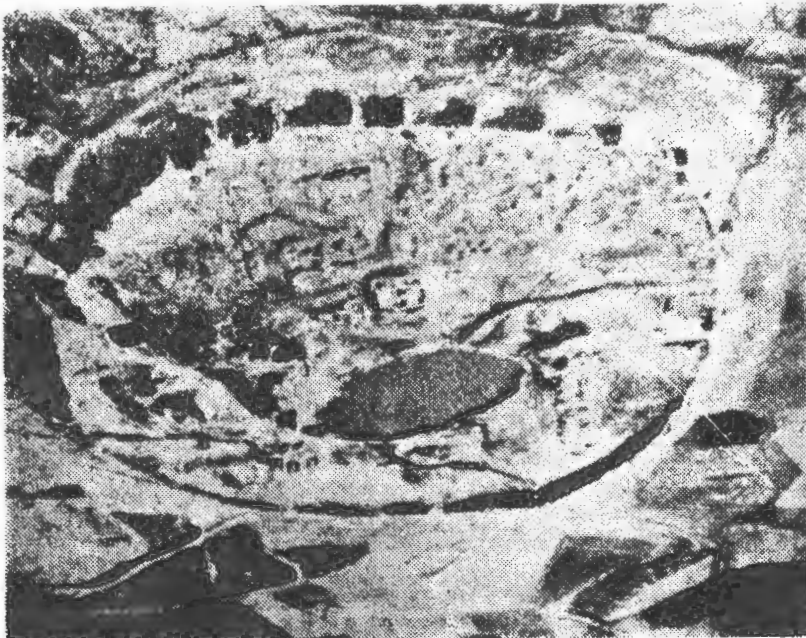
Erānsahr Von J. Marquart, Berlin 1901 S. 74.

۲- شاهنامه چاپ بروخیم جلد ۶ ص ۱۴۹۸ شعر ۵۹ - ۶۱.

۳- در مجمل‌التواریخ (ص ۹۴) برز مهر نام یکی از دیران روزگار اردشیر پاپکان بود. درباره واژه «برز» نگاه کنید به یادداشت‌های گاتها ص ۱۵۸ شماره ۹.

در میان این سه آتشکده بزرگ ایران، آذر گشنسپ یا آذر گشسپ بیشتر از دو آتشکده دیگر در نوشته‌های پیشینیان یاد گردیده است و در نوشته‌های دانشمندان روزگاران نیز بیشتر از آن سخن رفته است. چون آذر گشنسپ، آتشکده پادشاهی ایران بوده و چیزهای بسیار گرانبها در آن انباشته شده بود، این است که یکی از پرمایه‌ترین گنجینه‌های ایران بشمار میرفت. در تاریخ بلند آشکانیان و ساسانیان بسا بنام این پرستشگاه بزرگ بر می‌خوریم.

اگر فراداد اسپ که یاد کردیم (ص ۱۳۶-۱۳۷)، شهری که دیو کاسیوس Dio Cassius (۱۵۵ - ۲۳۵ میلادی) پراسپ Praaspa نوشته، همان پایگاه آذر گشنسپ باشد، شهری است که در هنگام لشکر کشی انتونیوس Antonius باذربایجان در سال ۳۶ پیش از میلاد، در جنگ فرهاد چهارم اشکانی، در نوشته‌های استرابو Strabo و پلوتارخس Plutarchos (۴۶ - ۱۲۵ میلادی) و چندین از نویسندگان دیگر یاد گردیده است.



عکس‌هوائی از ویرانه‌های تخت سلیمان

جای این شهر را گروهی از دانشمندان خاورشناس، همان‌ویرانه تخت سلیمان کنونی در آذربایجان دانسته‌اند^۱ گفتیم (ص ۱۴۲) این ویرانه در یکصد میلی جنوب شرقی دریاچه ارمیه در خاک افشار افتاده است. پوپ Pope تخت سلیمان را در بالای کوهی در آذربایجان، به بلندی ۸۰۰۰ پی (800 feet = 2,400 m.) یاد کرده که از سوی مغرب در یکصد میلی زنجان و ۲۰۰ میلی جنوب تبریز و ۱۲۵ میلی جنوب شرقی دریاچه ارمیه افتاده است.^۲

همین شهر است که در چند سده پس از لشکر کشی اتتئیوس بآنجا، هراکلیوس Heraclius (هرقل) امپراتور بیزانس (رم سفلی) در سال ۶۲۴ میلادی بگشود. خسرو پرویز در هنگام روی آوردن هراکلیوس بارمنستان و پس از آن بآذربایجان، باچهل هزار تن از سپاهیان خود در گنجک (پایگاه آذر گشنسپ) بود. چون دوسر دار بزرگ وی شهروراز و شاهین نتوانستند بیاری برسند، ناگزیر در سال ۶۲۳ از گنجک روی بر تافت و خود را به دستگرد رسانید و از آنجا به تیسفون شتافت تا اینکه در ۲۹ فوریه ۶۲۸ شیرویه پسر نابکارش اورا بخواری در زندان کشت^۳

تئوفانس Theophanes تاریخ نویس بیزانس (۷۵۰-۸۱۷ میلادی) درباره ثروت

۱- در باسار گاد (دشت مرغاب) نیز صفه‌ای «تخت سلیمان» خوانده میشود نگاه کنید بکاوشهای دوازده ساله بنگاه علمی تخت جمشید نگارش علی سامی جلد ۲ سال ۱۳۳۰ ص ۱۲۵، در همان دشت مرغاب کور کورش «قبر مادر سلیمان» خوانده میشود و در میدان نفتون، یکی از مرکزهای نفت خوزستان، ویرانه بزرگ يك آتشکده «مسجد سلیمان» نام دارد. در همان نزدیکی تخت سلیمان کوهی است که زندان سلیمان خوانند. نگاه کنید به:

Athâr - Ê Irân Tome III , 1938 p. 157 .

۲- Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaeology, June 1937 , Graltempel Von Ringbom S. 86 .

۳- دستگرد در ۶ ژانویه بدست هراکلیوس افتاد، نگاه کنید به هرزدنامه

هنگفت گنجك نوشته: گنجینه این پرستشگاه همانند گنجینه کرزوس Kroisos پادشاه لیدیامت^۱

خسر و پرویز در هنگام بیرون رفتن از گنجك، گنجینه گرانهای آذر گشنسپ و خود آتش جلودانی آنجا را با خود برد تا بدست دشمن نیفتد. آنچنانکه یاد کردیم (ص ۱۷۸) آتش فرنیغ را ایرانیان با نزدیک شدن گزند تازیان بکاریان، دوپخش کرده بخشی را در همان پرستشگاه گذاشته و پخش دیگر را در آتشکده‌های فسا و بیضا فرو نهادند تا آن آتش یکسره بدست دشمن خاموش نشود.

همچنین یزدگرد سوم، پسین پادشاه ساسانی پس از شکست ایرانیان در نهاوند در بیست و یکم هجرت از تازیان، به ری آمد و آتش باستانی آنجا را که بویژه ایرانیان آنرا بزرگ میداشتند، از آنجا برگرفت و سالها در سفرهای فارس و کرمان و سیستان با خود همراه داشت تا اینکه آنرا در سرزمین مرو در کاخی فرو نهاد و خود در همان مرز و بوم درسی و یکم هجرت کشته شد.

هراکلیوس بالشکریان و گروه انبوهی از یاران ترك و خزر خویش که شمار آنرا رو به صد و بیست هزار تن یاد کرده‌اند، بشهر مقدس گنجك در آمدند. آن پایگاه باستانی بغارت رفت و اندوخته دیرین آن بدست دشمن افتاد و آتشکده کهنسال آذر گشنسپ ویران گردید. میتوان گفت با خاموش شدن آتش شاهنشاهی ایران، فره ایزدی از ایران روی بر تافت و زمینه تاخت و تاز تازیان در ایران هموار گردید. آری شکست ایرانیان از رومیان یکی از اسباب شکست آنان است از عربهای گرسنه و برهنه.

سپاه هراکلیوس از گنجك بسوی مشرق، شهری که آنرا نویسندگان بیزانس تبرمایس Thebermais نوشته‌اند، در آمدند، آتشکده آنجا را نیز سوخته، از میان بردند.

باید یاد داشت، ده سال پیش از افتادن گنجك بدست هراکلیوس عیسوی کیش،

۱- کرزوس در سال ۵۴۷ تا ۵۴۶ پیش از مسیح از کورش شکست یافته، لیدیا

بدست ایرانیان افتاد. نگاه کنید به هرزدنامه ص ۲۵۴

در ماه ژوئیه ۶۱۴ میلادی اورشلیم (بیت المقدس) بدست شهر و راز سردار نامی خسرو پرویز گشوده شد و چلیپا، داری که در بالای آن حضرت عیسی جان سپرد و نزد پیروانش گرامی ترین یادگاری است از او، از اورشلیم بتیسفون فرستاده شد و از افتادن صلیب مقدس بدست زرتشتیان، شوری از جهان عیسوی برخاست و آتش کین توزی ترسایان در همه جا زبانه کشید. از همین آتش است که خان و مان ایرانیان سوختن گرفت و با وزیدن تند بادی از ریگزارهای عربستان، باخاک یکسان گردید.

نوشته اند که ایرانیان اورشلیم را غارت کردند و مزار عیسی را سوزانیدند و ۳۵۰۰۰ برده گرفتند که در میان آنان پیشوای بزرگ، بطرك زکریا Zachria بود و گروه انبوهی از عیسویان بدست یهودیان کشته شدند.

باید دانست که یهودیان فلسطین کینی از درمیان دردل داشتند و از دشمنان دیرین عیسویان بودند. در بیکار ایران و ییزانس گروه انبوهی از آنان در میان لشکریان شهر و راز می جنگیدند و راهزمایی میکردند، در بیدادی که از ایرانیان در اورشلیم رفت، آنچنانکه نویسندگان ییزانس نوشته اند، یهودیان دست داشتند و اینچنین از دشمنان دیرین خود کین توزی کردند^۱

نگفته خود پیداست که جنگاوران هراکلیوس در شیز، شهر مقدس مزدپرستان که بجای اورشلیم عیسی پرستان است، چگونه باید رفتار کرده باشند. درین کین توزی اهریمنی آن پرستشگاه باشکوه که از زیارتگاهان بزرگ ایرانیان بود پس از سالیان بلند سرافرازی، فرو ریخت و خاموش شدن فروغ ایزدی را در آن کاخ باید آغاز سیه روزی ایران شمرد و دیری نپایید که عرب از بی رسید و تمدن دیرین ایران یکسره بر باد رفت. در نامه ای که هراکلیوس پیروزمند به سنا فرستاد و آن را بزودی یاد

۱- نگاه کنید به :

Histoire De La Palestine Par Rappoport , Traduc . Franç. Par Roth , Paris 1932 p. 160 _ 162 ;

Eransische Alterthumskunde Von Spiegel III band , Leipzig 1879 S. 505 ;
Grundriss Der Iranischen Philologie , II Band S. 543_5 .

خواهیم کرد ، چنین نوشت : « خسرو خود خواه و دشمن خدا از تخت پادشاهی سرنگون گردید »

امپراتور بیزانس در گنجك نقش و نگاری از خسرو پرویز دید که در زیر گنبدی سپهر آسا جای داده بودند و در گرداگرد آن ، تصویر هایی از خورشید و ماه و ستارگان و فرشتگان نمودار بودند، درین سپهر ساختگی چرخ و ابزاری بکار گذاشته بودند که مانند تندر (رعد) می‌غرید و آذرخش (برق) سان می‌دخشید

گفتیم (ص ۱۳۸) مسعودی در کتاب التنبيه، اینگونه آثار شگفت انگیز گنجك را نیز یاد کرده است .

درست است که گنجك از گذر ندهرا کلیوس بر کنار نمانده، ویران گردید و بغارت رفت ، اما چنین مینماید که این دژ دیرین بزرگ و آبادانیهای پیرامون آن یکسره از میان نرفت زیرا که هرا کلیوس ، پس از چندی که دیگر باره بآنجا برگشت، نامه ای بسناقر ستاده و درین نامه که در عید خمسين (Pentecôte) سال ۶۲۸ میلادی در آنجا (Hagia Sophia) خوانده شده ، گوید : « باز سه هزار خانه در گنجك بر باست ». در همین شهر بود که پیشنهاد سازش شیرویه (قباد دوم) به هرا کلیوس رسید. یکی از شرطهای این صلح بر گردانیدن صلیب مقدس بود. خود شیرویه پس از چهار ماه پادشاهی تنگین از بیماری طاعون مرد . صلیب در ۱۴ سپتامبر ۶۲۶ با تشریفات خاصی از پایتخت ایران بکشور خود فلسطین برگشت .

این میهمان ارجمند پس از بسر بردن پانزده سال در کاخ تیسفون آنچنانکه آمده بود ، باهمان غلاف سیمین خود، دست نخورده باورشلیم برگشت و بر فراز همان پشته میهن خویش (جبل الجعلجلة Golgotha) بر افراشته شد.

گذشته را اینکه در تاریخ ساسانیان بسیار بنام شیز، پایگاه آذر گشنسپ بر می‌خوریم، در طی نوشتههای رم و بیزانس هم در سخن از جنگ هرا کلیوس و خسرو پرویز ، نام گز Gaza یا گزك Gazaka و گزك Ganzaka یاد گردیده است که همان گنجك باشیز پایگاه آتشکده شاهنشاهی مراد است .

گفتیم (ص ۱۴۱) راولنسون Rawlinson در سال ۱۸۳۸ میلادی ویرانه تخت سلیمان را در آذربایجان دیده، آن را همان گنجك یاشیز، شهر آتشکده نامور آذرگشنسپ دانسته است.

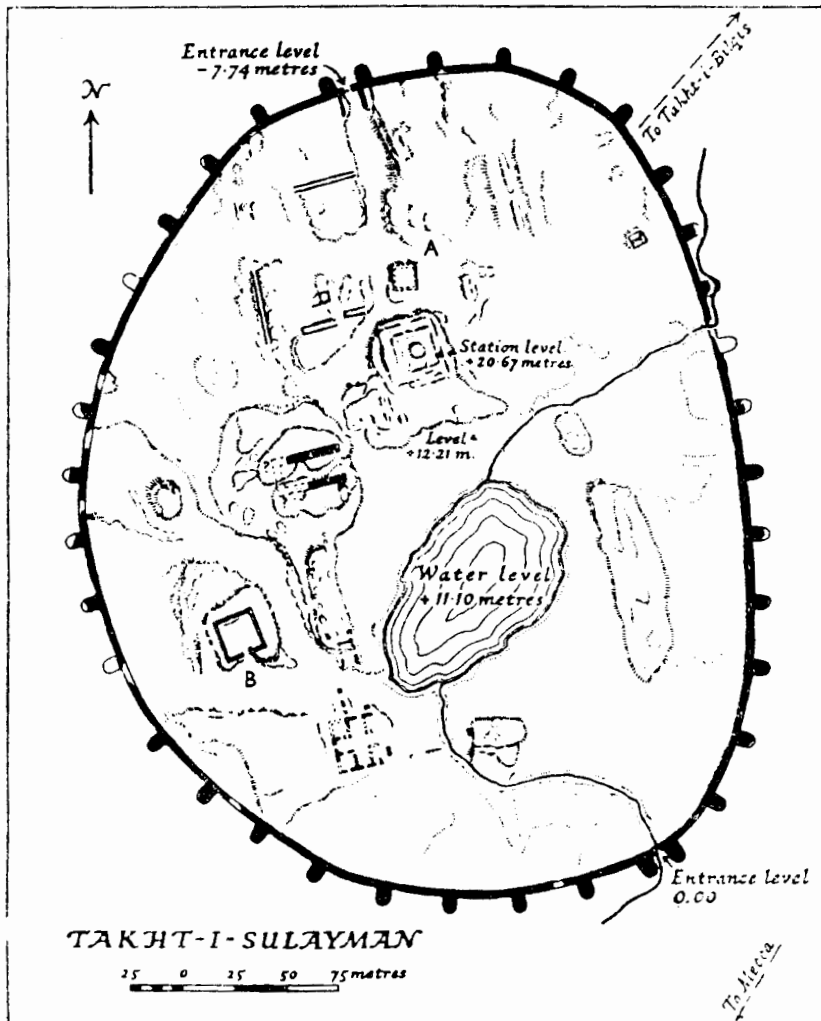
از آن تاریخ گروهی از دانشمندان که برخی از آنان را درین گفتاریاد کردیم درین زمینه سخن داشته، بیشتر آنان درین سالهای پسین تخت سلیمان کنونی را جایگاه گنجك یاشیز دانسته اند. آنچه بنامهای گوناگون چون فراداسپ و وِرا Vera و گنجك و شیز و جز اینها یاد کرده اند، همه بهمین ویرانه کنونی تخت سلیمان راست میآید. جز اینکه باید چنین بپذیریم که هریك ازین نامها گویای بخشی از آن شهر بزرگ باستانی و یا آبادی پیرامون آن است.

پرستشگاه آذرگشنسپ که در دل دژشیز برپا بود، از بخت بدچنان فرو ریخته که چیزی از آن برنایست، کاخها و سراها و انبارهای واژگون شده همه جای آن دژ را گرفته است. این دژ بد را ازای ۴۰۰ متر و پهنای ۳۱۰ متر است.

بگرداگرد دژ دیوار ستبری برافراشته، آنچنانکه پوپ Pope آن را دیده نمیتواند، هنوز هم با اینکه دوهزار سال از ساخت آن میگذرد، در بسیاری از جاها بخوبی پابرجا مانده است. این دیوار به بلندی ۴۵ پی و ستبری ۱۶ پی ساخته شده و دارای دو دروازه است. این دیوار که بد را ازای سه چهارم يك میل گرداگرد تخت سلیمان را فرا گرفته با سی و هفت پشت بند، استوار گردیده است. در پشت همین دیوار است که انتیوس در سال ۳۶ پیش از مسیح (گویا در ماه اوت بوده) شکست خورد.

در میان این دژ دریاچه ایست که همواره یکسان سرشار است و از يك سرچشمه جاودانی که از تنك دریاچه میجوشد پر میشود. آب این دریاچه بسیار ژرف و برنگ آبی آسمانگون، شیرین و گوار است با اینکه با برخی نمکهای کانی در آمیخته است.

این آب از دو جوی سرآزیر شده، در دبلند پیرامون آن پشته را سیراب و بارور و همواره خوش و شاداب میدارد.^۱ درازای این دریاچه ۱۲۰ و پهنای آن ۸۰ متر است.



طرحی از تخت سلیمان و شیز از ویلبر Wilber

ژرفای میان دریاچه بصد متر میرسد و کنارهای آن شصت متر است.

۱- نگاه کنید به:

The Illustrated London News, February 26, 1938

در صفحه ۱۳۷ همین نامه آنچه حمدالله مستوفی درباره این پشته (تخت سلیمان) و دریاچه آن آورده، یاد کردیم.

این آب که هنوز از يك سرچشمه جاودانی میجوشد مانند آتش پرستشگاه آنجا که از يك سرچشمه جاودانی نفت همواره زبانه میکشید، هردو از شگفتیهای آن سرزمین بشمار اند.

این يك هنوز مانند پارینه، روان است و آن دیگری دیرگاهی است که خاموش است، این دریاچه همان است که یاقوت نقل از مسعر بن المهملل آن را یاد کرده است^۱ و آن را در همین نامه (ص ۱۶۶ - ۱۶۷) آورده ایم.

بیگمان پشته‌ای که بر آن ویرانه تخت سلیمان دیده میشود، یکی از کهنترین پناهگاه‌ها و آشیانه‌های مردم ایران زمین است، چه با کلاوشی که يك هیئت آمریکایی در گوشه‌ای از آن کرده چیزهایی از سینه آن خاک هویدا شده که گویای سه هزار سال پیش از مسیح است. بگواهی تاریخ و خود آثاری که بر آن پشته برپاست، تخت سلیمان تاسده پانزدهم میلادی نیز کم و بیش آباد و مردمی در آنجا میزیستند، از آنهاست ایوان آباقاخان (۶۶۳-۶۸۰ هجری) پسر هلاکو از پادشاهان مغول.

۱- عین عبارت ابودلف مسعر بن المهملل الغزرجی در «الرسالة الثانية» این است: وهذه المدينة يحيط بها سورها وبحيرة في وسطها لا يدرك له (غور)...

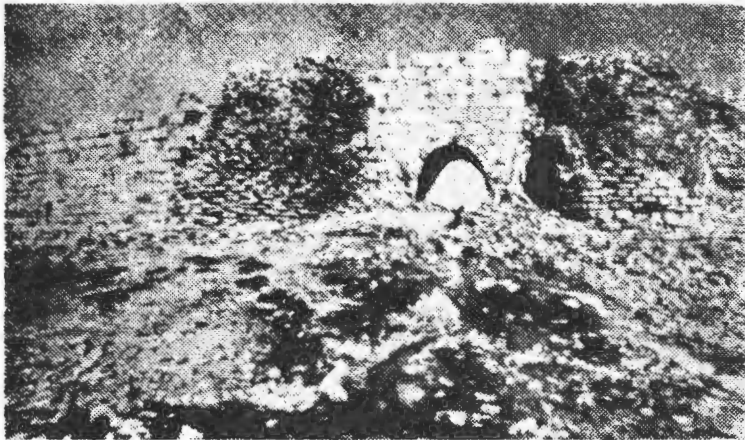
رسالة الثانية را زکی ولید در سال ۱۹۲۲ میلادی در کتابخانه آستان رضوی در يك نسخه خطی پیدا کرده است. متن عربی آن با ترجمه انگلیسی و توضیحات باهتمام مینورسکی بچاپ رسیده است: الرسالة الثانية لابی دلف مسعر بن المهملل الغزرجی. - اعنتی بنشرها

و. مینورسکی قاهره ۱۹۵۵

پیش از نشر این رساله، هجبن دانشمند در يك گفتار بسیار سودمند، در سخن از جنگهای رم و یزانس در آذربایجان، تخت سلیمان را هم بتفصیل یاد کرده است:

Roman and Byzantine Campaigns in Atropatane by V. Minorsky
in Bulletin of the School of Oriental and African Studies (BSOAS).
Volume XI, 1943, 46 P. 243 - 265.

ویرانه این ایوان یا کاخ که نسبتاً خوب مانده نمودار سرگذشت دوران اخیر آنجاست، کاوش در آنجا آنچنان نبوده که آثار زندگی روزگاران ماد و هخامنشی بدست آید^۱



تخت سلیمان - دیوارهای شیز - عکس از بوپ Pope

سزاوار است بدان سرزمین که روزی زیارتگاه نیاکان ما بوده، بیشتر توجه کنیم شك نیست که در جستجوی آثار گذشتگان، از آنجا بی بهره نخواهیم ماند. • از همه روزگاران تاریخی ایران باید آثاری در سینه آن خاک نهفته باشد. بنابستی که زکریای قزوینی یاد کرده، زرتشت از آنجاست: «گفته شده که اواز شیز برخاست، بکوه سبلان رفت و چندی دور از مردم زیست، کتابی آورد بنام ابستا...»^۲ همچنین

۱- نگاه کنید به :

Graltempel Und Paradies Von Lars _ Ivar Ringbom , Stockholm 1951 S. 86 _ 108 ; S. 229 u. 291 u. 295 .

Feuerpriester in Kleinasien Und Iran Von Stig Wikander , Lund 1946 S. 168 _ 175 .

Persia Past And Present by Jackson . New york 1906 P . 124 _ 143

۲- نگاه کنید به :

Zoroaster , The Prophet of Ancient Iran by Jackson New york 1901 p. 195 und p. 202 .

در يك سنت دینی که در دینکرد یاد گردیده يك نسخه از اوستا که روی پوستها نوشته شده بود در همین شیز یا گنج شیچیگان - Ganj - i šēîkân در آتشکده آذرکشسپ نگاهداری میشده^۱ و نسخه دیگر در دژ نپشت فارس. از آنچه گذشت تخت سلیمان پایگاه دینی ایرانیان و مین مغان است و از هر يك از روزگاران تاریخی، چون ماد و هخامنشی و اشکانی و ساسانی، گویای داستانی است. این تختگاه که درین سالهای اخیر بسلیمان بازخوانده شده، بنام کیخسرو برانزنده است، چه در داستان ملی ما آنچنان که در شاهنامه آمده کیخسرو آتشکده آنجا را پسی افکند: فرازنده جوشن وزین اسپ. فروزنده فروخ آذرکشسپ.

۱- نگاه کنید به :

Stand Und Aufgaben Der Iranischen Religionsgeschichte Von Geo Widengren, Leiden 1955 S. 44 F.

در باره آذرکشسپ و گنج شیچیگان نگاه کنید بگزارش اوستای نگارنده جلد

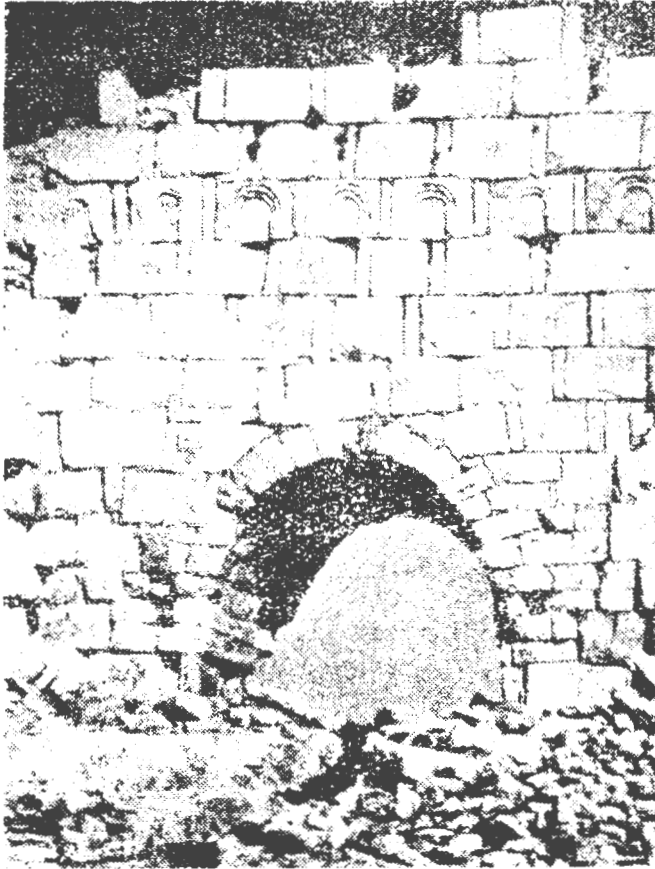
دوم یستم، ص ۲۵۲ - ۲۳۷

درین گفتار چندین بار به «الران» برخوردیم، در مروج الذهب سه بار آن را با «الشیز» آورده و در جمیع التواریخ (ص ۵۰) نیز آمده: «هوم زاهد اندر غاری بگرفتیش (افراسیاب را) بر حدود جیس و اران، چنانکه در ص ۱۴۳ و ۱۵۲ همین نامه یاد کردیم اران در قفقاز است و نسبة از سرزمین شیز دور است. ناگزیر باید بگفته مینورسکی متوجه شویم باینکه درین نام و او عاطفه و حرف تعریف ال باشتباه گرفته شده: در اصل شیز و اران ēiz - ī Vālarān بوده و در اینجا لام بجای راه آمده است: و اران Vārarān و آن نام رودی است که نویسندگان رومی در سخن از جنگ خسرو پرویز و بهرام چوبین نوشته اند: خسرو پرویز هم آورد خود را در سال ۵۸۹ در نزدیک رود و اران شکست داد. این رود که در یونانی Balarath و در ارمنی و ررات Vararat یاد گردیده، امروزه بنام مغولی - جغتو نامند اما بهتر است شعبه راست آنرا که اکنون ساروق Sârûg خوانند، همان و اران رود قدیم بدانیم. نگاه کنید به: Roman and Byz. Camp. p 247.

و به: الرسالة الثانية ص ۷۰

در هنگامی که کیخسرو از تخت و تاج چشم پوشیده بجهان دیگر روی می‌آورد ،
ایرانیان بدو گویند:

همه خاک باشیم اسپ ترا پرستنده آذر گشسپ ترا
در تاریخ بلند ایران آخرین بار که نامی از پرستشگاه بزرگ ایرانیان میشنویم
در نامه ایست که رستم فرخزاد از قادیسیه بپیرادرش نوشته و وصیت کرده گوید :
همی تاز تما آذر آبادگان بجای بزرگان و آزادگان
همیدون کله هر چه داری ز اسپ بیرسوی گنجور آذر گشسپ



تخت سلیمان - دروازه جنوبی شیز ، عکس از پوپ

شیون و هیو

در آیین مزدیسنا روان جاودانی است. پس از مرگ از نین جدا شده بسوی جهان مینوی گراید، بویژه روان مردم باک و پرهیز کار، پس از سپری شدن زندگی، در بارگاه ایزدی همواره شاد و خرم است و از بخشایش دادار مهربان برخوردار است، ازین رو در دین زرتشتی، بمردگان که روانهایشان بجهان خوشتر و بهتری در آمدند، گریستن و زاری کردن و موبیدن، روانیست.

پس از مرگ که نزد ایرانیان کرده اهریمنی است بماتم کسی بگراف گریه و زاری کردن، بسر و سینه زدن، موی کندن، روی خراشیدن، خاک بسر ریختن و بدستیاری مویه گران، يك سو کواری ساختگی آراستن باز داشته شده است. چنانکه میدانیم نزد بسیاری از مردم دیگر کیتی، بگواهی نامه های دینی آنان، از برای در گذشتگان مویه و شیون کردن رواج داشت و ستوده بود.

باید یاد داشت، مردمی که مانند ایرانیان بزندگانی خوش اعتقاد داشتند، نبایستی خود را در پیش آمدهای ناخوش زندگی، ببازند و در گریه و زاری خود را بیزار از جهان و روگردان از هستی نشان دهند. ماتم کرده اهریمنی است، در پیش او سپر انداختن، نشاید؛ شادی بخشایش ایزدی است، از آن روی بر تافتن نباید.

بسا درسنگ پشتهای پادشاهان هخامنشی گفته شده: «بغ (خداوندگار) بزرگ است اهورا مزدا، کسی که این زمین بیافرید، کسی که آن آسمان بیافرید، کسی که مردمان بیافرید، کسی که از برای مردمان، شادی بیافرید.»

سراسر تاریخ باستانی ایرانیان و نوشته های دینی آنان گویاست که نیاگان دلیر مامردمی نبودند که در برابر کشاکش زندگی بانك بیچارگی بر آورند و خواسته باشند بامویه و شیون خود را از تنگنا برهانند. ناگزیر از جدایی یاران و کسان و خوبان

و همه کسانی را که دوست داریم، افسرده و اندوهگین می‌شویم و هیچ دین و آیینی هم نمیتواند چنین دردی را از دلهای ماتم زده بزدايد، سخن درین است که در چنین هنگامه ناخوش زندگی شور و شیون ساختگی نزد ایرانیان کاری است بی‌موده و ناستوده. اگر در چنین هنگامه ای خودداری و شکیبایی و بردباری خود ماتم زده، درمانی نباشد، مویه گری چند تن بیگانه که از برای همین کار پرورش یافته و مجلس سوگواری را با اشک و آه و دروغین خود می‌آرایند، داروی سودمندی نیست. آنانی که خود در آن سوگواری داغدار نیستند با هنر اشکریزی و آه کشیدن، نمکپاش زخم دل ماتم زدگان و دامن زن آتش درونی آنند و بس.

اینگونه زنان نوحه گر را در عراق عداد و در مصر معده خوانند. مویه در اوستا امیوا amayavâ آمده و در گزارش پهلوی (زند) به مویک müyak گردانیده شده است. شیون شاید در اوستا خشی xšî باشد که در گزارش پهلوی به شیون šēvan گردانیده شده است و در زبان ارمنی شیونک šivank شده است.^۱ در اوستایی که امروزه در دست داریم در چندین بخش آن، شیون و مویه نکرده شده و اهریمنی است، از آنهاست در خود سرودهای و خشور زرتشت: دراهونودگات، یسنا ۳۱ بند ۲۰: کسی که بسوی پیرو راستی آید، دورماند از او در آینده، بدبختی

۱- در یسنا، هات ۳۱ (دراونودگات) بند ۲۰ در متن اوستای گلدنر Geldner خشبو Xšyô آمده و در نسخه بدل Xšyô، بارتولومه آن را خشی Xšî یاد کرده و به معنی Not, Elend گرفته، در همین باره است که بجای این واژه در پهلوی شیون آورده شده چنانکه خواهیم دیده‌مین معنی درین باره مناسب می‌افتد. نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 554.

و نگاه کنید به:

The Divine Songs of Zaratrusthra by Irach J. S. Taraporewala, Bombay 1951 p. 243.

Grundriss Der Iranischen Philologie, erster Band 2. Abteilung S. 88
Etudes Iranienne Par J. Darmesteter, paris 1883 II p. 169.

وتیرگی بلند دیربا یا وخورش بد و بانك دریغ . ای پیروان دروغ ، روزگارتان چنین خواهد شد ، اگر آیین تان شمارا بآنجا کشاند »

در یسنه ها ، ۷۱ پاره ۱۷ آمده : « کار و منش خوب رامیستاییم ، منش خوب و کار را میستاییم تا بتوانیم در برابر تاریکی پایداری کردن و تا بتوانیم در شیون و مویه خود داری کردن... »

در نخستین فرگرد و ندیداد که شانزده سرزمین ایران بزرگ بر شمرده شده و گفته شده که هریک از آنها را اهورامزدا نیک و نغز بیافرید و اهریمن بدکش بستیزه در هریک از آنها آسیمی پدید آورد . از آنهاست مرزوبوم هرات که در پاره ۸ چنین گفته شده : « ششمین سرزمین که من اهورامزدانیک بیافریدم و اهریمن پرگزند در آنجا آسیب گریه و زاری پدید آورد هرات است و بهلند مردمان در آنجا خان و مان را . در هرات رسم بود در خانه ای که کسی میمرد ، باز ماندگان آن را رها میکردند و بگزارف شیون و زاری میکردند .^۱

۱- در این پاره از برای واژه گریه ، سرسك sraska آمده ، از مصدر سرسك srask که بمعنی چکیدن است . سرسك در فارسی بمعنی اشك و چكه (چكره) یا قطره است : زن می که گرسرشکی از آن در چكد بنیل صد سال مست باشد از بوی آن نهنك (رودکی) در پهلوی نیز سرسك srisak گویند . همچنین در اوستا از برای سرسك یا اشك چشم واژه اسرو asru آمده چنانکه در مهریشت پاره ۳۸ اسروازن asrû-azan صفت است بمعنی اشك ریز . در سانسکریت نیز اسرو asru بمعنی اشك است . این واژه در فارسی ارس شده و در فرهنگها بفتح اول و سکون ثانی یاد گردیده است .

در فرهنگ رشیدی آمده : ارس ، بالفتح اشك و بفتح تین رودی است ، شاعر گوید :

ز آهم بود يك ستاره درخش آرس را بود ارس من مایه بخش

بجای زاری در متن دریویك driwika آمده ، هر چند در گزارش پهلوی واژه ای که بجای آن آورده شده ، درست خوانده نمیشود اما از توضیحی که بآن افزوده شده بخوبی گویاست که ازین واژه زاری و شیون اراده شده است ، نگاه کنید به :

دراوستای بزرگتر که نیاگان ما در روزگار ساسانیان در دست داشتند بیشتر ازین درنکوهش شیون ومویه یاد شده بود چه درنامه پهلوی دینکرد در بخش نهم آن که از بیست و یک نسک اوستای بزرگ سخن رفته و مندرجات آنها را بر می شمرد در باره سوتکر نسک که نخستین نسک بوده چنین گوید :

« فرگرد یازدهم سوتکر نسک در باره شیون ومویه نکردن است از برای درگذشتگان و نیفزودن پریشانی مرد بك ، در جهان دیگر از شیون ومویه و درباره فرورد مرد پاکدینی است که پس از مرگ خواستار یزشنه و آفرینگان است نه شیون ومویه »^۱

همچنین در نوشته های دینی پهلوی و بازند و یارسی بنکوهش شیون و مویه بر میخوریم از آنهاست ارداویراف نامه، ارداویراف در گردش بهشت و دوزخ و همستگان (اعراف) در فصل ۱۶ گوید : « آنگاه بجایی در دوزخ رسیدم که رود بزرگ سهمگین و تیره روان بود . در کنار آن رود بسا روانها و فروردها را دیدم که برخی از آنان نمیتوانستند از آن بگذرند و برخی دیگر بارنج گران از آن میگذشتند و برخی هم بآسانی از آن میگذشتند، از راهنمایان خود پرسیدم ، اینان چه کسانی که اینچنین برنج اندراند ، سرش بك و ایزد آذر در پاسخ گفتند : این رودی است از اشك چشم مردمانی که از برای درگذشتگان خویش شیون ومویه کردند و گریستند . این رود از اشكهایی است که ناروا و بیرون از آیین مزدیسنا، ریخته شد . کسانی که نمیتوانند از این رود بگذرند ، همان کسانی هستند که بازماندگان شان، پس از مرگشان شیون ومویه بسیار کردند ، کسانی که بآسانی از آن گذشتن توانند، همانند که پس از مرگشان کمتر بر آنان گریستند . این را بجهانیان بگو : ای کسانی که در جهان هستید، چندان شیون ومویه نکنید و بیرون از آیین مگریید ، چه این رنج و دشواری آورد روان در گذشتگان را »

۱- و اژه مست که پیشینیان از گویندگان بکار برده اند و در فرهنگها بمعنی گله یاد

گردیده ، باید از ریشه مویه باشد :

باده خورو مستی کن، مستی چه کنی از غم دانی که به از مستی صد راه یکی مستی (لبیبی)

در فر گرد ۴۷ ارداویرافنامه آمده: «آنگاه روان زنانی دیدم که سر از تنشان جدا گشته و زبانشان همی ونك (بانك خروش و فریاد) داشت، پرسیدم این روانها از کدام زنان هستند، سرورش پاك وایزد آذر پاسخ گفتند: این روانها از زنانی هستند که در جهان شیون ومویه بسیار کردند و بسروروی خود زدند.»

در نامه بازند مینو خرد در فر گرد ششم، ده سرزمین ناشاد و ناخشنود بر شمرده شده، پس از یاد کردن نه سرزمین گوید: «دهمین سرزمین ناشاد و ناخشنود جایی است که بر آن شیون ومویه کنند.»^۱

در صد در نشر، در ۹۶ آمده: «کسی که بدیگر جهان شود، دیگران را نشاید که بگیرند و اندوه دارند و شیون ومویه کنند، چه اشك چشم رودی شود بر گذرگاه چینود پل آنچنانکه روان مرده از آن گذر نتواند کردن. برای اینکه روان مرده بتواند بآسانی از چینود پل بگذرد، بازماندگان راست که اوستا خوانند و یزشنه کنند»^۲

۱- بفر گرد ۴۴ مینو خرد به پاره ۲۴-۳۵ هم نگاه کنید

۲- بکتاب روایات داراب هره زدیار دفتر اول چاپ بمبئی ص ۱۴۶ و ص ۱۶۴

نیز نگاه کنید. درباره شیون ومویه دردینهای دیگر نگاه کنید بواژه های lamentation و mourning در جلد Indexe کتاب:

Encyclopaedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings, Edinburgh 1955

فهرست

واژه‌های

اوستایی - پارسی باستان - پهلوی - پازند

وپارسی

و

نام‌کسان و جایها

واژه‌های اوستایی

۹۸	آ یَسِه یشتی	۱۸	آ برت
۲۲	اثر	۱۲۵	آ تر
۲۲	اثر یشتی	۱۳۰	آ تریات
۲۲	اثریه	۱۳۰	آ ترچیر
۷۸	اِش	۱۳۰	آ ترخوارنه
۶۴	انوروت	۱۳۰	آ تردینگهو
۵۰	اَیر یَمَن	۱۳۰	آ تردات
۵۰	اَیر یَمَن ایشیه	۱۳۰	آ ترزتو
۸۳	اَیِبی جرتیمچه	۱۳۰	آ تر سوه
۶۸	اَیویاخشتر	۱۲۶-۱۲۵	آ ترش
۱۲۷	اَنورون	۱۹-۱۸	آ ترخش
۱۰۳	اَن جمیات	۱۳۰	آ ترنووش
۳۳	اخی	۱۲۵	آ تر
۸۹	اردوی سورا اناهیتا	۱۲۸	آ تر پوتر
۱۲۶-۶۵	ارشتات	۱۲۷-۲۳	آ تر وَن
۶۵	ارشتی	۱۲۷	آ تر وَنَت
۵۲	ازدی	۱۰۳	آ دا
۵۲	است	۵۹	آ زینتی
۶۳	استوویذوتو	۹۷	آ سن
۵۲	استی	۹۸	آ سناتر
۱۹۹	اسرو	۱۰۱-۹۱-۷۹	آ شموغ
۹۹	اسرو اَزَن	۱۰۲	آ فرینامی

۵۲	اوشْتانَ	۵۶	اسروشتی
۱۱۴	اوشْتِ برَتی	۱۵۱-۱۴۸-۱۴۷	اَسَنوُنت
۱۱۴	اوشْتَتات	۳۱	اشَ
۱۱۴	اوشْتَوَیْتی	۴۰	اشا
۱۱۴	اوشْتی	۴۳-۲۸	اشم وهو
۹۷	اوشیدَرِنَ	۷۸	اش وهیشت
۱۰۱	اهمائی ریشچه	۱۰۳-۷۶-۷۵-۵۸	اشی
۹۵	اهورَ	۹۸	اَشَیْهَ دَدامی
۱۰۰-۹۵	اهورائی	۱۱۱-۵۹-۲۷	اَفَسْمَنَ
۱۹	اهوم ستوت	۱۱۹	اَمَ
۷۸-۶۲	اهون وئیریه	۱۹۸-۱۱۴	اَمَیَوا
۵۸	اهه ریه	۱۴۶-۸۹	اناهیتا
۹۶	ای	۹۶	انترویو
۴۰	ایژا	۱۰۸	اَنوُ نوروختوئیش
۴۰	ایژبه	۹۶	اوپَ
۲۳	ایست واستر	۱۱۹	اوپَرَتات
۱۹	ایسونت	۹۶	اوپَینا
۹۶	اینا	۱۱۳-۱۷	اوروِیس
۵۲	بَشوَذَ	۲۳	اوروِندنر
۲۰	بَرُ	۱۱۲	اوروئمی
۳۰	بِرِجَ	۵۲	اوروَن
۶۰	بِرِزی ذَا	۲۰	اوسِیج
۶۰	بِرِزَئِیتیم	۱۱۴	اوشْتَ
۳۱	یشامروت	۱۱۴	اوشتا اهمائی
۱۰۸-۵۴	بَغَ		

۱۹۸-۱۱۴	خشی	۹۷	پئوئیر یوتکئیش
۹۱	خشی تیش	۲۲	پئیتی
۱۱۹	خو ذات	۹۱	پئیتیپ
۱۸۲	خورنه	۵۹	پئیتی فرس
۲۰	داستوا	۱۲۳	پئیری
۹۶	درغ	۱۰۱	پئیریکا
۳۷	درغوبازو	۱۳۰	یات
۱۱۹	درغوخو ذات	۱۲۶	پرشت
۱۱۹	دریویک	۱۱۰	پرشت گنو
۵۳	دژمت	۶۰	پرو کئتر شتم
۵۳	دژوخت	۴۴	پنچاسد و را
۵۳	دژورشت	۱۲۶	ترشن
۲۰	دستوبر	۱۱۴	تیمنگه
۱۲۳	دمان	۵۲	تنو
۷۸-۷۴	دهم آفریتی	۵۲	تویشی
۶۴	دهم ونگوهی آفریتی	۳۲	تهوات
۱۸	رئویشکر	۱۱۹	ئوایش
۱۳۲	رئو خشن	۱۴۶-۱۴۴-۱۴۰	چئچست
۱۱۲	رئود	۴۴	خدر
۴۷	راسئین تیش	۹۷	خبر تو
۴۷	راسئین تیم	۶۵	خرویم درئوش
۲۳	رتئشتر	۸۵	خشتر
۵۳	رتو خشتر	۹۰	خشودر
۷۲-۱۹-۱۷	زئوتر	۹۰	خشودر

۱۱۰	فرشَـوشتَر	۲۴	زَرثوشتَر و تَمه
۱۱۳	فرشن	۹۷	زَرذداتی
۳۶	فروزنگه	۱۱۹	زردانَ اکِرانَ
۵۲	فرَوَشی	۹۷	زن
۶۷-۶۲	فشوشوماشر	۷۹	زَنَدَ
۷۸	کَـخوارِئِذی	۱۱۰-۱۹	سَنَن
۷۸	کَخوارذ	۱۹	سائینی
۷۸	کَـخوارِذِئِینیه	۹۵-۸۳	ساوَنگمی
۲۰	کَرِبَن	۱۰۶	سپِنَتامِئِینیو
۱۲۶	کَرشور	۵۴-۵۲-۵۰	سَتَـزَتِـسَنیه
۱۱۰	کِرِـف	۱۲۳	سَـتا
۱۲۳	کَـن	۵۶	سَرئوشَـ
۵۲	کَـمَرپ	۱۹-۱۸	سَرئوشاورز
۷۹	کِئِئِذی	۱۹۹	سَرسَک
۷۹-۶۱	کِئِذ	۱۹۹	سَرشَک
۱۰۴	کَـئوش	۶۴	سَرَو
۹۷	کَـئوشوَسروت	۶۴	سَرَوَئِن
۱۰۴	کِیه	۱۹	سَنئویه
۳۶	مَـئِیکنت	۶۵	سَنئئیش
۶۴	مَئِینی و سَنگه	۶۷	سَوئِئِیش
۲۰	ماترن	۷۸	فَرئِشِیامهی
۹۶	ماشرسپنت	۷۸	فَرا
۱۰۴	مَرِـتِن	۶۲	فَراشمی
۱۲۵-۲۱	مَغَو	۱۸	فَرِـبَرتر

۲۲	هاریشت	۱۲۵-۹۱	مغوتیش
۳۶	هپونت	۱۰۱	هوش
۲۵	هپتنک‌هاییتی	۴۷	میشاچیم
۹۵-۸۳	هذانتپتا	۹۱	نافیوتیش
۶۸	هر	۹۷	نپانزدیشت
۶۲	هرئیتی	۱۲۳	نمان
۶۲	هرا	۶۸	نیشنگهرتییسه
۶۸	هرتر	۹۰	وئوروکش
۶۸	هرثرائی	۶۰	وئیغنا
۴۴	هندات	۲۳	واستریا
۵۳	هوخت	۴۴	واسی
۲۳	هورچیش	۵۹-۲۷	وچشتشتی
۵۳	هورشت	۱۹	وراز
۹۰	هوکتیرییه	۹۱	ورزانوتیش
۵۳	هومت	۱۱۲	ورش‌جی
۴۳-۳۰-۲۶	هومتنام	۱۱۴	وس
۹۰	ینوز	۱۱۴	وست
۴۰	یئوشتی	۱۱۴	وسوخشتر
۷۹	یاتومن	۴۹	وهوخشتر
۴۳	ینااهودئیریو	۱۹	وهوستی
۶۲	یسنوکرئی	۶۳	ویدانو
۷۸-۴۳-۳۲	ینگمهاتام	۹۵-۸۳	ویسیه
۶۰	یون	۱۷	هاونن

واژه‌های پارسی باستان

۱۳۵	خشت‌هریاون	۱۲۵	آتر
۱۲۵	دار یو او	۱۲۵	آتریه دیه
۱۲۵	مگو	۱۳۶	ارت وزده
۱۳۷-۱۳۶	فراداسپ	۱۲۶	ار شک
۱۲۵	کوررو	۱۳۳	اوخشتر
		۱۲۳	پری

واژه‌های پهلوی و پازند

۸۳	ابرگیریشنی	۲۰	آبرت
۲۲	اربِت	۲۰-۱۷	آتروخش
۱۸	ازیرینگاه	۱۲۵	آتش
۱۴۸	اسپروج	۱۲۵	آنور
۲۵	اُشتوَد	۱۷۸	آذر فروبغ
۲۷	اشتودگات	۱۲۸	آسروک
۹۶	اندروای	۱۲۸	آسرون
۱۴۸-۱۷	اورویس	۱۲۷	آسرونومند
۱۷	اورویسگاه	۲۰	آستار
۱۴۸	اوزدس چار	۱۴۸	آسو ست
۴۵	اویسروتیرمگاه	۷۸	آفرینگان و همان
۴۹-۲۵	اهنمود	۹۳-۹۲	ایام نیات

۱۱۸	رایومند	۲۷	اهنودگات
۱۸۵	روستاك	۱۹	ایزم
۹۶	روشنیه	۵۴	باز
۱۱۵-۲۴	زرتوشتموم (زرتشتوم)	۱۴۸	بش
۱۴۸	زریزمند	۱۸۵	بورژین‌مینر
۷۹	زنديك	۹۱	پاتیپ
۲۰-۱۶	زوت	۱۲۸	پوسر
۵۸	زور	۱۸۵	تسوك
۲۷	سپتتمدگات	۱۴۸	تم
۱۴۸	ستویس	۱۴۹ - ۱۳۹	چست
۱۹۹	سروشك	۲۵	چم‌گاسانیک
۶۰	سروش	۱۱۳	چینود (چینوت)
۲۰-۱۷	سروشاورز	۱۱۸	خرهمند
۵۷	سروش باز	۱۴۸	حوارزم
۵۵	سروش هادخت	۱۷	خوراسان
۵۵	سروش یشت	۱۷	خوروران
۱۴۸	سوبر	۶۵	خونیرس
۲۷	سوتکرنسك	۱۴۸	دانگاس
۱۸۴	شستك جاماك	۸۰	دروند
۹۰	شوسر	۲۰	دستوَر
۱۳۹	شیچ	۱۲۴	دوتك
۱۹۸	شیون	۱۲۴	دوتك مانك
۱۰۱ - ۹۰ - ۴۴	فراخکرت	۹۶	دیرابر روشنیه
۱۲۹	فراسیاك	۱۶	راسپی

واژه‌های پهلوی و پازند			۲۱۰
۵۸	نریوسنگ	۱۹ - ۲۰	فربرتار
۱۱۴	نوگ بریشنیه	۱۴۸	فرزدان
۱۹	نیازم	۱۸۲	فرنبنغ
۱۴۸	ور	۱۷۸	فروبا
۱۲۷	وریش	۱۷۸	فروبغ
۱۸	ورشت مانسر	۷۹	فره کاستار
۱۴۷	وکیگر	۱۱۴	کامک
۲۷	وهوخشتر گات	۱۷	کست
وهیشثواشت گات (وهیشثواشت) ۲۸-۴۹		۲۸	گاس
۲۸	ویچست	۲۷ - ۲۱	گاسانیك
۲۷	ویسپرد	۵۳	گوزمان
۱۲۷	ویشك	۱۷۳	گناوت
۲۰	هاوانان	۱۵۴	کنجك
۲۲	هاویشث	۱۲۶	گورسك
۱۹	هایزم	۲۱	مغوبت
۶۸	هردار	۱۹۸	مویك
۲۰۰	همستكان	۲۴	نابر
۴۶	هوشبام	۲۴	ناور
۱۷	یزشنگاه	۱۱۷	نبا نزد یشان

واژه‌های پارسی و پازند			
۴۵-۲۲	آتربان	۱۸۲	آبریزگان
۱۲۵-۱۲۲	آتش	۸۵	آبزور

۶۱	اهریمن	۱۸	آتشدان
۱۷۴	اهنوخوشی (در شاهنامه)	۱۷۳	آتوربان
۲۵	اهنود	۱۲۲	آخشبیج
۷۴-۹۵	اهورامزدا	۱۲۵	آذر
۱۰۰-۹۶-۹۵	اهورایی	۱۳۹	آذرخش
۹۲-۵۴	باژ	۱۲۷	آذرمند
۱۸۲	باژوساو	۱۳۹	آذرنگ
۱۲۹	بایکان	۱۳۹	آذرکشسپ
۲۲	بزرگ‌فرمدار	۱۲۹	آذریه
۲۲	بزرگ‌فرمدار	۱۰۱	آز
۱۰۸	بخ	۱۸۲	آفریجکان
۵۲	بوی	۹۲	آفرین
۷۴-۲۳	به‌دین	۳۱	آفرینگان کهنبار
۵۴	بهره	۱۷۳	ارتشتاران
۳۸	بهمن	۳۸	اردیبهشت
۱۲۷	بیشه	۱۹۹	ارس
۹۱	پادیاب	۶۵	ارشتاد
۲۲	پازند	۵۲	استه
۱۲۶	پاشنه	۱۲۶-۶۵	اشتاد
۲۰	پایه‌ور	۲۵	اشتود
۱۲۳	پراکندن	۶۹-۳۸	امرداد
۱۲۳	پرستیدن	۲۲-۲۰	اندربد
۱۲۷	بشت	۱۱۷-۹۶	اندروای

۱۲۳	دودمان	۱۸۳	پیروز
۹۲	رادی	۱۸۵	تسو (طسوج)
۷۲-۳۰-۱۹-۱۶	راسپی	۱۲۶	تشنه
۹۶	رایومند	۱۵۷	تفتید
۱۳۹	رخش	۶۴	تکاور
۹۲	رشن	۷۵	تن فرمان
۱۸۵	روستا	۵۲	توش
۱۸۴	ریوند	۱۶۶	جمست
۱۱۹	زروان	۱۱۴	چینودیل
۲۲	زند	۱۸۲	خرا
۷۹	زندیق	۱۸۲	خراد
۷۲-۳۰-۱۹-۱۸-۱۶	زوت	۹۷	خرد
۹۵	زور	۱۸۲-۶۹-۳۸	خرداد
۱۸۲	ساو	۱۸۲	خره
۳۸	سپندارمذ	۹۶	خرهمند
۶۹-۶۱-۳۳	سپند مینو	۱۳۹-۱۳۸	خش
۲۲	سپهبد	۱۸۲	خورا
۵۶	سروش	۱۸۲	خوره
۵۵	سروش هادخت	۲۲	دییربد
۸۲	سور	۹۶	دروا
۶۴	شاخین	۸۰	دروند
۳۸	شهریور	۲۰	دستور
۱۰۹	شیدور	۱۸۳	دنبکا
۱۹۷-۱۱۴	شیون	۱۲۳	دود

۱۹۷ - ۱۱۴	مویه	۳۰	فرگرد
۱۰۴	مهر	۱۲۷	فرموشیدن
۴۲	میرد	۱۸۲	فرنبنغ
۲۴	نابر	۱۸۲	فروبا
۲۴	ناور	۱۸۲	فروبغ
۱۸	نسك	۹۸ - ۷۱ - ۵۶ - ۵۲	فرورد
۱۷۴	نسودی (در شاهنامه)	۳۸	فروردین یشت
۱۳۸	نفت	۵۶	فروهر
۹۷	نیاگان	۱۸۲	فره
۱۷۴	نیساریان (در شاهنامه)	۱۷۴	کانوزیان (در شاهنامه)
۱۸۴ - ۱۷۳	وامتریوشان	۱۸۳	کام
۱۸۴	وامتریوشی	۱۲۴	کانون
۹۲	وام	۱۴۴	کبود
۲۰	وخشور	۱۲۶	کشور
۱۲۶	وشنه	۹۷	گروش
۱۸	وندیداد	۱۸	گشتاسپ یشت
۲۷	ویسپرد	۱۲۶	گوشنك
۷۱	هات	۱۲۳	مان
۵۵	هادخت نسك	۱۶۹-۱۶۷-۱۶۶-۱۲۶-۱۲۵	مبجوس
۲۲	هاویشت	۳۶	مزیدن
۲۱	هربد	۱۲۵	مغ
۲۵	هفتن یشت	۳۶	مکیدن
۱۷۴	هوتخشان	۱۲۵ - ۲۰	موبد

فهرست جایها

۱۷	یزشنگاه	۴۶	هوشبام
۴۲ - ۱۷	یزشنه	۹۵ - ۱۰۰	هوم
۲۵	یشت	۲۰	هیربد
		۲۲	هیرکده

فهرست جایها

۱۳۸	آذرخش	۱۵۹	آباد
۱۸۳-۱۸۲	آذرخورا	۴۴	آبسکون
۱۷۴-۱۷۳	آذرفرنبغ (آتشکده)	۱۳۶-۱۳۵	آتروپتته
۱۷۹-۱۷۷		۱۸۱	آتش برزین
۱۴۹-۱۴۷-۱۴۳-۱۴۱	آذرگشسپ	۱۷۵	آتش ماجشنسف
۱۷۹-۱۶۴-۱۵۳-۱۵۱-۱۵۰		۱۳۴-۱۲۹-۱۲۸	آتوربانکان
۱۳۹-۱۴۰-۱۷۳-۱۷۴	آذرگشنسپ	۱۵۵	آجی چای
۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰		۱۲۸	آذربازگان
۱۷۶	آذینچشنسف (آتشکده)	۱۸۷-۱۴۲-۱۲۸	آذربایجان
۱۴۸	آسو ست (دریاچه)	۱۲۸	آذربایگان
۱۷۱	آوه	۱۷۵-۱۷۳	آذربرزین مهر
۱۸۵-۱۸۰-۱۷۵	ابر شهر	۱۲۸	آذریجان
۱۲۸	اترپکان	۱۷۶-۱۷۵	آذرچشنسف
۱۳۷-۱۲۸	اتروپتته	۱۷۹	آذرخرداد
۱۳۷	آتن	۱۷۸-۱۷۵	آذرخره

۱۶۴-۱۵۲	اسنوند (کوه)	۱۵۸	ارارات
۱۶۴	اسوند	۱۹۵-۱۵۸-۱۴۳-۱۴۲	اران
۱۵۴	اشنویه	۱۳۱	اربل
۱۸۳-۱۸۲-۱۴۱-۱۳۲	اصفهان	۱۵۹	ارجاق
۱۴۳	افغانستان	۱۸۴	اردشیرخره
۴۴	البرز	۱۶۰-۱۵۹-۱۵۲-۱۵۰-۱۲۹	اردبیل
۱۵۸	الوند	۱۶۳-۱۶۱	
۱۳۷	انجرود	۱۵۶	اردن (رود)
۱۱۲	انیران	۱۵۷	اردویل
۱۷۲-۱۶۹-۱۶۷-۱۴۶	اورشلیم	۱۳۷-۱۳۶	ارس
۱۹۰-۱۸۹		۱۳۹	ارض الجبال
۱۴۸	اورویس	۱۵۸-۱۳۷-۱۳۵	ارمنستان
۱۴۸	اوزدس چار (بتخانه)	۱۵۹	ارمنیه
۱۱۷-۹۷	اوشیدرن (کوه)	۱۴۴	ارمنیه (دریاچه)
۱۶۹	اوه	۱۵۴-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۰-۱۳۶	ارمیه
۱۷۰	ایران	۱۵۵	
۶۵	ایران شهر	۱۴۲-۱۴۱-۱۴۰	ارمیه (دریاچه)
۱۴۱	ایل تیمور	۱۸۶	
۱۳۵-۱۳۲-۱۳۱	بابل	۱۶۰-۱۵۸	اروند
۱۷۷	بارنوا (آتشکده)	۱۴۸	اسپروج (کوه)
۱۶۸-۱۴۰	باکو	۱۴۸	اسپروز (کوه)
۱۶۶	باکویه	۱۵۰-۱۴۸-۱۴۷	اسنونت (کوه)
۱۵۵	بحیره المتنة	۱۷۳-۱۶۴-۱۵۱	

۱۷۳	پشت و شتاسپان	۱۳۳	بدخشان
۱۷۰	پکینک	۱۵۲	بردع
۱۵۹	پیشکین	۱۴۲	برده
۱۸۸	تبر مایس	۱۵۲-۱۴۳	برذعه
۱۵۴-۱۴۰	تبریز	۱۸۴-۱۸۱-۱۸۰	برزین (آتشکده)
۱۸۷-۱۳۱	تخت جمشید	۱۷۹-۱۷۸	برزین مهر (آتشکده)
۱۴۰-۱۳۷-۱۲۹	تخت سلیمان	۱۸۴	
۱۵۲-۱۴۲-۱۴۱		۱۴۱	بسوی
۱۴۱	ترکستان	۱۵۵	بغداد
۱۵۴	تفتو (رود)	۱۵۸	بغستان
۱۵۸	تفتان (کوه)	۱۴۷	بکیگر
۱۴۵-۱۴۴	تلا (دریاچه)	۱۸۰-۱۳۳	بلخ
۱۵۵	تلخ رود	۱۵۸	بلوچستان
۱۵۳-۱۵۰	توران	۱۵۲-۱۵۰	بهمن (دژ)
۱۸۷-۱۳۹	تیسفون	۱۶۹-۱۴۷-۱۴۶	بیت المقدس
۱۹۰	جبل الجبله		نگاه کنید به اورشلیم
۱۳۰	جر بادقان	۱۶۹-۱۶۶	بیت لحم
۱۳۹	جزنق	۱۹۰-۱۸۷	بیزانس (رم سفلی)
۱۹۵-۱۵۵-۱۵۴-۱۴۱	جغتو (رود)	۱۵۸	بیستون
۱۴۳-۱۳۹	جنزه	۱۷۸	بیضا
۱۶۶-۱۳۹	جیس	۱۶۹-۱۳۱	پارس
۱۴۶-۱۴۵-۱۴۰	چنچست	۱۳۸	پتیگران
۱۴۹-۱۳۹	چست	۱۵۲-۱۴۲	پرتو

۱۵۴	دریاشور	۱۷۳-۱۴۹	چیچست (بتکده)
۱۹۵	دژنیش	۱۴۴-۱۴۰	چیچست (دریاچه)
۱۸۷	دستگرد	۱۶۴-۱۵۳	
۱۸۷	دشت مرغاب	۱۴۰	حلوان
۱۵۴-۱۴۱	دهخوارقان	۱۷۰	خان بالیغ
۱۷۱	دباوه	۱۷۹	خراد (آتشکده)
۱۶۶	دینور	۱۸۵-۱۸۱-۱۷۵	خراسان
۱۴۴-۱۳۶	رضائیه (نگاه کنید به ارمیه)	۱۴۵	خرتاب
۱۴۲	روس	۱۸۱	خرداد (آتشکده)
۱۷۹	ری	۹۰-۴۴	خزر
۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۶۴-۱۴۷	ریوند	۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷	خسرو (دریاچه)
۱۸۴-۱۸۰		۱۶۴	
۱۵۷	زره	۱۵۳-۱۴۴	خنجست
۱۴۸	زرینمند، (دریاچه)	۹۷	خواجه (کوه)
۱۸۷-۱۶۶	زنجان	۱۴۸	خوارزم (دریاچه)
۱۸۷	زندان سلیمان	۱۷۵-۱۷۳	خوارزم
۱۳۸	زومیس	۱۸۷	خوزستان
۱۹	سائینی	۶۵	خونیرس
۱۷۱-۱۷۰	سابه	۱۵۹	خیاو
۱۹۵	ساروق	۱۸۳	دارا (شهر)
۱۴۱	ساوجبلاغ	۱۷۷	داراگرد
۱۷۰-۱۶۹	ساوه	۱۳۵	دجله
۱۹۴-۱۵۷-۱۵۴	سیلان	۱۶۶	دربند

۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۱-۱۴۱	۱۳۷	مستور بق
۱۹۴-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۷۵-۱۷۴	۱۴۸	مستویس
۱۶۶ شهرزور	۱۴۴	میبوت (دریاچه)
۱۵۵ صوفی چای	۱۶۳	سرا ندیب
۱۵۶ طبریه	۱۵۴	سراو
۱۵۴ طروج	۱۵۹	سراه
۱۵۴ طسوج	۱۴۵	ستنز
۱۴۵ طلا (دز)	۱۵۴-۱۴۵	سلماس
۱۷۸-۱۷۷ طین (کوه)	۱۳۵	صلوکیه
۱۶۰ عراق	۱۳۶	سمعیاس
۱۴۳ غزنه	۱۴۸	صوبیر (دریاچه)
۱۸۲-۱۸۱-۱۷۷-۱۷۴ فارس	۱۵۷-۱۵۵	سولان (کوه)
۱۷۷ فرا (آتشکده)	۱۶۴-۱۵۸-۱۵۲	سهند
۱۳۷ فرا اسپ	۱۸۸-۹۷	میستان
۱۰۱-۹۰-۴۴ فراخکرت (دریا)	۱۳۳	سیسیمتس
۱۴۹	۱۶۳	سیلان
۱۳۷ فراداسپ	۱۵۹-۱۵۷	سینا (کوه)
۱۴۰ فراذه اسپ	۱۴۶-۱۴۴	شاهی
۱۷۶ فراهان	۱۶۶-۱۴۳	شروان
۱۷۶ فردجان	۱۴۶-۱۴۴	شوردریا
۱۴۸ فرزdan (دریاچه)	۱۳۳-۱۳۱	شوش
۱۷۸ فروبا (آتشکده)	۱۳۹	شیج
۱۷۸ فروبنغ (آتشکده)	۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۱۲۹	شینز

۱۳۰	کلبادگان	۱۸۸	فارس
۱۸۸	کرمان	۱۷۸-۱۷۵	فسا
۱۳۰	کرباذگان	۱۹۰-۱۵۵	فلسطین
۱۳۷-۱۳۵-۹۰	کرکان	۱۵۸	فوجی یامه (کوه)
۱۳۷	گزته	۱۳۳	فیض آباد
۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶	کزک	۱۸۷	قبرمادر سلیمان
۱۳۰	کلبایگان	۱۵۵	قادر (رود)
۱۷۳	کناباد	۱۶۰	قزوین
۱۷۳	کناوت (کوه)	۱۴۲	قفقاز
۱۴۰-۱۳۷-۱۳۶-۱۲۹	کنجک	۱۷۵	قم
۱۸۷ - ۱۸۱-۱۷۴-۱۶۶-۱۵۴-۱۴۳		۱۴۵	قوتلو
۱۹۰-۱۸۸		۱۴۳	کابل
۱۴۳	کنجه	۱۷۳	کابلستان
۱۹۵	کنج شیچکان	۱۷۸-۱۷۷-۱۷۵-۱۷۴-۱۶۴	کاریان
۱۳۷	کنزک	۱۸۱	
۱۴۵	کوگرچین	۱۷۲	کاشان
۱۳۱	کوگملا	۱۸۳	کامفیروز
۱۳۱	کیلان	۱۴۴-۱۳۶	کبودان
۴۴	کیلان (دریا)	۱۴۴	کبودان
۱۷۴	لارستان	۱۴۵-۱۴۴	کبودان (دریا)
۱۵۷-۱۵۶	لوط (بحر)	۱۴۴	کپوت
۱۴۱-۱۴۰	لیلان	۱۵۴	کردستان
۱۳۴-۱۳۱-۱۲۷-۲۴-۲۱	ماد	۱۶۸-۱۳۹	کزنا
۱۳۹-۱۳۷			

فهرست جایها		۲۲۰
۱۸۱	نوبهار	۱۳۵ ماد بزرک
۱۸۱-۱۸۰-۱۷۵	نیشابور	۴۴ مازندران
۱۴۱	نیلان	۱۶۲ ماوراءالنهر
۱۳۱	نینوا	۱۲۷ ماه
۱۹۱	وَر	۱۳۹ ماهات
۱۶۲	وزود (کوه)	۱۵۴-۱۴۵-۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹ مراغه
۱۴۷	وکیگر	۱۶۸-۱۶۶
۱۵۷-۹۷	هامون (دریاچه)	۱۵۵ مردی چای
۶۲	هرا	۱۷۶ مزدجان
۱۹۹	هرات	۱۳۵ متینه
۹۰	هکر (کوه)	۱۸۷ مسجد سلیمان
۱۳۵	همدان	۱۶۲ موصل
۶۵	هند	۱۴۱ مهاباد
		۱۷۹ مهر (آتشکده)

فهرست نامهای کمان		
۱۸۴-۱۶۲-۱۳۲	ابن الانیر	۱۹۳ آباقاخان
۱۷۷-۱۷۵-۱۵۶-۱۲۹	ابن الفقیه	۱۳۵-۱۳۱ آتروپاتس
۱۸۵		۱۴۲-۱۳۸ آتورپات
۱۵۶	ابن بطوطه	۱۲۹ آذرباذین ایران
۱۷۷-۱۵۸-۱۵۵-۱۴۵	ابن حوقل	۱۲۹ آذرباذین بیوراسف
۱۵۶-۱۴۳-۱۳۹-۱۲۹	ابن خرداذبه	۱۲۹ آذرباذکان اصبهید
۱۲۹	ابن مقفع	۱۶۹ ابراهیم (پیغمبر)

۱۶۱	افضل الدين صدر ترکه	۱۵۸-۱۵۶-۱۴۵	ابوالفداء
۱۳۸-۱۳۷	اميانوس مارسلينوس	۱۶۰	ابوحامد اندلسی
۱۳۳	انتیپاتور	۱۳۹	ابودلف مسعر بن المهلهل
۱۸۷-۱۸۶-۱۳۶	انتنیوس		(نگاه کنید به مسعر)
۱۸۲-۱۷۵	انوشیروان (انوشروان)	۱۵۵	ابودوانیق
۱۸۴		۱۸۲-۱۲۴	ابوریحان بیرونی
۱۳۳	اوخششر	۱۶۲	ابوسلیمان داور بناکتی
۱۱۹	ایران گوشسپ	۱۲۲	ابوشکور
۱۹	ایزم (نیازم-هایزم)	۱۳۶	ابولنیدس
۱۴۲	بارتولد	۱۶۶	احمد بن ابی یعقوب بن واضح
۱۷۰	بالتسار	۱۷۲	أدریک
۱۳۳	برسینه	۱۸۰-۱۷۹	ارداویراف
۱۷۶	برون ترکی	۱۸۰	اردشیر پاکان
۱۳۷-۱۳۳	بظلمیوس	۱۲۶	ارشک
۱۷۴	بلعمی	۱۳۳-۱۳۱	اریانوس
۱۶۳	بهاء الدین سعید اردبیلی	۱۷۸	ازدهاک
۱۹۵	بهرام چوبین	۱۸۶-۱۴۴-۱۳۷-۱۳۵	استرابو
۱۸۴	بهرام گور	۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱	اسکندر (سکندر)
۱۷۸	پاپک	۱۲۶	اشناد
۱۳۶-۱۳۵	پارت	۱۸۶-۱۶۸-۱۳۵-۱۲۶	اشک (اشکانیان)
۱۳۴	پایتون	۱۷۷-۱۵۶-۱۴۵-۱۴۳	اصطخری
۱۳۴-۱۳۱	پردیکاس	۱۴۷	اغریث
۱۶۲-۱۶۱-۱۳۷	پلینیوس	۱۹۵-۱۵۲-۱۴۸-۱۴۷-۱۲۹	افراسیاب

۱۳۲-۱۳۱-۱۲۵	داریوش	۱۸۶	پلوتارخس
۱۶۴	دالا	۱۹۱-۱۸۷	پوپ
۱۸۵	دقیقی	۱۸۴-۱۸۲	پیروز (فیروز)
۱۶۰	دمیری	۱۸۷	تئوفانس
۵۵	دهابر (هیربد)	۱۷۰	تولی
۱۷۸	دهاک	۱۸۲	ثعالبی
۱۳۴	دیو دروس	۱۱۰	جاماسب
۱۸۶	دیو کاسیوس	۱۷۰	جسپار
۱۹۱-۱۴۱	راولنسون	۱۶۰	جعفر صادق (امام)
۱۲۳-۱۳۲	روشنک (رخسان)	۱۷۴-۱۷۳	جمشید
۱۶۱-۱۵۹-۱۱۰-۱۹	زرتشت	۱۷۰	چنگیز خان
۱۹۸-۱۹۴-۱۸۵-۱۶۶-۱۶۲		۱۲۹	حذیفه
۱۸۱-۱۷۹	زردشت بهرام پژدو	۱۴۶-۱۴۱-۱۳۷	حمدالله مستوفی
۱۷۶	زردشت بن آذرخور المتوکل	۱۶۷-۱۶۲-۱۵۹-۱۵۴	
۱۸۹	زکریا	۱۶۶	حمدون بن اسماعیل الندیم
	زکریا بن محمد بن محمود قزوینی	۱۵۷	خاقانی
۱۹۴-۱۶۵-۱۶۰		۱۲۶	خراد برزین
۱۸۲	زوتنبک	۱۸۸-۱۸۷-۱۴۳	خسرو پرویز
۱۳۷	ژولیانوس	۱۹۰-۱۸۹	
۱۷۹	ساسان	۱۶۳	خواندمیر
۵۹	سپیتمان	۱۳۲	داراب
۱۳۳	سته‌نشر	۱۶۴	داراب هرمزد
۱۵۰	سروش (ایزد)	۵۵	دارمستتر

۱۵۰	فریبرز	۱۳۵	سلوکوس
۱۵۲	فریدون	۱۹۵	سلیمان
۱۸۶	فرهاد چهارم	۷۱-۳۱	سوشیانت (سوشیوس)
۱۶۸	فرهاد پنجم	۱۴۹-۱۵۷-۱۰۸-۸۰	
۱۷۶-۱۴۳	قارن	۱۵۰-۱۴۷	سیاوخش (سیاوش)
۱۷۶-۱۴۳	قباد	۱۴۲	سیکس
۱۷۰	قوبیلای قاآن	۱۳۴	سیکولوس
۱۸۸	کرزوس	۱۳۷-۱۳۰	شاپوردوم
۱۵۳-۱۴۷	کرسیوز	۱۸۷	شاهین
۱۳۳	کساندرس	۱۶۱	شهرستانی
۱۳۴	کورتیوس	۱۸۷	شهروراز
۱۸۷-۱۲۵	کورش	۱۹۰-۱۸۷	شیرویه (قباد دوم)
۱۵۲-۱۴۸-۱۴۷	کیخسرو	۱۸۴-۱۷۴	طبری
۱۹۶-۱۹۵-۱۷۳-۱۶۴-۱۵۹		۱۵۰	طوس
۱۵۱-۱۵۰	کیکاوس	۱۶۰	طوسی احمد
۱۶۱-۱۱۰-۱۹	کی گشتاسب	۱۶۶	عثمان بن عفان
۱۸۵-۱۷۳-۱۶۲		۱۲۹	عمر
۵۷	گلدنر	۱۸۹-۱۷۰-۱۶۸-۱۵۶	عیسی
۱۵۲-۱۵۰	گودرز	۱۶۴	غازان خان
۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰	کیو	۱۸۱	فخرالدین اسعد گرگانی
۱۵۴	لیسترانج	۱۱۰	فرشوشتر
۱۴۰	مارکوارت	۱۶۲	فضل الله الحسینی
۱۷۰	مارکوپولو	۱۵۰	فرنکیس

نرسی (نگاه کنید به نریوسنک)	۱۷۶-۱۶۶	متوکل (خلیفه)
۱۶۶ نصر بن احمد سامانی	۱۵۴	منصور (خلیفه)
۱۸۰ نظامی	۱۶۴	محمد بن منصور
۱۹ نوذر	۵۵	مدی
۱۶۲ نیچه	۱۱۰	مدیوماه
۱۸۷-۱۴۳ هراکلیوس (هرقل)	۱۷۰-۱۶۸	مریم
۱۸۹-۱۸۸	۱۷۶	مزدک
۱۶۹-۱۶۸ هرمز	۱۴۰-۱۳۹	مسعر بن الهلهل
۱۴۹-۳۱ هشیدرباهی	۱۹۳-۱۶۸-۱۶۶	
۱۴۹-۳۱ هشیدر ماه	۱۷۷-۱۵۶-۱۴۵-۱۳۸	مسعودی
۱۱۰ هوکو	۱۹۰-۱۸۴-۱۷۸-	
۱۹۳-۱۷۰ هولاکو	۱۷۲	مسیح
۱۹۵-۱۵۳-۱۵۲ هوم (زاهد)	۱۶۶-۱۲۹	مغیره بن شعبه
۱۶۹ هیرودس	۱۷۷	مقدسی
۱۴۵-۱۴۳-۱۳۹-۱۲۹ یاقوت	۱۷۰	ملکیور
۱۶۸ ۱۶۶-۱۵۹-۱۵۶	۱۴۰	منتیانی (قومی است)
۱۸۴ یزدگرد دوم	۱۲۸	موبد (شاه)
۱۸۸ یزدگرد سوم	۱۵۹	موسی
۱۷۱-۱۶۹ یشوع	۱۶۲-۱۶۱	میرخواند
۱۳۵ یوستینیوس	۱۹۵-۱۹۳-۱۴۰	مینورسکی
۱۳۱ یوسف یعقوب مسکونی	۱۱۵-۵۸	نریوسنک